

فرار از زندان، اوضاع سیاسی ایران و مبارزه مسلحانه

مصاحبه با
محمد تقی شهرام

(۱۳۵۳)

ادیت و پیکار



فرار از زندان، اوضاع سیاسی ایران
و مبارزهٔ مسلحانه
مصاحبه با محمدتقی شهرام

Interview with Mohammad Taghi Shahram (1974)

about his escape from prison, the political situation in Iran
and armed struggle

فرار از زندان، اوضاع سیاسی ایران و مبارزه مسلحانه مصاحبه با محمدتقی شهرام (۱۳۵۳)

جمع تنظیم و انتشار آرشیو سازمان پیکار

نوامبر ۲۰۱۶ = آبان ماه ۱۳۹۵

انتشارات اندیشه و پیکار

Andeesheh va Peykar Publications
Postfach 600132, 60331 Frankfurt a.M., Germany
post@peykarandeesheh.org
www.peykar.org

Frankfurter Sparkasse 1822
Kontonummer: 323813100
IBAN: DE 92 5005 0201 0323 8131 00
SWIFT-BIC: HELADEF1822

فهرست:

۱ توضیح

۳ مصاحبه با محمدتقی شهرام

ضمیمه:

اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۱۵

۱۵۳ درباره فرار مجاهدین از زندان

“به خاطرۀ تمام شهدای گمنام جنبش کمونیستی ایران”
اندیشه و پیکار

توضیح:

تاریخ دقیق مصاحبه: نامعلوم. حدود نیمه دوم ۱۳۵۳

از مقدمه‌ای که در ابتدای اسناد موجود آمده، برمی‌آید که مصاحبه‌ای رادیویی در دو وهله با رفیق محمد تقی شهرام و رفیق امیرحسین احمدیان انجام شده است، ولی متأسفانه ما تنها متن مصاحبه رفیق شهرام را در اختیار داریم. لحن محاوره‌ای رفیق محمدتقی شهرام را همان طور که در اصل سند آمده بود، حفظ کرده‌ایم. از این مصاحبه، دو رونوشت با دست‌خط‌های مختلف وجود دارد. ما هر دو نسخه را با هم مقایسه کردیم، به غیر از دو سه تفاوت جزئی، تمایزی میان آنها نبود... برای آشنایی بیشتر خواننده با برخی اسامی و موضوعات، ما توضیحاتی را (به عنوان زیر نویس) به متن مصاحبه افزوده‌ایم. مطالب داخل کروشها نیز از ماست.

جمع تنظیم و انتشار آرشیو

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

مهر ماه ۱۳۹۵

رضی شکره از آن خیزد که نمی توانم نامی از این امر بگویم و دانسته بودم
 محمدی شکر از آن خیزد که نمی توانم نامی از این امر بگویم و دانسته بودم
 مدعی زنی مادر و عماره مدعی از زنی که از آن است. درست عزیز ما که ایام
 امری از این جهت به حکم برآوردند که در میان ^{دو} طرف است. ^و دانسته بودم
 این دو وقت داریم که هیچ شکره ^و عزیز ما که ایام
 ابتدا از آن خیزد که نمی توانم نامی از این امر بگویم و دانسته بودم
 آنرا شکره از آن خیزد که نمی توانم نامی از این امر بگویم و دانسته بودم
 هر دو طرف به هر دو طرف مانده اند و دانسته بودم از طرف پیوسته
 در آن وقت به این دلیل که شکره از آن خیزد که نمی توانم نامی از این امر بگویم و دانسته بودم
 این ۵۰ و ۵۰ طرف ۵۰ طرف که هر دو طرف به هر دو طرف مانده اند
 بود. ^و دانسته بودم از آن خیزد که نمی توانم نامی از این امر بگویم و دانسته بودم
 ۵۰ طرف که هر دو طرف به هر دو طرف مانده اند
 شکره از آن خیزد که نمی توانم نامی از این امر بگویم و دانسته بودم
 منتقل کردند. ابتدا مادر از آن خیزد که نمی توانم نامی از این امر بگویم و دانسته بودم
 و مدعی از آن خیزد که نمی توانم نامی از این امر بگویم و دانسته بودم
 بوده که هر دو طرف به هر دو طرف مانده اند
 شکل آمد که از هر دو طرف به هر دو طرف مانده اند
 شکره از آن خیزد که نمی توانم نامی از این امر بگویم و دانسته بودم
 در هر دو طرف به هر دو طرف مانده اند

مصاحبه با تقی شهرام

در مورد فرار از زندان، اوضاع سیاسی ایران
و مبارزه مسلحانه

فرستی پیش آمده که با دوستان عزیزمان محمدتقی
شهرام و امیرحسین احمدیان مصاحبه‌ای داشته باشیم.

محمدتقی شهرام از اعضای سازمان مجاهدین خلق
هستند که مدتی در زندان بودند و توانستند با خلع سلاح
زندان ساری و مصادره سلاح‌ها از زندان فرار کنند. دوست
عزیز دیگر ما ستوان دوم امیرحسین احمدیان هستند که
همکاری مؤثر و فعالی در این جریان داشتند. هم‌اکنون ما
مصاحبه‌ای با این دو رفیق داریم که به سمع شنوندگان عزیز
می‌رسانیم.

ابتدا سؤالمان را از دوست عزیز محمد تقی شهرام
شروع می‌کنیم.

آقای شهرام شما بگویید در چه تاریخی دستگیر

شدید و چه مدتی در زندان بودید؟

ج: من در تاریخ اول شهریور ۵۰ [۲۳ اوت ۱۹۷۱]
دستگیر شدم، یعنی همزمان با ضرباتی که از طرف پلیس
رژیم بر نیروهای مبارز سازمان‌های انقلابی وارد آمد.

در آن موقع یعنی تا قبل از اینکه کمیته مشترک ساواک و شهربانی تشکیل شود، در اواخر ۵۰، عمده کارهای پلیسی - سیاسی ایران به عهده سازمان امنیت بود. به این دلیل بعد از دستگیری، مبارزین را به شکنجه‌گاه اوین می‌بردند که یکی از پایگاه‌های ساواک در حوالی تهران است. من همراه دو رفیق دیگرمان در یک خانه تیمی غافلگیر شدیم و در همان شب اول شهریور دستگیر شدیم. بلافاصله ما را به اوین منتقل کردند. البته ما در آن موقع نمی‌دانستیم که اینجا کجاست، چون چشم‌مان را بسته بودند و علاوه بر آن کت‌های ما را روی سرمان می‌انداختند، در حالیکه دستبند از پشت زده بودند. در آنجا هم به همین شکل بدون اینکه چشم‌ها باز شود و سرپوش‌ها برداشته شود، تا مدتی که به بازجویی برسد، به همان شکل نگه داشتند. شما در خاطرات و یادداشت‌ها و نشریاتی که برخی از رفقای می‌توانستند، امکان پیدا کنند و از زندان بیرون بیایند و گوشه‌هایی از آنچه که دیده بودند را توضیح بدهند، حتما دیده‌اید و مطلع هستید که چه شرایطی در اوین موجود بود. از شکنجه‌های متوالی، از ساعت‌ها شکنجه با کابل، سوزاندن و... که بنابر اهمیت اطلاعاتی که گمان می‌کردند افراد مورد شکنجه دارند از شیوه‌ها و ابزار گوناگونی علیه آنها استفاده می‌شد. مدت سه ماه دوران بازجویی من طول کشید. در روزهای

متوالی، ساعت‌های متوالی، بازجویی‌ها هر موقع شب، روز، نیمه‌شب هر لحظه احضارمان می‌کردند و به اطاق‌های شکنجه می‌بردند. پس از این مدت که فعلا در این باره دیگر صحبت نمی‌کنم، در باره شرایط اوین، که خودش احتیاج به بحث بیشتری دارد و الان خیلی خشونت‌بارتر از آن در زندان‌های کمیته وجود دارد. طبیعی‌ست که هر چه مبارزه خلق اوج می‌گیرد، همان اندازه هم دشمن خشونت‌اش را بیشتر می‌کند؛ همان مقدار که دشمن آینده‌اش را تیره و تار می‌بیند، همان اندازه بر سببیت‌اش افزوده می‌شود. اینها طبیعی است و ما جز این انتظاری نداریم.

بعد از آن، مدت کمی در زندان قزل حصار ما را نگهداشتند. ما برای مدتی قرنطینه بودیم. مدتی هم در زندان قزل قلعه بودیم، حدود دو ماهی. بعد از زندان قزل قلعه، قزل حصار و بعد هم مدتی در زندان موقت شهربانی که الان تمام آن و بندهای عادی‌اش که آن موقع حدود دوهزار زندانی جای می‌گرفت، همه‌اش به زندانیان سیاسی اختصاص دارد و زیر نظر خود کمیته است. یعنی زندانی که مخصوص بازجویی و شکنجه است و بیش از هزار نفر گاهی اوقات در آن زندانی‌اند و تحت بازجویی. آن موقع تخلیه نشده بود و هنوز زندانیان عادی آنجا بودند. بعد از آن به قصر آمدیم. بند شماره ۳. در این مدت مسایل زیادی را دیدیم و چیزهای

زیادی آموختیم. زندان درس‌های بزرگی دارد برای آدم. بعد در جریان برخوردهایی که پیش آمد و حرف‌هایی که همیشه در زندان‌های سیاسی موجود است، عده‌ای را تبعید کردند؛ برای زهر چشم گرفتن از دیگران یا به عنوان یک عامل دیگر که برای فشار بر زندانی سیاسی به کار می‌رود یعنی مسئله تبعید. عده‌ای از رفقا منجمله من و رفیق عزیزمان حسین عزتی^(۱) را تبعید کردند به زندان ساری. همین‌طور عده‌ای را به زندان برازجان تبعید کردند و عده‌ای هم به زندان سنندج. از جمله کسانی که به زندان سنندج تبعید کردند رفقا یکی پرویز یعقوبی بود، دیگری محمد فارسی که اولی از مجاهدین خلق و دومی از گروه ستاره سرخ بود. البته بعد از فرار از زندان ساری پلیس مجبور شد که تمام زندانی‌های تبعیدی را بیاورد به زندان‌های مرکز یا شیراز و مشهد، که تمرکز به وجود آورده بودند، یعنی اینکه دیگر نمی‌توانستند اعتماد بکنند به زندان‌های دور افتاده و سیستم حفاظت این زندان‌ها.

۱ - حسین عزتی کمره‌ای، عضو یکی از محفل‌های پراکنده‌ای بود که هوادار مشی مسلحانه و چریک‌های فدایی خلق بودند. ساواک بعد از بازداشت، پرونده‌ی آنها را به هم مربوط کرد و نام گروه “ستاره‌ی سرخ” را بر آنها نهاد. حسین عزتی با آن‌که پرونده‌ی سبکی داشت در دادگاه دفاع ایدئولوژیک کرد و به ده سال زندان محکوم شد. بعدها او را به همراه محمدتقی شهرام به زندان ساری تبعید کردند. بعد از فرار از زندان، در تهران از شهرام و امیرحسین احمدیان جدا شد.

س: اگر ممکن است برای ما توضیح بدهید که شما به چه نحو ترتیب فرار را دادید؟ آیا برنامه‌ای از قبل تعیین شده داشتید، یا اینکه موقعیت مناسبی پیش آمد و شما توانستید فرار کنید؟

ج: شما خوب می‌دانید که یک انقلابی رزمنده هیچ وقت، در هیچ شرایطی نمی‌تواند از مبارزه خودش غافل شود. مبارزه‌ای که نه به‌عنوان یک کار فرعی در حاشیه زندگی بلکه در متن زندگی، در اساسی‌ترین محتوای زندگی خودش آن را پذیرا شده. بنابراین اسارت ما در دست دشمن نمی‌توانست مرحله‌ای را از مبارزه برای ما در بر نداشته باشد. این مرحله مسلماً نوع جدیدی از مبارزه را در مقابل ما قرار می‌داد. این نوع جدید چه بود؟ ما به کار مخفی سیاسی خودمان در داخل زندان ادامه می‌دادیم، به کار تبلیغی‌مان، به کار خودسازی و پرورش سیاسی و ایدئولوژیک خودمان می‌پرداختیم. سعی می‌کردیم با استفاده از تمام شرایط ممکن، هر چند که این شرایط به دلیل جو بسیار خشنی که پلیس وحشی ایران به‌وجود آورده بود، بسیار محدود بود، ولی ما از حتی کوچکترین شرایطی که ممکن است به‌وجود بیاید استفاده می‌کردیم. برای یک انقلابی همیشه این شرایط موجود است. این‌طور نیست که همه عوامل مثبت محو شده باشد. ما معتقدیم که هر شرایطی مجموعه‌ای از

عوامل متضاد است. اگر پلیس خشونت به خرج می‌دهد، اگر زندانیان را مضروب می‌کند و حتی تا سر حد مرگ کتک می‌زند و شکنجه می‌دهد، این برای ما از یک طرف در واقع تنها تحمل رنج و دردی [است] که این شکنجه‌ها دارد، و از طرف دیگر تحملی است که زندانی در مقابل شما پیدا می‌کند. تحمل و مصونیتی که در مقابل رنج‌ها به دست می‌آورد، در نتیجه بالا رفتن و ارتقاء آن روحیه انقلابی که یک مبارز همواره در طلب آن است. بنابر این ما هیچ ترس و باکی نداریم که حتی مورد حمله و شکنجه باشیم. اما علیرغم همه این شرایط سخت و خشونت‌بار ما به کار خودمان، به مبارزه خودمان به انواع گوناگون در داخل زندان ادامه می‌دهیم. یکی از شرایط مهم مبارزه مسلماً برای یک انقلابی اسیر تدارک مستمر و مداوم فرار است که در واقع اساسی‌ترین وجه مبارزه را داخل زندان تشکیل می‌دهد. ما درست است که به دست دشمن اسیر شدیم، اما هیچ‌وقت اسارت را قبول نکردیم و نمی‌توانیم قبول کنیم. همان‌طور که خلق ما علیرغم اسارت در چنگال امپریالیزم جهانی، در چنگال استثمارگرانی که تا آخرین قطرات خون او را می‌مکند و می‌دوشند ولی باز دست از مقاومت، دست از مبارزه، دست از فداکاری و جانبازی برنداشته است. تاریخ ۵۰ سال اخیر از مبارزات خلق ایران، گواه این مطلب است.

بدین ترتیب قضیه فرار ما هم به این شکل نبود که (آن طور که شما مطرح کردید) فرصتی دست داد و ما هم فرار کردیم. همان طور که گفتم این فرصت‌هایی بود که خود یک مبارز می‌سازد و ما وظیفه داریم چنین امکاناتی و چنین فرصت‌هایی را به وجود بیاوریم. به خاطر می‌آورم موقعی که بعد از یک سلسله بازجویی‌ها و گذشت دوره‌های محاکمه نظامی و ماندن در زندان‌ها بعد از چند روز متوالی، یادم می‌آید حدود ساعت ده و نیم شب بود و من و ۵ نگهبان مسلح که در تمام طول راه حتی لحظه‌ای هم از ما غافل نبودند، حتی برای قضای حاجت هم (معذرت می‌خواهم) نه خودشان می‌رفتند و نه حتی به ما اجازه می‌دادند که از آن وسیله نقلیه‌ای که ما را به آنجا رسانده بود پیاده شویم. وقتی ما به زندان ساری رسیدیم، من به دیوارهای حدود ۱۱ متر و برج‌های عظیم نگهبانی که در چهار گوشه این زندان دور افتاده از شهر نگاه می‌کردم، یک لحظه به‌نظم رسیدم که چگونه ممکن است فرار کرد. در حالیکه ظاهراً به‌نظم می‌آمد مثلاً امکانات زندان‌های دیگر از این نظر بهتر باشد. به هر حال باید ناامید نمی‌شدیم، یعنی در واقع ما باید در پی ساختن آن امکاناتی می‌بودیم که ما را به آن هدف مان می‌رساند. طبیعتاً هیچ وقت انسان در جریان زندگی‌اش، حتی در جریان زندگی معمولی‌اش نمی‌تواند به آن هدف‌هایی که

دارد به‌طور ساده برسد. یعنی شرایط هیچ‌وقت این‌طور نیست که همه چیز را برای انسان آماده کند، بنابراین ما هم باید امکانات را می‌ساختیم. این امکان مسلم در رابطه با آن شرایط خاصی بود که ما در آن قرار گرفته بودیم.

س: ببخشید منظور از امکانات و شرایط خاص که می‌توانست موجود باشد افراد درون زندان بودند؟
ج: آن‌موقع ما نمی‌توانستیم به هیچ‌وجه این فکر را بکنیم. ولی حُب اگر این هم بود، کما اینکه ما هم به همین طریق توانستیم این شرایط را بسازیم، باید استفاده می‌کردیم. ولی در واقع من به هیچ‌وجه شخصا هیچ ایده‌ای در ابتدای ورود به زندان ساری نداشتم.

س: تا آنجایی که ما می‌دانیم شما در مسئله فرارتان با یکی از افسران وابسته به رژیم، ستوان امیرحسین احمدیان همکاری داشتید، حتی بعدها ایشان به سازمان شما پیوستند، آیا شما قبلا ایشان را می‌شناختید؟

ج: نخیر. به هیچ‌وجه من ایشان را قبلا نمی‌شناختم. فقط وقتی که وارد زندان شدم با ایشان آشنا شدم.

س: پس شما چطور در بین آن همه مامورین

و افسران زندان ایشان را انتخاب کردید؟ چطور به ایشان اعتماد کردید؟

ج: می‌دانید مسائل متعددی هست که من نمی‌توانم همه آنها را در این جلسه و تحت این سؤال در واقع جواب بدهم، ولی می‌توانم اشاره کنم به برخوردهای خاصی که این رفیق ما، احمدیان با مردم داشت، به‌خصوص با زندانیان محرومی که به اصطلاح مجرم بودند و در آنجا سال‌های متمادی زندانی بودند. برخوردهایی که این رفیق ما با آنها داشت حاکی از یک حس بود که به‌خوبی می‌شد احساس بکنی، البته با یک مقدار نگرش عمیق‌تر که چگونه او می‌تواند، درد و رنجی را که آنها می‌کشند بفهمد. رفتار او با زندانیان توام با دلسوزی و حس تعاون بود. او نمی‌خواست برخلاف مامورین و افسران دیگر این ظلم بی‌حدی را که به این افراد در جامعه وارد می‌شود و در زندان بر آنها مضاعف وارد می‌آید، باز هم شدت بیشتری بدهد. بعدها که بیشتر با او آشنا شدیم، دیدیم که زندگی گذشته خود این رفیق، زندگی‌ای بود سراسر رنج. او از یک خانواده کارگری بود. پدرش کارگر کارخانه‌ای بود در شاهی که ۳۷ سال سابقه کار داشت. در واقع خودش فرزند رنج بود و می‌توانست این مسئله را درک کند. در واقع کاملاً به همین دلیل، یعنی به دلیل همین رنج بود که هنوز هم در سیستم حل نشده بود.

به این دلیل، حُب، بالاخره می‌توانستیم تشخیص بدهیم. در طی جریاناتی، یک برنامه تقریباً دراز مدت تعلیماتی.

س: با توجه به سیستم پلیسی [ای] که در ایران حاکم است آیا مشاهدات شما کافی بود که به‌عنوان یک عضو سازمان انقلابی و با معیارهایی که در یک سازمان انقلابی حاکم است، شما به ایشان اعتماد کنید و آیا این خطر نبود که پلیس بخواهد به‌وسیله این دام به سازمان شما از بیرون رخنه کند؟

ج: اتفاقاً ما دقیقاً حساب این قضیه را هم کرده بودیم. به‌همین دلیل صرف‌نظر از تمام آن آزمایشات و مراحل آموزشی که گذشت، مراحل تعلیماتی که طی کردیم، آزمون‌هایی [هم] به‌عمل آوردیم. در طی این دوران ترتیب فرار طوری بود که حتی در صورت موفقیت ما این احتمال را هم گذاشته بودیم که حتی به‌نحوی پلیس ریسک کرده باشد و اجازه دهد که ما از زندان خارج شویم، با این حساب که مطابق با برنامه احتمالی خودش ضربات بیشتری از این طریق در بیرون به ما بزند. یعنی این حساب را ما کرده بودیم و به‌همین دلیل برنامه طوری تنظیم شده بود که حتی این احتمال را منتفی می‌کرد. البته این مسئله بود، یعنی حتی یک درصد این احتمال را گذاشته بودیم که موقع خروج

از زندان با آتش رگبار مسلسل پلیس روبرو شویم و در واقع نهایت‌اش به اینجا بکشد. ولی این را در واقع پذیرفته بودیم و این مسئله نفوذ هم قبلا با آن طرحی که ما برای فرار داشتیم، در واقع مسئله‌اش منتفی است. البته علیرغم همه آن آزمون‌ها و امتحاناتی که ما به‌عمل آورده بودیم، این حساب را هم کرده بودیم. این را به‌خصوص از این جهت تاکید می‌کنیم که واقعا رفقای مبارز در برخورد با عناصر رژیم توجه داشته باشند. در هر حال با اینکه بسیاری از عوامل رژیم به دلیل نارضایتی‌ها و فشارهایی که همین رژیم بر آنها وارد می‌کند، از عناصر خلقی و مردمی هستند و واقعا رنج می‌برند از سیستم موجود، ولی با این وضع نباید هشیاری خود را از دست بدهند. این به‌خصوص از این نظر که تاکید کرده باشم.

س: تکیه شما بیشتر روی آزمایش‌ها و آزمون‌ها و آموزش‌هایی که در آن مدت سه یا چهار ماه بود، بیشتر بود یا این احتمالات خطری که می‌دادید؟ دیگر اینکه این آزمایش‌ها و آزمون‌ها چه بود؟

ج: همان‌طور که گفتم ما به‌طور کلی روی شناخت خودمان تکیه می‌کردیم و این شناخت چیزی بود که در عرض سه چهار ماه کار تقریبا مستمر و حساب شده سیاسی-

ایدئولوژیک با این رفیق به دست آورده بودیم. البته ما آن رفیق را دورادور در همان اوایل به دلیل برخی نمودهایی که می‌دیدیم زیر نظر داشتیم و این دوران کار هم نظر ما را تایید می‌کرد و نتایج این دوران بود که ما را در واقع نسبت به برنامه‌مان خوشبین می‌کرد و ما به‌طور تقریباً تصاعدی پیش می‌رفتیم.

راجع به آن آزمون‌ها و آزمایش‌ها فکر نمی‌کنیم ضرورتی داشته باشد به‌طور ریز بحث کنیم، چون به همان شرایط اختصاص دارد ولی در هر حال ما توانستیم در سطح زیادی به رفیق‌مان با همان معیارهای علمی و سازمانی خودمان اعتماد کنیم.

س: چیزهای مختلف و اقوال متعددی را در مورد فرار شما و طرحی که در این فرار اجرا شد شنیده‌ایم. ممکن است شما ما را مشخص‌تر در جریان این طرح قرار بدهید؟

ج: وقتی توانستیم به آن اعتماد لازم و حقیقی به رفیق‌مان احمدیان که از این پس اسم او را امیرحسین می‌گذاریم برسیم، طبیعتاً مسئله فرار مطرح می‌شد، طرح‌های مختلفی در ابتدا مطرح بود و هر کدام دارای اشکالات و ضعف‌هایی بود. از نظر ما طرحی که بالاخره پذیرفته شد و

توانستیم با موفقیت آن را اجرا کنیم طرحی دو مرحله‌ای بود. به‌طور کلی مرحله اول عبارت بود از اشغال زندان. زندانی کردن همه نگهبان‌ها و عناصر موجود پلیس و خلع سلاح آنها و مصادره تمام سلاح‌ها. در مرحله دوم حرکت از ساری به تهران. ساری در شمال ایران و در فاصله حدود ۲۷۰ کیلومتری تهران قرار دارد. برای اینکه مرحله اول برایتان روشن شود به‌طور مختصر لازم است شمائی از وضعیت این زندان و ساختمان حفاظتی که موجود است ارائه شود.

زندان ساری محوطه‌ای است که دور تا دورش حصار است تقریباً با ارتفاع ۱۰ - ۱۱ متر. در چهار گوشه‌اش چهار برج هست با ارتفاع حدوداً ۲۵ متر. در درون هر کدام از برج‌ها نگهبان مسلحی هست با تفنگ دوربرد که شبانه روز پاس می‌دهند. زندان دارای دو در است، یک در آهنی بزرگ، یک در آهنی کوچک. در آهنی بزرگ معمولاً قفل است جز موقعی که ماشین بخواهد عبور کند و از در کوچک که نگهبان مسلحی پشت آن پاس می‌دهد معمولاً عبور و مرور صورت می‌گیرد. بعد از آن یک حصار توری آهنی است. پس از آن وارد ساختمان می‌شویم. در ساختمان ابتدا دفتر افسر نگهبان است، بعد از دفتر افسر نگهبان راهرویی طولانی‌ست که به دربی در انتهای سالن منتهی می‌شود، درب قفل است. بلافاصله وارد سالن دیگری می‌شویم که زندان

زنان در آن قرار دارد. بعد یک حصار آهنی که مفتول‌های عمودی و افقی دارد و یک نگهبان در آنجا ایستاده است. بعد وارد سالن دیگر می‌شویم. البته این سالن‌ها به هم ارتباط دارد و بوسیله درهای آهنی که قفل شده از هم جدا می‌شوند و البته این درهای آهنی طوری طراحی شده که پشتش دیده می‌شود. قبل از آن در آهنی (که در واقع در آهنی چهارم است) در مقابل در چهارم قرار می‌گیریم که در آنجا آشپزخانه و اطاق استراحت نگهبانان است. بعد از آن وارد سالن دیگری می‌شویم که در امتدادش زندان مجرد است. در ضلع غربی سالن این زندان مجرد ما بودیم به اضافه یک عده زندانیان دیگر که در سلول بودند و ممنوع‌الملاقات که به دلایلی آنها را در سلول نگه می‌داشتند و تعدادشان کم بود. بعد از آن بندهای عادی بود. بدین ترتیب ما در حدود هفت یا دقیق‌تر بگویم، اگر درب زندان مجرد را حساب کنیم، هشت مانع قفل شده آهنی در جلو داشتیم و در مقابل هر کدام از این درها نگهبانی موجود بود. علاوه بر آن در داخل بندها مثلا در داخل بند مجرد یک مامور و در داخل بندهای دیگر هم دو مامور مرتبا پاس می‌دادند. بنابراین مسئله این بود که اولاً ما بتوانیم افرادی که در برج‌ها هستند، به نحوی آنها را خلع سلاح کنیم. دوم اینکه فردی [را] که در مقابل درب زندان است خلع سلاح کنیم. سوم اینکه قفل‌هایی که

در سر راه است باز شود. چهارم اینکه نگهبان‌هایی که در طول راهروها و یا در خود بندها هستند در واقع اغفال شوند و مهمتر از همه اینکه ما شرایطی به وجود بیاوریم که هیچ یک از افراد نگهبان، چه نگهبان‌هایی که در سرپُست هستند و چه آنهایی که در حال استراحت بودند و حتی زندانیان عادی موجود در آنجا به چگونگی قضیه تا مدت‌ها پی نبرند. به خصوص که مسلماً در چنین طرحی عناصر دیگری بودند که در کار ما موانع ایجاد می‌کردند. از جمله معاون افسر نگهبان. یک شب برایمان اتفاقی افتاد که از جمله این رفیق‌مان امیرحسین افسر نگهبان زندان بود. ولی خب معاون افسر نگهبان، کلیددار، راننده‌ها، مامور بهداری و تمام این عناصری که در آنجا بودند افراد با سابقه‌ای بودند. از جمله معاون افسر نگهبان، استوار با سابقه‌ای بود که ۱۶ سال سابقه خدمت در زندان داشت که با کوچکترین حرکتی احساس پلیسی‌اش برانگیخته می‌شد و ما باید حساب همه اینها را می‌کردیم. علاوه بر تمام مقدماتی که ما باید طرح می‌کردیم از نظر غافلگیر کردن و خلع سلاح این افراد، می‌بایست کاری می‌کردیم که هیچ یک از اینها به‌طور هماهنگ به خود مسئله و چگونگی آن پی نبرند. به این دلیل ما ابتدا یک طرح انحرافی تهیه کردیم. یعنی شرایطی به وجود آوردیم که یک فرار قلبی از داخل خود بند عادی صورت

بگیرد. ظاهرا اینطور نشان داده شود. این شرایط تقریبا فراهم بود. یک نفر اعدامی بود و در آنجا چند نفر دیگر هم در معرض اعدام قرار داشتند، از افرادی بودند که به جرم قاچاق و قتل و سایر موارد دیگر محکوم شده بودند. ما از همین موضوع استفاده کردیم و شرایطی به وجود آوردیم، با گذاشتن تیغ‌های آهنی، با گذاشتن ابزار و آلاتی که تقریبا نشان دهد یک فرار بوده. البته نه در داخل بندی که ما بودیم بلکه بندی که زندانیان عادی بودند و صحنه را طوری آماده ساختیم که دقیقا یک صحنه فرار در زندان عادی جلوه بکند و با این هدف ما آموزش لازمی به امیرحسین می‌دادیم. در این مورد کاملا نقشه زیر نظرش بود. لازم به توضیح بود. ما قبلا این نقشه را در حدود ۵۰ مورد کلاسه کرده بودیم، مورد به مورد نوشته بودیم. تمام لحظه به لحظه و ریزه کاری‌هایی که باید انجام می‌شد و دقیقا این رفیق در معرض آن قرار گرفته بود. نقشه این‌طور شروع شده بود که در حدود ساعت ۹ شب تلفنی از خارج می‌شد به سروان احمدیان در حالیکه سایر نگهبانان و معاون افسر نگهبان، البته ما معاون افسر نگهبان را به همان دلیل، آن شب شرایطی فراهم کردیم که به مرخصی برود. [باید زمانی که] سایر نگهبان‌ها و راننده، به‌خصوص کلیددار در دفتر بودند تلفن صورت بگیرد و خبر یک فرار در واقع از نظر ما قلبی به این رفیق ما داده شود

(قرار نبود خبر فرار داده شود، بلکه یک تلفن عادی صورت می‌گرفت و وانمود می‌شد که در مورد فرار است). و این رفیق طبق نقشه مسئله را برای مامورین داخل زندان مطرح کند. بدین ترتیب با به‌وجود آوردن یک وضع بحرانی و توجه دادن تمام مامورین و نگهبانان به اوضاع داخل بند عادی، یعنی بندی که زندانیان عادی در آن بودند و احتمال می‌رفت که زندانیان از آنجا قصد فرار دارند، ما فرصت مناسب پیدا کنیم برای فرار خودمان. در واقع ما مسئله را از یک جهت پیچیده می‌کردیم. یعنی خود مسئله فرار را طرح می‌کردیم و زندان را به حالت بحرانی در می‌آوردیم. همه را هشدار می‌دادیم و هوشیار می‌کردیم. اما سمت این هوشیاری آنها و جهت اصلی بحران را از خودمان دور می‌کردیم. موضوع این بود که در هر حال در این شرایط قابل اجرا بود و ما می‌توانستیم از آن استفاده کنیم. طبیعی بود بلافاصله اقدامات شدیدی برای حفاظت منطقه در نظر گرفته می‌شد. بلافاصله تمام بندها شروع به گشتن می‌شد. از توی آنها مقادیری آهن‌بر و اره پیدا کردند که مامورین به‌شدت به وحشت افتاده بودند. در حالیکه ما آنها را خودمان در آنجا گذاشته بودیم. چاقو به‌دست آوردند که وحشت آنها بیشتر شد. بلافاصله مطابق طرح احمدیان باید این افرادی که ظن قوی می‌رفت که آنها قصد فرار دارند و در میان آنها یک قاتل بود و یک

متهم به خرید و فروش هروئین و یکی دو نفر دیگر را احضار می‌کرد و شروع می‌کرد از آنها بازجویی کردن و آنها را به بند مجرد منتقل می‌کرد. تمام این صحنه‌ها می‌بایستی کاملاً طبیعی برگزار می‌شد، مثلاً درمورد تلفن مطابق طرح، این رفیق می‌باید بلافاصله عکس‌العمل قاطع نشان می‌داد، یعنی با عصبانیت بلند می‌شد و تلفن را بر زمین می‌کوبید. بعد یکی دو تا سیگار می‌خواست و شروع به قدم زدن می‌کرد. بعد طبیعتاً مامورین می‌پرسیدند چی شده و قضیه از چه قرار است. بعد طبق جریان مسئله مطرح می‌شد. البته معلوم بود که ممکن است توی این جریان اوضاع از دست ما در برود، ما حساب این را هم کرده بودیم. کما اینکه به یک شکلی هم بروز کرد. به‌عنوان مثال راننده‌ای داشتیم که آدم با تجربه‌ای بود. یادش به‌خیر آدم خیلی خوبی بود. این به رفیق ما پیشنهاد کرده بود که حتماً مامورین اضافه از شهربانی بخواهند یعنی از شهربانی ساری مامور اضافه درخواست نمایند. در حالیکه [این کار] طرح ما را ضایع می‌کرد. یا طرح‌های دیگری هم در این زمینه می‌دادند که ما حساب اینها را کرده بودیم. یعنی قرار اینطور بود که بعد از اینکه مسئله تلفن مطرح شد و بعد از اینکه اقدامات اولیه برای جستجوی اینکه اصلاً فراری مطرح است [یا نه]، در آن موقع احمدیان اقدام به یک مشاوره ظاهری با آن افراد بکنند؛

و بخواهد که طرح خودش را به آنها اعمال نماید. اما این یک حدی داشت یعنی در یک لحظه مناسب احمدیان باید کاملا نظرات خود را به آنها اعمال می‌کرد و کاملا فرماندهی را در دست می‌گرفت. اگر می‌خواستیم کار بدون مشاوره مامورین بگذرد ممکن بود که بحث به جاهایی بکشد یا پیشنهادهایی داده شود که دیگر به آسانی انجام طرح ممکن نباشد. حتی این را هم پیش‌بینی کرده بودیم که اگر امکان‌پذیر نشد و طرح به شکست انجامید احمدیان لو نمی‌رفت و طرح ما لو نمی‌رفت. مثلا اگر رئیس زندان یا کسان دیگری را خبر می‌کرد قضیه خیلی مشخص بود، چیزهایی پیدا شده بود، تلفن شده بود و از این طریق حتی اگر ما موفق شده بودیم فرار بکنیم، اگر ما از زندان بیرون نرفته بودیم مسئله قابل حل بود و هیچ ظن و شکی هم به احمدیان نمی‌رفت. این قسمت طرح [را] که قرار بود مطابق نظرات خود ما ولی از زبان خود مامورین بیرون بیاید با موفقیت به انجام رساندیم و علیرغم پیشنهاد تقریبا اصرارآمیز یکی از این افراد دال بر احضار افراد ذخیره از قرارگاه مرکزی پلیس، همگی متقاعد شدند که طرح استقرار فوق‌العاده افراد در داخل بندها به مورد اجراء گذاشته شود. این مسئله‌ای بود که خیلی برای ما حیاتی بود و تعداد زیادی از افرادی که در حال استراحت بودند همه

به داخل بند عادی فرستاده شدند و در آنجا متمرکز شدند تا با هر گونه حادثه اتفاقی، مثلاً مقابله کنند. تعداد نسبتاً زیادی از این مامورین در داخل بندها جا گرفتند و مامورینی که داخل برجها بودند و مامور نگهبان مسلح دم در و کلیددارهایی که در طول راهروها حرکت می‌کردند و خود افسر نگهبان. همان‌طور که گفتم معاون افسر نگهبان و یک کلیددار قدیمی که آن هم مرد با تجربه‌ای بود قبلاً در آن شب بر اساس محاسبه به مرخصی فرستاده شده بودند. قبل از اینکه این قسمت را تمام کنم یعنی بیشتر توضیح بدهم، لازم است بگویم که ما راجع به ترکیب افراد و ترتیب مسئولیت‌ها و مکان‌هایی که باید این نگهبان‌ها قرار داده می‌شدند قبلاً بررسی‌هایی کرده بودیم. یعنی در طی مدت حدود چهار ماه این طرح‌مان را دنبال می‌کردیم. در آنجا هر کدام از این افراد از نظر روانی، از نظر خصوصیات و از نظر خصائل‌شان، از نظر اعتقادات و فرهنگ‌شان مورد ارزیابی قرار گرفته بودند. حتماً می‌دانید مامورین زندان عمدتاً از آدم‌های زحمتکش هستند. از دهقان‌ها و عناصر پایین جامعه هستند که عموماً تحت تاثیر تبلیغات قرار می‌گیرند و به‌خصوص از نظر فقری که دارند قبول می‌کنند و روی می‌آورند به دستگاه دولت. عمدتاً ما مشاهده می‌کردیم که همه اینها نارضایتی‌ها و فکری‌ها داشتند و

به‌خصوص آنها را گول زده بودند^(۲). یعنی به حساب سربازی اینها را آورده بودند. بعد به آنها قول داده بودند که همین مدت جزو خدمت آنها حساب می‌شود و مزایایی دارند و خیلی چیزهای دیگر از این قبیل و اینها را کشیده بودند به این راه. در هر حال ما اینها را طبقه‌بندی کرده بودیم و عناصری بودند که از نظر ما هر کدام در یک موضع خاصی گمارده می‌شدند. مثلاً کسی که باید دم در قرار می‌گرفت و مسئولیت نگهبانی مسلح دم در را عهده‌دار می‌شد، مسلماً تفاوت داشت با آن کسی که بالای برج بود، چون هر کدام از اینها از نظر اداری هم وظایف مختلفی را به عهده دارند. یک کسی که مثلاً در اتاق افسر نگهبان منشی است و وظایفی را در آنجا به عهده دارد عموماً روحیاتی دارد که با کلیددار فرق دارد. مثلاً کلیددار بودن مسئولیت خاصی دارد که در زندان حتی ممکن است که یک کادر بالا هم نتواند به او دستور بدهد. یا همین طور کسی که دم در مسلح است می‌تواند از وارد شدن یک عنصر حتی با درجه فرماندهی شهربانی هم به آنجا جلوگیری کند. یعنی یک همچین اختیاری را در زندان به‌طور خاص به اینها داده‌اند تا از هر گونه فرار احتمالی و هرگونه واقعه‌ای از این قبیل جلوگیری

۲ - فقط در یکی از دست‌نوشته‌ها این زیرنویس اضافه شده است: اما کمتر احتمال دارد کسی که پلیس می‌شود گول خورده باشد. البته پاسبان‌ها مدعی چنین چیزی هستند نه برای اینکه مثلاً چند درصد احتمال دارد بلکه برای اینکه به مردم نشان دهند اگر ما پلیس هستیم ناراحتیم.

شود و آنها بتوانند با اینگونه سازماندهی مسئولیت بیشتری به عهده بگیرند. ما هم بر اساس همین مسئله در واقع سازماندهی عکس، یا سازماندهی معکوسی در آنجا به وجود آوردیم. افرادی که در این مواضع قرار می گرفتند، می توانستند با آن طرح ما هماهنگی داشته باشند. حالا ممکن است برای شما این سؤال پیش آید که آیا این تغییر و تبدیلات از چشم رؤسای دیگر زندان پنهان می ماند و ممکن نبود که آنها متوجه قضایایی بشوند؟ مسلماً فرض این است، اما قضیه این است که مطابق قوانین زندان افسر نگهبان می تواند، یعنی جزء اختیاراتش بود که مامورین خودش را در مواقع مقتضی در مواضعی که لازم می داند، که بهتر می توانند مسئولیت نگهبانی خودشان را اجراء کنند، قرار بدهد. به همین دلیل ما از حدود ده روز قبل از شروع عملیات این ترکیب جدید را در سازماندهی نیروهای حفاظتی زندان به وجود آوردیم. لیستی تهیه کرده بودیم از تمام افراد با خصوصیات و خصلت ها و نقطه نظرها و زندگی شان و وضعیت شان و نارضایتی آنها. ما این احتمال را هم گذاشته بودیم که اگر اتفاقی رخ داد این اتفاق مسلماً بر حسب مواضع و نظرات خاص آنها ممکن بود برای ما عواقب و نتایج مختلفی به وجود بیاورد، بنابراین حتی افرادی که در این جاها در مواقع و مواضع حساس گمارده شده بودند مثل برجها و دم

درب از عناصری انتخاب شده بودند که حداقل ضربه را برای ما، در صورت بروز حادثه داشته باشد. مسئله قابل اهمیت بعدی برای ما این بود که وقتی ما می‌خواستیم این عناصر را از برج‌ها پایین بیاوریم، ممکن بود که رفقای دیگر اینها که در داخل بندها بودند اینها را ببینند و یا متوجه بشوند که برج‌ها خالی است و دچار وحشت و اضطراب گردند. یعنی برای ما این مسئله بود که از حدود ده شب که طرح اجرا می‌شد تا حدود هفت یا شش صبح که ما قصد داشتیم خودمان را به تهران برسانیم زندان وضعی داشته باشد در یک حالت بیم و امید، بیم و امیدی که ناشی از ترس از فرار افرادی که ما برایشان در واقع قرار داده بودیم یا به آنها القاء کرده بودیم که ممکن است فرار بکنند، زندان را فرا گرفته باشد؛ اینها قادر به هیچ‌گونه واکنش و عکس‌العملی نباشند. اینها می‌توانستند مثلاً با یک‌های و هوی جمعی زندانیان را هم به کمک خودشان بخوانند، یا مثلاً افراد خارج از زندان را متوجه خودشان بکنند و طبیعتاً افراد گشتی‌های پلیس که در آنجا رفت و آمد می‌کردند و اتفاقاً یکی از مهمترین مسائل ما همین بود که، بعداً توضیح می‌دهم، اینها را متوجه کنند. طبیعتاً ممکن بود طرح مثلاً حدود دو بعد از نیمه شب لو برود و ما را در راه ساری - تهران دستگیر کنند یا برخورد بکنند. البته نمی‌توانستند دستگیر کنند. مسلماً برخورد

صورت می‌گرفت. بنابراین یکی از مسائل دیگر برای ما در این سازماندهی جدید، یعنی وضع بحرانی [ای] که ما به وجود آورده بودیم و سازماندهی‌ای که کلی از امور ما و نفرات زیادی از آنها را در بندهای عادی متمرکز کرده بود، باید طوری صورت می‌گرفت که عناصر برج‌ها دور از نظر سایر نگهبان‌ها، از برج‌ها پایین آورده می‌شدند و در جاهایی که از طرف آنها دید نداشت گمارده می‌شدند و در واقع آنها هم به یک نحوی محبوس می‌شدند. این عمل هم با تدابیر و نقشه‌هایی صورت گرفت. با محمل‌های مناسبی که البته هسته اصلی این محمل‌ها القاء این نقطه نظر بود که مامورین فکر کنند عوامل خودی در طرح این فرار یعنی فرار قلابی، که ما برای آنها در جلوی نظرشان قرار داده بودیم دست داشته‌اند. یعنی از عناصر خود زندان به این عمل کمک شده و لوازم و وسایلی که در داخل زندان کشف شده، طبیعی است که نمی‌توانسته وارد شود مگر به کمک خود مامورین. البته سوابق زیادی در زندان‌ها هست، چون ما در جاهای مختلف و در زندان‌های مختلف هم دیدیم که افسرها و خود مامورین اصلی زندان و حتی مامورین عالی رتبه‌شان در مسئله قاچاق هروئین و مواد مخدر نقش تعیین‌کننده دارند. یعنی همان‌ها هستند که هروئین را از بیرون با قیمت خیلی ارزان‌تر تهیه می‌کنند و در داخل زندان با قیمت خیلی گران‌تر به زندانیان

می‌فروشد. و باز خود آنها هستند که به‌نحوی همین‌ها را لو می‌دهند و جایزه می‌گیرند و تشویق می‌شوند. یعنی قضیه بی‌اعتمادی یک جریان جاری و تقریباً عمومی در زندان‌ها است. ما هم از همین جو عمومی زندان‌ها استفاده کردیم که در واقع هیچکدام به قول معروف به چشمشان اعتماد ندارند و طبیعی هم هست که در یک سیستم ارتجاعی همین طور باشد. خلاصه برای آنها اینطور وانمود شد که خود عناصر محافظ و نگهبان‌های زندان در این جریان دست دارند. بنابراین طبیعی بود که این عنصری که از برج‌ها پایین می‌آمدند و عنصری که دم درب مسلح بودند برای اینها اینطور تفهیم بشود که شما باید خود را از دید اینها محفوظ نگهدارید و تازه اعمال خود آنها را مراقبت بکنید. یعنی اعمال رفقای دیگران را به‌طور غیر محسوس مراقبت کنید. بدین ترتیب می‌توانستیم به جز نگهبان مسلح دم درب، تمام نگهبان‌های دیگر را به داخل بند بفرستیم و در واقع آنها را به یک نحوی زندانی کنیم بدون اینکه خودشان متوجه باشند. ضمناً مسئله افراد برج باز اهمیت بیشتری دارد. ما حتی نمی‌باید می‌گذاشتیم که هر چهار نفر افراد برج مطلع بشوند که رفقای دیگرشان بالای برج‌ها نیستند. ما باید آنها را تک تک احضار می‌کردیم. اینها به عهده احمدیان بود. طی محمل‌های مناسبی آنها را به مسئولیت‌های حساسی که

برای‌شان در داخل بندها در نظر گرفته شده بود [می‌گمارد]، یعنی اینطور به آنها وانمود می‌شد که مسئله مهمی است و تنها تو باید این کار را بکنی و الی آخر. به این ترتیب تمام افراد برج‌ها به داخل بندها فرستاده شدند. مامور مسلح دم درب هم با حيله مناسبی خلع سلاح و به داخل بند آورده شد و مسئولیت خاصی نیز به عهده او گذارده شد. منتها مامور مسلح دم درب اینطور تصور می‌کرد که افراد دیگری هستند که بلافاصله بعد از آمدن او به داخل بند جای او را خواهند گرفت. یعنی اینطور تصور می‌کرد که در اتاق پهلویی، اطاق افسر نگهبان یکی دو تا از رفقایش هستند و آنها مشغول لباس پوشیدن و آماده شدن هستند که بروند به جای او کشیک دهند و او مثلا به دلیل موقعیت و روحیات خاصی که دارد باید در یک مکان خاص قرار بگیرد و از آنجا زندان را کنترل بکند. بنابراین مامور مسلح دم درب متوجه نمی‌شد که پُست دم درب ترک شده. به این ترتیب ما می‌توانستیم تمام افراد را به داخل بندها بفرستیم و تقریباً زندان به تصرف ما درآید. این را هم قبلاً بگویم که به کلیددار توصیه شده بود، از طرف احمدیان، که هر بار به داخل بند می‌رود کلیدها را با خودش نبرد. یعنی به دلیل اوضاع بحرانی کلیددار که همیشه کلیدها همراهش بود و در پشت درهای بسته حرکت می‌کرد کلیدها را در اطاق افسر نگهبان قرار

بدهد و بدین ترتیب خودش هم به اعتباری به زندانی افسر نگهبان درمی‌آمد.

س: سؤالی داشتم در مورد سازماندهی که اشاره کردید. با توجه به روحیات افرادی که در زندان بودند، یعنی مامورین، شما این سازماندهی را انجام دادید. ممکن است برای ما این توضیح را بدهید که شما چگونه و به چه ترتیب با تک تک روحیات آنها آشنایی پیدا کردید؟

ج: مسئله خیلی روشن است. همان فردی که در برج نگهبانی می‌داد، یک دوره‌ای هم در مجرد پیش ما بود و آنجا نگهبانی می‌داد. ما در این مدت می‌توانستیم او را بشناسیم یعنی در عرض مدت چهار ماه ما با تمام این افراد از نزدیک زندگی کردیم، چون می‌دانید یک نگهبان همان‌طور که با زندانی خود طرف است، با او زندگی می‌کند. ما در همین جریان زندگی بود که توانستیم آنها را خوب بشناسیم و تحلیل ما از آنها در واقع تحلیل روانی اجتماعی بود. ما اینها را از نظر تمام این خصوصیات و موضعگیری‌های مختلفی که در طول برخوردهای مختلف با ما در زندان داشتند [شناختیم]. اینها اجباراً موضع گرفته بودند چون می‌دانید ما در تمام طول مدتی که آنجا بودیم با مقامات

زندان برخوردارهای زیادی داشتیم. اگر فرصتی شد و جایش بود در این باره صحبت می‌کنیم. همین برخوردها به ما اجازه می‌داد که تک تک آنها را با موضعگیری‌های مختلفی می‌کردند بشناسیم. حالا ممکن است این سؤال برای شما پیش بیاید که علیرغم همه هوشیاری که به عمل آمده بود و چشم‌هایی که باز شده بود، چگونه در مقابل چشم همه اینها ما حرکت کردیم و آمدیم از زندان بیرون. در این موقعیت ما در مجردی بودیم و در مجردی دو نگهبان پاس می‌دادند. مطابق طرح می‌بایستی بین ما و نگهبان‌ها برخوردی پیش می‌آمد و طبیعتاً این برخورد کشیده می‌شد به افسر نگهبان و افسر نگهبان می‌بایست این برخورد را حل و فصل می‌کرد و حل و فصل این مسئله کشیده می‌شد به اطاق افسر نگهبان و الی آخر. در آنجا بود که ما می‌توانستیم در واقع از این حصارها تحت یک محمل طبیعی بگذریم. البته این را به شما بگویم قضیه خیلی به سادگی در اینجا توضیح داده می‌شود، در آنجا خُب، مشروط است به خیلی از شرایط و اجرای خیلی از قضایا که مسئله کاملاً طبیعی جلوه کند. هرچند به دلیل استحکام موقعیت ما در زندان به‌خصوص برخوردهایی که با رئیس زندان کرده بودیم و برخوردی که با دادستان ارتش که به آنجا آمده بود داشتیم و به‌عنوان یک مبارز اسیری که چیزی ندارد از دست بدهد [و] در جریان

مبارزه است، یعنی در آنجا آخرین حد فشاری که رژیم می‌توانست به ما وارد بیاورد آورده بود و بنابراین دست ما باز بود برای هرگونه عکس‌العملی و آنها این را دیده بودند. مطابق طرح ما علی‌القاعده، ما از آن شرایط استثنایی که برای حالت بحرانی زندان وضع شده بود، سرپیچی می‌کردیم. باید طبیعتاً نگهبانان زندان به ما تذکر می‌دادند و ما اجرا نمی‌کردیم و برخوردی پیش می‌آمد که این برخورد کشیده شود به جای باریک و دخالت افسر نگهبان که البته در اینجا این قسمت طرح اجرا نشد. این ناشی از این بود که ما موقعیت خودمان را کم برآورد کرده بودیم. یعنی آنها در مقابل سرپیچی ما از ضوابطی که استثناء آن شب می‌بایست اجرا می‌شد چشم‌پوشی می‌کردند. یعنی به هیچ وجه حالت تعرضی و اعتراضی به خود نمی‌گرفتند و ما مانده بودیم معطل که قضیه‌ای پیش نمی‌آید و الان چه باید کرد و آن برخورد مورد نظری که ما دنبالش بودیم چگونه می‌شود پیش آورد که این مسئله را هم در همان مرحله به‌طور خاص خودش حل کردیم و توانستیم در آن موقع با برخوردی که با خود افسر نگهبان پیدا کردیم از در مجردی خارج شویم و از آن سلسله موانع درب‌های مشبک آهنین هم گذشتیم که [دیگر] قضیه حل بود. البته این مطلب را توضیح بدهم که قبلاً ما توسط احمدیان چندین قفل محکم خریده بودیم،

قفل‌هایی بود که شکل خاص داشت و به این سادگی هم باز نمی‌شد. ما بعدها فکر کردیم به احمدیان بگوییم که بعد، وقتی که مقامات خارج می‌آیند و خواستند آنها را باز کنند شاید ساعت‌ها معطل بشوند؛ به خاطر اینکه قفل‌ها را باز کنند؛ و این موضوع هم که کلید قفل‌ها دست خودمان بود و از آن قفل‌های معمولی نبود که شهربانی داشته باشد و به این سادگی بتواند باز کند. یعنی ما این شق را در اینجا قبول کرده بودیم و در نظر گرفته بودیم که اگر مسئله‌ای پیش آمد و آنها خواستند به داخل زندان بروند به این سادگی برای آنها امکان‌پذیر نباشد. یعنی مثلاً قفل‌ساز بیاورند یا اره بیاورند باز کنند و چون چندین قفل بود مدتی طول خواهد کشید. یعنی به همین دلیل قفل‌هایی پیدا کرده بودیم که از این قفل‌های معمولی شهربانی نباشد. بدین ترتیب ما از آن موانع عبور کردیم، قفل‌ها یکی یکی زده شد بدون اینکه عناصر دیگر غیر از دو نگهبان زندان مجرد [بفهمند] که برای آنها اینطور عنوان شد که ما را برای اینکه وضع استثنایی را نقض کرده‌ایم، منتقل می‌کنند به اتاقی که در قسمت بهداری زندان بود. برای آنها اینطور جلوه داده شد که برای اینکه ما اوضاع را بهم نزنیم و اتوریته اینها را نسبت به آنهايي که در صدد فرار هستند، البته کسانی که آنها فکر می‌کردند، متزلزل نکنیم، ما را از پیش آنها می‌برند. چون افرادی که می‌خواستند

فرار بکنند را آورده بودند توی مجرد. یعنی اینطور جلوه داده شده بود. بنابراین ما را از پیش آنها می‌بردند و در اتاق بهداری محبوس می‌کردند. البته آنها هم مسئله را قبول کرده بودند چون عملاً می‌دیدند اگر این وضع ادامه پیدا کند ممکن است زندان احیاناً دستخوش اغتشاش شود. در هر حال می‌توانستند فکر کنند قضیه چی می‌شود، چون از قبل هم گزارش شده بود که کاملاً از دست آنها هم در رفته بود، بنابراین بیرون بلافاصله درب‌ها قفل شد. همان‌طور که گفتم برای ما این مهم بود که عناصر داخل زندان لااقل تا صبح به قضیه پی نبرند. بنابراین ما می‌بایست در همان حالت آهستگی و پنهان‌کاری کارهای مان را به انجام برسانیم. اولین کار ما مطابق طرح تقسیم کردن مسئولیت‌ها بود. باز کردن درب اسلحه‌خانه بود در حین اینکه درب اسلحه‌خانه باز می‌شد یکی از رفقا مشغول جمع‌آوری اسلحه می‌شد. دو نفر دیگر مشغول تغییر قیافه می‌شدند. ما از ابتدایی که وارد زندان ساری شده بودیم موهای صورت خود را نزده بودیم. این مسئله در ابتدا جنبه اعتراضی داشت. ریش‌های مان بلند شده بود ولی به مرور وقتی که طرح فرار نضج گرفته بود و تقریباً به صورت یک چیز ملموس درآمده بود، دیگر خودش یک پوشش شده بود برای اینکه بعد از فرار اینها نتوانند قیافه ما را دقیقاً به خاطر بسپارند. یعنی وقتی ما ریش‌مان را

می‌زدیم و سر و صورت خود را در واقع تغییراتی می‌دادیم آن موقع به حساب این هم نمی‌توانستند به جهت اینکه در آن روزها ما را در زندان دیده بودند، بشناسند و این مسئله بعداً حتی از این نظر برای ما قابل اهمیت بود. یعنی نزدن ریش‌های مان. بنابراین لازم بود در حین اینکه یکی از رفقا مشغول این کار است یکی دیگر اصلاح کند و بعد نفر بعدی مشغول شود. البته این هم لازم به تذکر است که خود ماشین اصلاح هم قبلاً توسط احمدیان تهیه شده بود. داخل اسلحه‌خانه حدوداً، یعنی دقیقاً بیست قبضه اسلحه اسپرینگ فیلد کالیبر ۳۸ اینچ بود و حدود ۹۰۰ تیر فشنگ همین اسلحه و مقادیری دستبند و مقدار حدود ۱۵ تا ۲۰ قبضه برنو بود و ما به علت مسائل خاصی که در حمل و نقل و اختفای خودمان داشتیم نمی‌توانستیم تفنگ‌ها را همراه خودمان ببریم. اگر چه خیلی مشتاق بودیم به این کار. یعنی این حساب را کرده بودیم که ممکن است همین بردن تبدیل به اعمال ضدش شود. یعنی بعداً باعث شود که ما نتوانیم همه اینها را مخفی کنیم و بدین ترتیب گیر بیافتیم. بدین جهت از بردن تفنگ‌ها چشم پوشی کردیم. البته قبلاً هم توسط احمدیان از تعداد سلاح‌ها مطلع شده بودیم. ۲۰ اسلحه را همراه با ۹۰۰ فشنگ، به اضافه تعدادی دستبند آماده کردیم. پتوهایی بود آنجا که بین آنها پیچیدیم. برای ما

قابل توجه بود که سلاح‌هایی که روزی خودش عامل تهدید ما به شمار می‌رفت، عامل سرکوب ما و خلق ما بود، آن شب در دست ما قرار گرفته بود و امروز نه علیه خلق ما بلکه به نفع خلق به کار گرفته می‌شود. نمی‌توانم برایتان آن حالتی را که در آن موقع به ما دست داده بود، آن شوق و ذوقی که فکر می‌کردیم توانستیم در یک موقعیت به دشمن ضربه بزنیم و توانستیم پاسخی بدهیم به حملات وحشیانه دشمن علیه مردم و علیه نیروهای انقلابی وصف کنم. به هر حال این کار با یک مقدار سرعت عمل بیشتر انجام گرفت چون ما یک مقدار از نظر زمانی عقب بودیم. بعدا این موضوع را توضیح می‌دهم. همین عقب ماندن مسائلی به وجود آورد. در حین اینکه می‌خواستیم بیایم، من و حسین عزتی قرار گذاشته بودیم که عکس‌ها و پرونده‌های خود را بیاوریم چون هر زندانی پرونده‌ای دارد. ما اصلا قبلا [این را] با احمدیان مطرح نکرده بودیم. وقتی در آن موقع مطرح کردیم، احمدیان گفت که این مدارک در اطاق روبرویی است و در آن هم قفل است. یعنی آن اطاقی که خارج از زندان بود و اطاق بایگانی شمرده می‌شد. اطاق، خارج از ساختمان زندان، نه خارج از محوطه زندان بود. چون در داخل محوطه بود منتها خارج از ساختمان زندان، مجبور شدیم از آن صرف نظر کنیم. روی میز رئیس زندان بیسیمی بود که ما قبلا طرح مصادره آن را

هم داشتیم لذا بیسیم را برداشتیم، تلفن‌ها را قطع کردیم. احمدیان یک مقدار دچار احساسات شده بود. احساساتی خیلی پاک و لطیف که ما می‌توانستیم حس کنیم چیست. او قدم به راه جدیدی گذاشته بود. او حق داشت که هیجان‌زده‌تر از ما باشد. ما درست بود از زندان می‌آمدیم بیرون، درست بود که صف‌های آهنی را شکسته بودیم، اما من فکر می‌کنم صف‌هایی که احمدیان شکست خیلی از ما قوی‌تر و خیلی از ما محکم‌تر بود. او صف طبقه‌اش را شکست، صف‌هایی را شکست که می‌توانیم امروزه بینیم کسان دیگری که همان قدرت و همان سلاح در دستشان است، به روی مردم آتش می‌گشایند. او صف همه آنها را شکست و در این موقع پرسید که “من می‌توانم پیامی برای همه زندانیان و تمام مامورین بنویسم به‌عنوان آخرین پیامم به آنها؟ آخرین کلماتی که دوست گذشته‌شان، رفیقی که راه جدیدی در زندگی انتخاب کرده است برایشان بنویسم؟” گفتیم بنویس اشکالی ندارد. دقیقاً کلماتش یادم نیست. مضمونش این بود که:

“من راهی را انتخاب کردم که در انتهای آن آزادی و رهایی مردم گرسنه، بدبخت و فقیر است. من می‌خواهم مال خلق‌مان باشم. من می‌خواهم به آنها خدمت کنم. من نمی‌خواهم به دشمنان مردم خدمت کنم.”

بد نیست این را بدانیم که احمدیان از یک وجهه

به اصطلاح ملی در سطح زندان و حتی در سطح افسران و مامورین شهربانی برخوردار بود. اتفاقاً این یک مسئله‌ای بود که در طرح فرار کاملاً در نظر گرفته شده بود. به اعتبار همین وجهه ملی احمدیان بود که یک مقدار از طرح‌مان قابل اجرا بود. اصلاً طرح بر اساس همین مسئله به اجرا گذاشته شده بود.

به هر حال مسئله دیگری که در همین جا یعنی در قسمت آخر برای ما مطرح بود خروج از خود زندان بود. زندان دو درب داشت. درب بزرگ مخصوص عبور و مرور اتومبیل بود و درب کوچک مخصوص افراد. اما این درب کوچک یک خصوصیتی داشت و آن این بود که همیشه از داخل زندان بسته می‌شد. یعنی اگر کسی می‌رفت بیرون و درب را به هم می‌زد درب بسته نمی‌شد. یعنی کاملاً بسته نمی‌شد و درب بزرگ هم طبیعتاً اینطور بود، یعنی از پشت بسته می‌شد. یعنی ریل‌هایی داشت و روی این ریل‌ها به صورت ربع دایره حرکت می‌کرد و بعد هم پشتش بوسیله کلون آهن چفت‌هایی محکم می‌شد. مسئله‌ای که برایمان وجود داشت این بود که اگر می‌خواستیم از درب کوچک عبور کنیم درب باز می‌ماند و با توجه به شناسایی که قبلاً از زندان و از اوضاع و احوال زندان [داشتیم]، توانسته بودیم بفهمیم که خیلی اوقات مامورین گشتی کلانتری‌ها در

اطراف زندان، ضمن گشت خود بارها و بارها اتفاق افتاد که می‌آیند نزدیک مامور مسلح پشت درب زندان می‌نشینند و چای می‌خورند و صحبت می‌کنند و شب را بدین ترتیب یک دو ساعتی با هم می‌گذرانند. بنابراین اگر آنها می‌آمدند و می‌دیدند که این درب باز است، خیلی خطرناک می‌شد و گزارش می‌دادند و مسئله کشف می‌شد. البته یک راه حل دیگری هم موجود بود و آن اینکه از روی دیوار عبور کنیم. این یک سری اشکالاتی داشت که نمی‌توانست از نظر ما مورد قبول باشد. از جمله خود دیوار ۱۱ متری بود و مشکلاتی که عبور از این دیوار برایمان ایجاد می‌کرد. هر چند که ما وسایلی از قبیل طناب هم برای بالا رفتن از دیوار فراهم کرده بودیم ولی در هر حال این راه را درست نمی‌دانستیم زیرا مشکلات زیادی از نظر امنیتی ایجاد می‌کرد. یعنی دیدن پاسبان گشت و یا دیدن کس دیگری در بیرون زندان که افرادی دارند از دیوار زندان بالا می‌روند و اینها مسائلی ایجاد می‌کرد که از نظر ما طرح را مواجه با خطراتی می‌کرد. بدین دلیل فکری به نظرمان رسید. یعنی فکر کردیم به جای عبور از در کوچک و یا از روی دیوار، ما بیاییم مستقیماً از درب بزرگ عبور کنیم و درب بزرگ را باز نگهداریم. یعنی درب بزرگ را تا حدی که ممکن بود از پشت زندان می‌کشیدیم جلو و ظاهر آن را به صورت بسته

نگاه می‌داشتیم، در حالی که عملاً نمی‌توانستیم ببندیم. یعنی اگر کسی آن را فشار می‌داد عملاً باز می‌شد، و درب کوچک را بسته نگه داریم. یعنی اصلاً از آنجا عبور نکنیم این هم مشکل مربوط به آمدن گشتی‌های کلانتری را حل می‌کرد و هم اینکه خیلی طبیعی ما می‌توانستیم با ماشین که قبلاً توسط احمدیان تهیه شده بود از درب بزرگ زندان بیرون بیایم. اما قسمت دوم بر این اساس تهیه شده بود که فاصله ساری تا تهران را در حداقل مدت و با پوشش مناسب طی بکنیم. برای این منظور قبلاً، احمدیان حدود یک هفته قبل ماشینی تهیه کرده بود. این ماشین رنگ قرمز مشخصی داشت (ماشین اول شیری رنگ بود و ماشین دوم قرمز زرشکی) وقتی می‌گویم قرمز از این نظر که به‌خصوص توی چشم می‌زد و همه دیده بودند که او اخیراً ماشین قرمز رنگی تهیه کرده و با آن رفت و آمد می‌کند و آن روز هم آن را آورده بود با خودش به زندان. این ماشین بود که ما قصد داشتیم بوسیله آن تا شاهی حرکت کنیم. منتها ماشین دیگری که کسی ندیده بود و رنگ شیری و طبیعی داشت، در جای دیگری استتار کرده بودیم، که بلافاصله با این ماشین پیکان قرمز رنگ به شاهی برویم و از آنجا یعنی از ساری تا شاهی حدود نیم ساعت راه است و بلافاصله در آنجا ماشین را تعویض کنیم و در جاده حرکت کنیم. طبیعی بود که هر وقت مسئله فاش می‌شد، آنها

نشانی آن ماشین قرمز رنگ را می‌دادند. اتفاقاً پیش‌بینی ما درست از آب درآمد یعنی تا ۴۸ ساعت بعد پلیس نتوانست بفهمد که ما با ماشین دیگری این راه را پیمودیم. روی این اصل مدت‌ها آنها دنبال ماشینی می‌گشتند که ما با همان مشخصات در همان لحظات اول آن را رها کرده بودیم و با ماشین دیگری حرکت کرده آمده بودیم تهران. تا شاهی آمدیم و نقل و انتقالات لازم در آنجا داده شد، اما مطابق برنامه‌مان حدود یک ساعت و نیم از برنامه عقب بودیم و این از قسمت اول طرح بود. یعنی این ناشی از اتفاقی بود که در قسمت اول طرح رخ داده بود. یعنی حادثه‌ای که نمی‌بایست آفریده می‌شد و عواقب بعدی آن و تغییر و تبدیلاتی که می‌بایست در دفتر زندان داده می‌شد، به وجود آمده بود. این خیلی برای ما مهم بود چون مسئله موفقیت طرح فرار ما به این بستگی داشت که بتوانیم قبل از اطلاع شهربانی و مامورین ساری خودمان را به تهران برسانیم. کافی بود آنها در این فاصله، در فاصله‌ای که ما در راه هستیم، مطلع شوند، یعنی فاصله حدود ۱۲ شب تا ساعت ۶ یا شش و نیم صبح که ما به تهران می‌رسیدیم و با یک تلفن و تلفنی که با بیسیم ما کروویو [کار می‌کرد] خیلی سریع می‌توانستند تماس بگیرند و جاده را ببندند. در واقع طرح ما با شکست مواجه می‌شد. لذا کوشش ما این بود که از این زمان به نفع

خودمان استفاده کنیم. ضمناً این را هم می دانستیم که حدود ساعت ۷ صبح مامورین پست جدید، مامورین بیست و چهار ساعت بعدی می آیند که پست جدیدشان را تحویل بگیرند. لذا وقتی می آیند و می بینند که وضع زندان غیرعادی است و درب بسته و کسی نیست بلافاصله خبر می دادند. بنابراین ما حداکثر تا حدود شش و نیم، هفت صبح وقت داشتیم. روی این اصل دیگر هیچ تاخیری جایز نبود و با آخرین سرعت حرکت می کردیم. در جاده حتی به علت اشکالاتی که در خود ماشین موجود بود و سرعت لازم را در حرکت به ما نمی داد به فکر این افتاده بودیم که دست به یک مصادره ماشین بزنیم، که البته این اشکالات زیادی ایجاد می کرد. در هر حال ساعت حدود شش و نیم بود که به دروازه های تهران رسیدیم و در آنجا ما مردمی را می دیدیم که در تلاش و کوشش هستند. مردمی که ما را به خودشان فرا می خواندند. در این موقع بود که احساس کردیم پیروز شده ایم و طرح مان با موفقیت به انجام رسیده.

س: شما قبل از فرار تان فکر می کردید که بتوانید با سازمان تماس بگیرید و فکر این را نکرده بودید که ضربه بخورید و یا نتوانید تماس بگیرید؟

ج: البته توی طرحی که موجود بود مسئله تماس هم

از نظر من مقداری حل شده بود. یعنی آن هم یک نقشه‌ای
برایش در نظر گرفته شده بود، اما اینطور نبود که صد درصد
بشود. کما اینکه خود موفقیت طرح هم مثل هر نقشه نظامی
دیگری صد درصد نبود. بنابراین امکان شکست هم تویش
بود و همچنین امکان عدم برقراری تماس. ولی با این
وضع حتی اگر این قسمت طرح یعنی مسئله تماس گرفتن با
شکست مواجه می‌شد و یا اصلا در ابتدا امکان‌پذیر نمی‌شد
که این را هم جزء طرح به حساب بیاوریم و مقدماتش را
طرح‌ریزی بکنیم، من فکر می‌کنم ما حتما فرار می‌کردیم.
حالا اگر نمی‌توانستیم تماس بگیریم، به فرض تماس
نمی‌گرفتیم. یعنی مسئله فرار ما به هیچ‌وجه نمی‌توانست
موکول بشود به مسئله تماس ما. زیرا اصل برای ما چه بود؟
اصل برای ما فرار از زندان بود.

**س: بعد از فرار شما چه اقداماتی انجام گرفت،
آیا شما برای اقدامات وسیع پلیس آمادگی لازم را
داشتید؟**

ج: بعد از فرار ما پلیس دچار وحشت عجیبی شده
بود، به‌خصوص که این‌بار از درون جبهه خودش ضربه را
دریافت می‌کرد و به همین دلیل عکس‌العمل بسیار فوری
و شدیدی نشان داد و به سرعت تمام نیروهای پلیس بسیج

شدند و تمام طول راه تهران - ساری بسته شد و جنگل‌های اطراف با هلیکوپتر جستجو شد و پروازهای اکتشافی انجام می‌دادند. در داخل شهر گشتی‌های پلیس و گشتی‌های ساواک با فعالیت تمام در جستجو بودند. به‌خصوص یک نکته جالب توجه که ما بعداً توانستیم بفهمیم این بود که فرماندهان این گشتی‌ها را از درجه سرگردی به بالا انتخاب کرده بودند. چون می‌ترسیدند که در بین عوامل درجات پایین‌تر، آن همکاری لازم را با دستگاه نکنند و یا ارتباطاتی بین ما یا بین احمدیان و آنها باشد. یعنی آنها فکر می‌کردند که یک شبکه وسیع سیاسی در میان ارتش و در میان شهربانی است. لذا از این نظر اضطراب و تشویش‌شان دو چندان شده بود. به هر صورت آنها دست به یکسری خانه‌گردی‌هایی زدند و فکر می‌کردند که ما با محمل افسری احمدیان اینجا خانه گرفته‌ایم چون قبلاً ما برای یک ماموریت یک هفته قبل احمدیان را فرستاده بودیم تهران. اینها فکر کردند که ما قبلاً اینجا خانه را آماده کرده‌ایم و همین‌طور در ساری اقدامات تقریباً حکومت نظامی انجام شد. جنگل‌های اطراف را شروع به جستجو کردند و چندین گردان ژاندارمری را بسیج کرده و در این مناطق به جستجو پرداختند و اقدامات دیگری که روشن است.

خانه ما، خانه احمدیان و خانه افرادی که فکر

می کردند ما با آنها تماس بگیریم و یا ممکن است به آنها سر بزیم در محاصره خیلی شدیدی قرار داشت. این اقداماتی بود که آنها انجام می دادند. مقادیری جایزه تعیین کرده بودند برای دستگیری ما و کلا فعالیت شان در آن روزها خیلی چشمگیر بود و خیلی قابل مشاهده بود. از نظر مسئله ای که پیش آمد، چقدر آماده بودیم؟ ما تا آن حدی که به فرمان رسیده بود اقدامات احتیاطی را انجام می دادیم و دادیم و فکر می کنم اقدامات بعدی پلیس هم از نظر ما پوشیده نبود و به همین دلیل ما توانستیم این اقدامات را پیش بینی بکنیم، و کما اینکه مسئله ای هم برای ما پیش نیامد.

س: اگر تماس برقرار نمی شد با سازمان تان چه اقداماتی می کردید و فعالیت خود را چگونه ادامه می دادید؟

ج: این مسئله را من آنجا گفتم. ما اگر نمی توانستیم تماس بگیریم خب مخفی می شدیم و به کار خودمان ادامه می دادیم، یعنی کار مبارزاتی خود، تا اینکه به مرور بتوانیم تماس بگیریم، یعنی از نظر ما راه بسته نبود زیرا برای یک مبارز انقلابی همیشه راه باز است و حتما همین طور است.

س: تا آنجا که ما می دانیم این خبر در مطبوعات

ایران منعکس نشد، در حالیکه در مورد دادگاه و شهادت مهدی رضایی اخبار خیلی جزئی در مطبوعات ایران دیده می‌شود.^(۳)

ج: دقیقا به خاطر همین که اخبار جزئی و فرعی در مطبوعات ایران دیده می‌شود این نوع اخبار در آنجا وجود ندارد، یعنی عدم انعکاس این خبر در مطبوعات ایران خودش جزئی از سیاست کلی توطئه سکوتی است که رژیم ایران در مقابل اقدامات و فعالیت‌های انقلابیون انجام می‌دهد. این مسئله یک تاریخچه‌ای دارد. خودتان می‌دانید که در ایران چه سیستم خفقانی و چه توطئه بزرگ سکوتی درباره حوادث سیاسی موجود است. بعد از جریان‌ات سال ۵۰ و آغاز جنبش مبارزات مسلحانه، رژیم گمان می‌کرد که با طرح یکسری تبلیغات و در واقع جعلیات، از قبیل منتسب کردن انقلابیون ما به کشورهای خارجی با عناوینی مثل خرابکار و یا چیزهای دیگری از این قبیل نسبت به

۳- مهدی رضایی، در شانزده سالگی، تحت‌تاثیر برادران بزرگترش به سازمان پیوست. در اردیبهشت ۵۱، در بیست سالگی، در حالی که برای اجرای یک قرار سازمانی از خیابان خورشید به سمت دروازه شمیران در حرکت بود، ماموران به او مشکوک شدند و بعد از تعقیب و گریزی طولانی که طی آن یکی از ماموران ساواک کشته شد، دستگیرش کردند. دفاع ایدئولوژیک او از سازمان مجاهدین و مبارزه‌ی مسلحانه در دادگاه علنی و با حضور نمایندگان مطبوعات داخلی و خارجی انجام گرفت. سرانجام در ۱۶ شهریور ۵۱ مطبوعات اعلام کردند، مهدی رضایی که در دادگاه بدوی و تجدیدنظر به سه بار اعدام محکوم شده بود، تیرباران شده است.

ما، می‌تواند مردم ما را فریب بدهد و آنها را از مبارزین ما جدا بکند. در این زمینه کوشش‌های خیلی توطئه‌آمیزی انجام داد. به‌طوری که شما اگر مطبوعات حدود سال ۵۰ و اوایل سال ۵۱ را ورق بزنید می‌بینید که گاه بی‌گاه این قبیل اشکال گوناگون در آنجا مشاهده می‌شود.

اما جریان کار و حوادث درست عکس این را نشان داد، روز به روز اعمال بیشتری که صورت گرفت، مردم با علاقه اخبار انقلابیون، مبارزه و حتی جعلیات رژیم را می‌خواندند. مثلاً ما به یاد داریم درباره محاکمه مهدی رضایی، رفیق شهیدمان که شاید شما در مطبوعات ایران دیدید که بسیاری از گفته‌های او را تحریف می‌کردند حتی با شکنجه و فشارهای خیلی زیادی که به این رفیق ما وارد آورده بودند، می‌خواستند او را وادار کنند که در دادگاه چیزهایی را بگوید که مطابق نظر آنها باشد و این رفیق‌مان در آنجا هم مقاومت کرد. البته طبیعی بود که در آنجا هم مقاومت کند چون در واقع در سلول‌های تنگ و تاریک زیرزمین‌های شهربانی مقاومت کرده بود. خب در دادگاه هم می‌کرد و آنها اجباراً جعلیاتی را به نام او نوشتند ولی با همه این اوصاف تیراژ روزنامه‌ها در آن روزها به حدود سه برابر رسیده بود و مردم عکس مهدی را به در و دیوار خانه‌شان می‌زدند، جوان هجده ساله‌ای که مردانه در

مقابل رژیم سفاک شاه ایستاده بود. این عکس‌العمل مردم که کاملاً مخالف با پیش‌بینی‌های سردمداران تبلیغات رژیم بود باعث شد که اینها از نیمه‌های سال ۵۱ این سیاست خودشان را، سیاست عوام‌فریبانانه خودشان را تبدیل به یک توطئه سکوت مجددی بکنند. بدین ترتیب که در مقابل هر حادثه هر چند که صدای آن گوش عالمیان را کر کند، اینها سکوت کنند و مسئله فرار ما هم از همین قبیل بود. البته ما هم در مقابل این موضوع هیچ‌وقت در واقع نگرانی نداریم چون چه بهتر که اینها توطئه سکوت بکنند. چون وقتی که توطئه سکوتشان بشکند در واقع جز مستی جعلیات و اراجیفی که فقط می‌تواند مبین ماهیت خود آنها باشد مطرح و عنوان نمی‌کند. مردم ما البته خیلی خوب این قضایا را می‌فهمند. مسئله جریان عدم انعکاس فرار هم جزئی از همین توطئه سکوت بوده است.

س: مسلماً این فرار تأثیراتی روی عناصر رژیم

داشته، این تأثیرات که مطرح شد چی بوده؟

ج: فکر می‌کنم منظور شما ارگان‌های پلیسی رژیم باشد. اگر این‌طور است، در واقع نمی‌توانیم به یک نتیجه واحدی برسیم، یعنی این تأثیر، نتیجه واحدی نداشت در میان ارگان‌های بالای رژیم ایجاد وحشت و ترس بیش

از اندازه‌ای کرده بود، به‌طوری‌که رئیس شهربانی وقت، صدری^(۴) بلافاصله به ساری رفته بود و با حالتی حتی توام با گریه‌زاری به بیان ناراحتی و نارضایتی خودش پرداخته بود و از این موضوع به‌شدت از سایر مسئولین آنجا بازخواست کرده بود و حتی می‌گویند ضمن صحبت خود شروع به گریه کرده بود که من چه جوری می‌توانم از شما حمایت کنم و برای شما اضافه‌حقوقی درخواست بکنم. شما با این کار خود مرا خجل کردید و از این حرف‌ها. بلافاصله رئیس شهربانی وقت استان مازندران را تغییر دادند. یک سرتیپ بود که اسمش را بلد نیستم. اما در میان عناصر پایین در بین مامورین جزء می‌توانم به شما اطمینان بدهم که آنها از این موضوع خوشحال شدند و توانستند مفهومی که این فرار داشت و مفهومی که عمل رفیق‌شان احمدیان می‌توانست برایشان داشته باشد و راهی را که می‌توانست نشان بدهد، من فکر می‌کنم تا اندازه زیادی درک کرده‌اند. برای آنها فرار ما مشکلی نبود چون آنها در این مسئله ضرری نمی‌کردند. این برای رژیم و دستگاه طبقه حاکمه بود که فرار ما خطرناک بود نه برای عده‌ای مامورین جزء، نه حتی برای آن افسران

۴ - سیهید جعفرقلی صدری رئیس شهربانی تا سال ۱۳۵۲ و هم‌زمان رئیس کمیته‌ی مشترک ضدخرابکاری ساواک و شهربانی که به دلیل اختلاف با پرویز ثابتی در اردیبهشت ۵۲ از ریاست کمیته‌ی مشترک برکنار و در آذر همان سال بازنشست شد. صدری در اسفند ۵۷ در دادگاهی به ریاست صادق خلخالی به اعدام محکوم و در زندان قصر تیرباران شد.

جزء. ما برای آنها خطری نداشتیم و اصلا در آن جریان نه تنها ناراحت نمی‌شدند بلکه من فکر می‌کنم تا آنجایی که صرف‌نظر از آن شدت عمل‌هایی که نسبت به آنها روا بشود، از این فعالیت‌ها خوشحال هم می‌شوند و این چیزی است که من بر اساس مشاهداتم در طول این مدت که با تک‌تک آنها زندگی کردم امروز برایتان می‌گویم. یک نکته دیگری هم هست که باید اینجا اضافه کنم و این به‌خصوص از نظر دیدگاهی است که عناصر رژیم به این مسئله فرار ما نگاه می‌کنند و آن مسئله مصادره سلاح‌هاست که تنها در این جریان فرار ساری نبود، یعنی تنها ما نبودیم که از دست اینها در می‌رفتیم بلکه قضیه این بود که مقادیر متناهی سلاح که تقریباً شاید بیشترین حجم سلاحی بوده که تا بحال از رژیم مصادره شده. ما توانسته بودیم مقادیر تقریباً زیادی مهمات از چنگ رژیم خارج بکنیم. این به‌خصوص همان‌طوری که گفتم چون از دیدگاه آنها به اسلحه‌بهای زیادی می‌دادند آنها را به وحشت فکری بیشتری می‌انداخت.

س: شما به این نکته اشاره کردید که رژیم برای سلاح اهمیت فوق‌العاده قائل است. آیا شما این اهمیت را قائل نیستید؟

ج: از نظر ما انسان دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای است

نه سلاح. این انسان است که این امکانات را می‌سازد مسلماً در کنار این، سلاح هم برای ما اهمیت داشت، یعنی ما سعی می‌کردیم در حینی که خودمان فرار می‌کنیم تا آنجایی که امکان دارد به دشمن ضربه بزنیم و مصادره سلاح‌هایش هم جزئی از این طرح بود. و ضربه شاید مضاعف بود یعنی غنیمتی هم می‌گرفتیم.

س: شما اشاره‌ای به شرایط زندان‌های ایران کردید. این شرایط چه است؟

ج: در هر صورت زبانم قاصر است از اینکه بتوانم آن شرایطی که در زندان‌های ایران و شکنجه‌گاه‌های ساواک و شهربانی ایران حاکم است توضیح بدهم و اینجا ترسیم کنم. معروف است وقتی که بخواهند شدت خشونت و فشار را برای انسان مثال بزنند صحبت از شکنجه‌گاه‌های قرون وسطایی می‌کنند. وقتی می‌گوییم شکنجه‌گاه‌های قرون وسطایی آن دستبندها و پابندها و زیرزمین‌های سیاه و تاریک و نمناک و شکنجه‌های بدنی، همه اینها تداعی می‌شود. اما واقعا من حتی در مورد شکنجه‌هایی که در زندان‌ها و شکنجه‌گاه‌های پلیس ایران جریان دارد یعنی همان واقعیتهایی که هم‌اکنون و همین الان و همین لحظه در زندان زیرزمین شهربانی تهران جریان دارد، [صحبت

می‌کنم]. این واقعیت را من نمی‌توانم حتی با این مثال بیان کنم. این را واقعا باید رفت و دید. باید از نزدیک مشاهده کرد تا ببینید بدن‌های مجروحی که صدها کابل و صدها ضربه شلاق، منقل‌ها و شوک‌های الکتریکی چگونه این بدن‌ها را متلاشی می‌کند و چگونه آنها را حتی از هیئت انسانی خارج می‌کند. این شکنجه‌ها معنایش چیست؟ ما به خوبی می‌دانیم که این شکنجه‌ها دقیقا انعکاس آن مبارزه تمامی‌ناپذیر و خشمگینانه‌ای است که خلق زحمتکش ما علیه دستگاه طبقه حاکم به راه انداخته. رژیم ایران برای اینکه بتواند بر اوضاع ایران مسلط بشود و برای اینکه بتواند با موج روزافزون انقلاب که از میان توده‌های زحمتکش ما می‌جوشد و چون سیل خروشان‌ی که به حرکت ادامه می‌دهد و پایه‌های لرزان رژیم ایران را لرزان‌تر می‌کند و به لرزه در می‌آورد، برای اینکه بتواند در مقابل این ایستادگی کند مجبور است به چنین شکنجه‌هایی دست بزند. این شکنجه‌های وحشیانه در واقع خودش نشانه اوجگیری و اعتلای مبارزه خلق ماست و همین‌طور نشانه آن ظلم و استثمار است که بر مردم ما روا داشته می‌شود. و باز این قابل توجه است که علیرغم تمام این شکنجه‌ها و علیرغم تمام این فشارها باز هم خلق ما به مبارزه‌اش، حتی به مبارزهٔ اوج گیرنده‌ای دست می‌زند و ادامه می‌دهد. بله واقعا من

نمی‌توانم حتی این شرایطی که هم‌اکنون جاری‌ست با شکنجه‌های قرون وسطایی مقایسه کنم، شما شاید داستان‌هایی از شکنجه‌های انقلابیون الجزیره و ویتنام شنیده باشید. شاید داستان‌هایی از زندانی‌های قفس ببر شنیده باشید. از زندان‌هایی که در سلول کوچک و محدود آن تنها جا برای ایستادن یک نفر دارد و از بالای آن قطرات آب ریخته می‌شود یا خاکستر [و] آهک بر سر زندانی می‌پاشند. اما در ایران وضع از این هم بدتر است. آنها برای ما به خوبی تجلی خشونت طبقه‌ای است که در ایران مورد حمله قرار گرفته. سرمایه‌داری که به‌طور دربیست در اختیار امپریالیزم جهانی است امروز با مقاومت خستگی‌ناپذیر خلقی روبرو شده که یک لحظه در طول تاریخ از مبارزه دست برنداشته است. این مبارزه الان اوج گرفته، پیش‌تاز خلق راهی را در مقابل خلق گشوده، راهی را که دیگر هیچ‌گونه وجه‌المصالحه‌ای و هیچ‌گونه زمینه‌سازی را قبول ندارد. طبیعی است که دستگاه طبقه حاکمه دیگر نمی‌تواند با شیوه‌های عوام‌فریبانه، با شیوه‌های در واقع روباه صفتانه‌ای با مردم ما روبرو شود. او مجبور است آن ماهیت گرگ صفت خود را تمام عیار به معرض نمایش بگذارد. ببینید من برای شما یکی از سلول‌های زیرزمینی شهربانی را می‌توانم الان ترسیم کنم، فقط ترسیم بکنیم نه اینکه شما

احساس کنید یا لمس کنید. این چیزی است که باید [به چشم خود] ببینید. حتی معتمد آن ضربات کابل را برای امتحان هم که شده یکی دو بار آزمایش کنید. در یک زیرزمین طولانی، تاریک و نمناک در همین میدان سپه تهران، زیرزمینی با گنجایش صدها نفر در سلول‌های کوچک که تنها امکان ایستادن یک نفر، و حتی کمتر از طول بدن یک نفر، است. نم سرتاسر دیوار را گرفته و حتی سبزه‌ها و خزه‌هایی روئیده شده. در اینجا نگهبانان با اعمال وحشیانه و با خشونت‌بارترین روش‌ها زندانیان را تحقیر می‌کنند و کتک می‌زنند. بعد در طبقه بالا اطاقی است به نام اطاق عمل یا اتاق شکنجه که مامورین شکنجه‌گر ساواک و شهربانی در آن مشغول هستند. در واقع زندانی یا مبارز اسیر از همان ابتدای دستگیری زیر ضربات کتک و فحش و انواع تحقیرها و شیوه‌های همان اکیپ دستگیر کننده قرار می‌گیرد تا اینکه به مقر کمیته شهربانی و ساواک برسد. آنجا در آن اطاق با وسایلی که در اختیار دارند کابل‌هایی به اندازه‌های مختلف هم از نظر ضخامت و هم از نظر طول وجود دارد. فرد را روی تخت می‌خوابانند. در ابتدا سعی می‌کنند با مقداری شکنجه روحیه فرد را بشکنند، اما عموماً الان مبارزه در سطحی ارتقا پیدا کرده که تمام کسانی که در این راه می‌آیند خیلی بیش از پیش به شیوه‌های اغفال

مامورین آگاه هستند. بنابراین آنها تنها راهی که دارند شکنجه و باز هم شکنجه و باز هم شکنجه است. بعد کلاهی است آهنی که آن را بر سر فرد می گذارند که صدایش از آنجا خارج نشود، بعد یک نفر روی سینه اش می نشیند و افراد دیگر به طور مستمر و متوالی شروع به زدن کابل ها می کنند. خون از پاها فوران می زند. گوشت ها بیرون می زند، شکنجه گر ها خسته می شوند و جایشان را به همدیگر می دهند. فحش می دهند بعد از مدتی آن فرد را از تخت بازش می کنند و وادارش می کنند روی زمین بدود تا پاهایش از بی حسی خارج شود، تا بتوانند استمرار شکنجه را حفظ کنند. سیستم شکنجه آنها بر اساس تجربیاتی طولانی که در این زمینه دارند ظاهرا یک سیستم علمی است. شکنجه گر سعی می کند در حین اینکه فرد را تا آخرین نفس تحت شکنجه قرار می دهد، اما هر چه بیشتر مرگ او را به عقب می اندازد تا زمان بیشتری بتواند او را زنده نگهدارد، روی این اصل مجبور می شوند گاه بی گاه شکنجه را قطع کنند. یک دکتری هم هست که درجه سروانی دارد و خودش از شکنجه گران دیگر بدتر بود. در لحظات حساس ضربان قلب را اندازه می گیرد و مقدار شکنجه ای که باید ادامه پیدا کند و یا نکند تعیین می کند. بعد در مراحل یا در فواصلی که شکنجه قطع می شود برای به هوش آمدن فرد او را به شیوه های دیگر مورد آزار قرار

می‌دهند. شوک‌های الکتریکی را در نقاط حساس بدن مثل نوک زبان و غیره وارد می‌کنند که جریانی از برق حدود ۱۲۰ تا ۱۵۰ ولت از آن عبور داده بشود. بعد صندلی‌های برقی است، صندلی‌هایی که باز همین شوک را به طریق دیگر وارد بدن می‌کند. وقتی که شکنجه از طریق کابل بر پاها به یک حد مشخصی رسید و نتیجه نداد، فرد را به وسیله اجاق می‌سوزانند. این اجاق چند جور است، یک نوع اینکه فرد را روی صندلی آهنی می‌نشانند، زیرش چراغی روشن می‌کنند و این صندلی داغ می‌شود و یا اینکه اگر خیلی عجله داشته باشند و یا از زنده نگه داشتن فرد قطع امید کرده باشند مستقیماً اجاق را به نقاط مختلف بدنش می‌چسبانند، مثل رفیق ما علی اصغر بدیع‌زادگان^(۵) که قسمت‌های پشت لگن خاصره او را به شدت سوزانده بودند، یعنی از تماس مستقیم اجاق با بدنش خواسته بودند از او حرف بکشند. البته این شکنجه برای آنها زیاد قابل توجه نیست زیرا زمانش خیلی کوتاه است، برعکس کابل. کابل از این نظر برای آنها قابل توجه است. یعنی کابل زدن مدت زیادی می‌تواند ادامه پیدا کند و فرد شکنجه ببیند. در حالی که سوزاندن اجباراً خیلی زود باید

۵- علی اصغر بدیع‌زادگان، از بنیانگذاران و عضو هیات مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران از سال ۱۳۴۷ بود. در سال ۵۰ توسط شهرستانی بازداشت و تحت شکنجه قرار گرفت. شدت شکنجه و جراحات بازمانده از آن به حدی بود که تا آستانه فلج شدن پیش رفت. بدیع‌زادگان در ۴ خرداد ۱۳۵۱ به همراه چهار نفر دیگر از اعضای سازمان مجاهدین خلق در میدان تیر چیتگر تیرباران شد.

قطع شود چون طرف بی‌هوش می‌شود. این وضع آنقدر ادامه دارد و به شیوه‌های فردی دیگر آمیخته می‌شود، مانند انواع شیوه‌های تضعیف روحیه و روان با انواع فحش‌ها و ناسزاها، جمع شدن‌ها و یک مرتبه حمله کردن‌ها یا اینکه فرد را مانند توپ فوتبال با مشت و لگد میان افرادی که در دور اطاق جمع شده‌اند با مشت و لگد پرت می‌کنند. اینها دیگر جنبه‌های فردی دارد. از نظر ما یعنی اساسش را همان شکنجه با کابل و سوزاندن و شوک الکتریکی تشکیل می‌دهد. گفتم گاهی اوقات آنقدر شکنجه ادامه پیدا می‌کند که حساب از دست خودشان در می‌رود. اجباراً وقتی به نتیجه نمی‌رسند حتی خودشان به صورت فردی خشمگین می‌شوند. این خیلی قابل دقت است که ما دیدیم گاهی شکنجه‌گر دیگر نه به خاطر کشیدن حرف برای صرفاً اجرای وظیفه‌اش بلکه به خاطر خودش، به خاطر اینکه خودش تحریک می‌شود و به خاطر اینکه خودش به سر حد جنون می‌رسد فرد را مورد شکنجه قرار می‌دهد. ما از این وحشیگری‌ها و به جنون رسیدن‌های این شکنجه‌گرها زیاد دیدیم. آنها به وضعی دچار می‌شوند که حتی مجبور می‌شوند که مرتباً قرص بخورند و مرتباً آمپول تسکین اعصاب بزنند. در واقع آنها آدم‌های بدبختی هستند، آدم‌هایی هستند که تبدیل به حیوانات وحشی شده‌اند. یعنی سرمایه‌داری آنها را همچون حیوانات وحشی تربیت کرده تا پاسداری منافع خودشان و

اربابان کثیف‌شان را به‌عهده بگیرند. در واقع این خصلت‌هایی که این شکنجه‌گرها دارند و یا چیزهایی که آنها را حتی از یک انسان متمایز می‌کند، درست همان چیزی است که مطلوب همین دستگاه طبقه حاکم و سرمایه‌دارها است. اینها اصلاً دست‌چین می‌شوند و طوری آموزش می‌بینند که هیچ‌وقت ملاحظات انسانی و هیچ‌گونه عواطف و احساسات انسانی در آنها به‌وجود نمی‌آید و یا در آنها می‌میرد. مسئله‌ای که ما امروز در ایران می‌بینیم شاید قابل دقت باشد. از جنبه‌های تاریخی اگر به آن نگاه کنیم همین روال شکنجه‌هایی که مردم ما و مبارزین ما با آن روبرو هستند خیلی خوب نشان‌دهنده پروسه‌ای از رشد مبارزه مردم ماست که به‌خصوص می‌توان سرفصل آن را بعد از ۲۸ مرداد مشخص کرد. یعنی این پروسه رشد مبارزه مردم ما را در همان پروسه خشم و قهر ضدانقلابی طبقه حاکم و شکنجه‌هایی که بر مردم ما و مبارزین ما وارد می‌کرد می‌توان مشاهده کرد. ما مواجه هستیم با یک تاریخ سراسر مبارزه و خون، از اعدام مبشری‌ها^(۶) و سیامک‌ها^(۷) در سال ۳۳ گرفته

۶- سرهنگ دوم توپخانه محمدعلی مبشری، عضو هیات دبیران سازمان نظامی حزب توده ایران. در تابستان ۱۳۳۳. بعد از کشف سازمان نظامی حزب توده بازداشت شد و در ۲۷ مهر همان سال به همراه ۹ نفر دیگر، اولین گروه اعضای سازمان نظامی حزب توده بودند که در میدان تیر لشکر ۲ زرهی تیرباران شدند.

۷- سرهنگ ژاندارمری عزت‌الله سیامک، از بنیانگذاران سازمان نظامی حزب توده و عضو هیات دبیران این سازمان بود. در تابستان ۱۳۳۳ بازداشت و در ۲۷ مهر همان سال جزو اولین گروه اعضای سازمان نظامی در میدان تیر لشکر ۲ زرهی تیرباران شد.

تا موقعی که که وارطان^(۸) را، کسی که اعتصاب معروف کوره‌پزخانه را در سال ۱۳۳۶ به راه انداخت^[۹]، همین سازمان امنیت سرش را به زیر دریل گذاشت و سوراخ کرد و جسدش را در نهر فیروزآباد انداخت. از شکنجه‌هایی که مبارزین همان روزها متحمل شدند یاد می‌کنیم: از کریم پور شیرازی^(۱۰)، روزنامه‌نگار آزادیخواه و ملی که شاهپورها

۸- وارطان سالخانیان، عضو سازمان جوانان حزب توده ایران و از مسئولان پخش نشریه رزم، ارگان سازمان جوانان، بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود. در ۶ اردیبهشت ۱۳۳۳ به همراه رفیق هم‌رزمش، محمود کوچک شوشتری به هنگام انتقال نشریه توسط ماموران فرمانداری نظامی بازداشت و در ۱۸ اردیبهشت زیر شکنجه کشته شد. پیکر بی‌جان او را در رودخانه جاجرود رها کردند. کوچک شوشتری نیز ۶ روز بعد از بازداشت در اثر شدت جراحات شکنجه کشته شده بود.

۹- اعتصاب گسترده کارگران کوره پزخانه‌های تهران در سال ۱۳۳۶ برای افزایش دستمزد و بهبودی شرایط کار کارگران بوده است. در “قیام کارگر” شماره یک آذر ماه ۱۳۵۴، صفحه ۵۷ می‌خوانیم:

“در ۲۳ خرداد ماه سال ۱۳۳۸ سی هزار کارگر کوره پزخانه‌های تهران برای بار سوم [احتمالاً ادامه همان اعتصابات ۱۳۳۶ باشد] اعتصاب کردند. درخواست آنها تنها ۳۰ درصد اضافه حقوق بود. آنها مقدار اندکی از حاصل دسترنج و عرق جبین خود را که سرمایه‌دارها به غارت می‌برند می‌خواستند. ولی دولت شاه چه جوابی به در خواست حق طلبانه کارگران داد؟ به دستور شاه فوراً سازمان امنیت نیروهای انتظامی (شهربانی و ژاندارمری) با فرماندهی یک افسر آمریکایی (مستشار آمریکایی) تمام کارگاه‌ها را اشغال کرده و کارگران را وحشیانه به مسلسل بستند و ۵۰ نفر از کارگران به شهادت رسیدند. خاطره شان گرامی باد!“ نک:

<http://peykar.org/PeykarArchive/Mojahedin-ML/pdf/Ghiame-Kargar-1.pdf>

۱۰- امیرمختار کریم‌پور شیرازی، روزنامه‌نگار و شاعر هوادار جبهه ملی ایران بود که روزنامه شورش را منتشر می‌کرد و در آن نه تنها دربار و خاندان سلطنتی را به شدیدترین شکلی مورد تهاجم قرار می‌داد، بلکه به جبهه ارتجاع هم می‌تاخت. از جمله مطالب تندى علیه آیت‌الله ابوالقاسم

وی را آتش زدند و به وضع فجیعی کشتند تا برسیم به دکتر فاطمی^(۱۱). می‌آییم جلوتر تا برسیم به سال‌های ۴۲، کشتار وحشیانه هزاران نفر از مردم ما، این چیزی است که همه شما می‌توانید در گورهای اطراف مسگرآباد و ورامین و شهریار پیدا کنید. آن توده‌های انبوه از اجساد مردمی که الان در زیر خاک قرار دارند. استخوان‌هایشان پیداست. اینها همان یادگار و شواهد مشخصی هستند از همان دوران سرکوبی که در یک روز بیش از ده هزار نفر از مردم ما را زیر رگبار آتش مسلسل نابود کرد. اما این مبارزه امروز اوج تازه‌ای یافته و محتوای جدیدتری را هم به ما نشان می‌دهد. مشخصه اصلی‌ای که این دوره مبارزه ما را از دوران گذشته جدا می‌سازد از یک طرف، یعنی در طرف نیروهای خلقی، مبارزه

کاشانی نوشت و او را جاسوس انگلیس خواند. کریم‌پور شیرازی چنان مقالات تندی در شورش می‌نوشت که یک روز بعد از شکست کودتای ۲۵ مرداد ۳۲، نشریه او را به دستور دولت مصدق توقیف کردند. چنین بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد بلافاصله بازداشت و تحت شکنجه‌های سختی قرار گرفت. او را در دادگاه نظامی محاکمه کردند اما پیش از صدور حکم در نیمه‌شب ۱۷ اسفند ۱۳۳۲ او را در سلولش در زندان دژبان مرکز ارتش به آتش کشیدند.

۱۱ - حسین فاطمی، وزیر امور خارجه دولت محمد مصدق، سخنگوی دولت و سازمان‌دهنده برجسته جبهه ملی ایران بود. او که در جریان مبارزات جبهه ملی با دربار هر روز بیش از گذشته مواضع رادیکال‌تری اتخاذ می‌کرد، بعد از کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت مصدق، مدتی مخفی شد که بخشی از آن را در امکانات حزب توده به سر برد. در ۶ اسفند ۳۲ مخفیگاه او کشف و بازداشت شد. در مهر ۱۳۳۳ دادگاه او به صورت غیرعلنی برگزار شد و در سحرگاه ۱۹ آبان در میدان تیر لشکر ۲ زرهی وی را تیرباران کردند.

هماهنگ طبقات زحمتکش و نیروهای خلق و سمت وحدتی است که این مبارزات با مبارزات پیشتاز خلق پیدا می‌کند. ما امروز شاهد این هستیم که روز به روز شرایط این وحدت و شرایط این پیوند که ما به‌طور تاریخی از آن جدا بودیم دارد در ایران به وجود می‌آید. از سمت دشمن در جبهه مقابل، ما امروز نه با یک سیستم پوسیده فئودالی بلکه با یک سیستم سرمایه‌داری رو به رشد وابسته به امپریالیزم روبرو هستیم که نه تنها با شدت و خشونت هر چه تمام‌تر با اعمال شدیدترین نوع دیکتاتوری فاشیستی، مردم ما را به زیر مهمیز استثمار و ستم اقتصادی - سیاسی کشانده، بلکه اکنون نقش ژاندارمری منطقه و سرکوب خلق‌های مبارز منطقه را هم به‌عهده گرفته. بدین ترتیب آنچه که مرحله ما را از مراحل مبارزاتی قبل جدا می‌کند از یک طرف اوجگیری مبارزه مردم ما و سمت وحدتی که بین نیروهای پیشتاز و توده‌های زحمتکش مردم ما به‌وجود آمده، و از طرف مقابل سیستم سرکوب سرمایه‌داری وابسته به امپریالیزمی که در منطقه نقش ژاندارمری بازی می‌کند و آنچه که رابطه این دو جناح را و این دو جبهه مقابل را تعیین می‌کند، هیچ چیز نمی‌تواند باشد جز یک رابطه قهرآمیز. پس خشونت رژیم و شکنجه‌ها و اعمال بدترین نوع فشار جسمانی و روانی را برای زندانیان، ما باید از همین دریچه مورد بررسی قرار

دهیم. باید از همین دریچه دید و همان طوری که قبلاً گفتیم این همان انعکاس اوجگیری مبارزه خلق ما با رژیم است. ما صحبتی که تا الان داشتیم در مورد مراحل بازجویی و مراحل ابتدایی دستگیری بود که این مرحله معمولاً به خصوص تا این اواخر که رژیم با مقاومت روزافران مردم ما و انقلابیون ما روبرو شده چیزی که شاید ابتدا انتظارش را نداشت. این مراحل هم روز به روز بیشتر می شود یعنی اگر ابتدا فرد، چهار یا پنج ماه زیر شکنجه و بازجویی بود الان حتی به مدت یک سال هم رسیده است. اما ممکن است شما اینطور فکر کنید که اینها را افزایش مراحل بازجویی و دستگیری بدانند و بعد از محکومیت و رفتن به زندان های دائمی این قضیه خاتمه پیدا می کند، ولی اینطور نیست. این خشونت مسلماً نمی تواند در همان حدود و در همان دوره ابتدایی بازجویی باقی بماند. امروز ما در زندان قصر، قزل حصار، شیراز و زندان مشهد، مواجه با صحنه هایی هستیم که شاید گفتن آن و بیان قضیه ای که می گذرد به نظر شما باورکردنی نرسد، ولی در آنجا شما مواجه می شوید با شکنجه ها و سختی های خارج از طاقت انسانی، نسبت به زندانی هایی که ده، پانزده سال و حتی بیش از بیست سال زندانی کشیده اند. مرتباً در زندان ها گارد است، این گارد مانند چماق سرکوبی در هر لحظه امکان دارد به داخل

زندان بریزد. زندانیان را مضروب و تمام وسایلشان را نابود کند و بعد عده‌ای از آنها را مجدداً به سلول‌ها بیاندازند. از دست‌ها آویزان می‌کنند، وارونه آویزان می‌کنند و با باطوم به شدت به کف پاها می‌کوبند و... فحشهای رکیک می‌دهند. در زندان‌های ایران شما خواهید دید که دو نفر حق ندارند با هم صحبت کنند، آنها حتی ممانعت می‌کنند از اینکه دو نفر با هم غذا بخورند. اگر کوچکترین حرکتی برخلاف ضوابط سخت و غیرانسانی زندان صورت بگیرد، بلافاصله فرد را به دفتر افسر نگهبان می‌برند. در آنجا بی‌مهالاً به زیر کتک و فحش و توهین می‌گیرند. گفتم این امر و این شیوه حتی در مورد زندانیانی که ده، بیست سال زندان کشیده‌اند اعمال می‌شود. نمونه‌اش اخیراً چند نفر از زندانیان قدیمی بودند مثل حاج مهدی عراقی^(۱۲) که از باقیمانده‌های گروه مؤتلفه هستند. این فرد که اکنون مویش سفید شده و حدود ۵۰ و چند سالی از او می‌گذرد زیر شکنجه برده بودند. با روحانیون و عناصر مذهبی اعمالی انجام می‌دهند که

۱۲ - حاج مهدی عراقی، از بنیان‌گذاران هیات‌های مؤتلفه اسلامی بود که بعد از ترور حسنعلی منصور بازداشت، ابتدا به اعدام، و سپس با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شد اما در سال ۱۳۵۵ با شرکت در مراسم "سپاس اعلیٰ حضرت" از زندان آزاد شد. در حکومت جدید ابتدا به ریاست زندان قصر منصوب شد و سپس به ریاست شورای مرکزی بنیاد مستضعفان رسید. در همین سمت بود که بعد از آن که روزنامه‌ی کیهان به دست عناصر حزب‌اللهی افتاد، سرپرستی امور مالی روزنامه را بر عهده گرفت. روز ۴ شهریور ۱۳۵۸ به همراه پسرش حسام، توسط گروه فرقان ترور شد.

به‌خصوص از نظر روانی در آنها تاثیر سوء می‌گذارد. محاسن آنها را می‌تراشند. به آنها توهین‌های خاص روا می‌دارند. شما می‌توانید حدس بزنید کسانی که سال‌های سال مجبورند در این زندان‌ها، در چه شرایطی بسر ببرند. شاید این موضوع هم قابل ذکر باشد و برای شما تازگی داشته باشد که ما در ایران با زندانیان سیاسی‌ای روبرو هستیم که نزدیک به سی سال است که در زندان‌اند. نمونه‌اش مرد قهرمانی که در واقع [نام] فامیلی با مسمایی دارد به نام «صفر قهرمانی»^(۱۳) که از دوره دمکرات‌های آذربایجان زندانی می‌کشد. یکی دیگر از مبارزین کرد به نام عزیز یوسفی^(۱۴) که نزدیک به بیست سال است زندانی می‌کشد.

۱۳ - صفر قهرمانی (قهرمانیان)، افسر فرقه دموکرات آذربایجان بود. پس از شکست فرقه ابتدا به عراق گریخت ولی در آنجا بازداشت و به مدت یک سال زندانی شد. بعدها در اسفند ۱۳۲۷ در یکی از روستاهای ارومیه مجدداً بازداشت شد. او را ابتدا به اعدام، ولی بعد با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم کردند. صفر قهرمانی با این‌که بارها تلاش کردند از او تقاضای عفو بگیرند و آزادش کنند، ۳۲ سال در زندان ماند و در آبان ۱۳۵۷، هم‌زمان با اوج گرفتن جنبش مردم ایران علیه حکومت پهلوی جزو اولین سری زندانیان سیاسی، از زندان آزاد شد. قهرمانی در ۱۹ آبان ۱۳۸۱ به دلیل سرطان ریه در بیمارستان ایران‌مهر تهران درگذشت.

۱۴ - عزیز یوسفی، از اعضای قدیمی حزب دموکرات کردستان بود و مانند اغلب اعضای این حزب بعد از سرکوب جمهوری مهاباد در حزب توده ایران فعالیت می‌کرد، دو بار در این ارتباط بازداشت و نزدیک به شش سال زندانی بود. در سال‌های ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ آخرین کمیته‌های تشکیلاتی باقی‌مانده از حزب توده، از جمله کمیته‌ی کردستان، پی در پی ضربه خوردند و اعضای آن بازداشت شدند. عزیز یوسفی که عضو کمیته‌ی کردستان حزب توده بود، بازداشت و ابتدا به اعدام محکوم شد. این حکم بعد از ۱۳ ماه با یک درجه تخفیف تبدیل به حبس ابد شد و عزیز یوسفی

افرادی هستند از بقایای گروه مؤتلفه که نزدیک به دوازده سال است زندانی می‌کشند. افرادی هستند از بقایای سازمان افسران حزب توده از صدیق‌ترین عناصر، که مربوط می‌شود به همان سازمان افسران حزب توده که الان دقیقا از سال ۱۳۳۳، یعنی بیست سال است دارند زندانی می‌کشند. عموماً زخم معده گرفته‌اند و معده‌هایشان خونریزی پیدا کرده است. به بیماری‌های مختلفی مبتلا هستند. الان همه‌شان در یک حالت بهداشتی بسیار نامساعدی به سر می‌برند.^(۱۵) این پدیده شگفت‌انگیز است که روحیه این انسان‌های مبارز همچنان استوار مانده است. آنها نه تنها مبارزین جوان و تازه‌کاری را که به زندان می‌آیند نسبت به وقایع و تاریخ آشنا می‌کنند، بلکه خودشان با مقاومت‌شان، با ایستادگی مردانه‌شان در مقابل دستگاه طبقه حاکم درس بزرگی از مقاومت، از مردانگی و از روحیه انقلابی به مبارزین جوان می‌دهند. شما تصور کنید شوخی نیست، سی سال در چنین سیستمی، در زیر چنین

تا سال ۱۳۵۶ در زندان ماند. سال ۵۶، بعد از نزدیک به ۲۰ سال از زندان آزاد شد ولی به فاصله‌ی کوتاهی در ۱۵ خرداد ۱۳۵۷، در اثر بیماری‌های دوران زندان، در پنجاه و یک سالگی درگذشت.

۱۵ - احتمالاً منظور تقی شمس افسر زندانی حزب توده بوده است که تا آبان ۱۳۵۷ در زندان ماندند. این شمس افسر عبارت بودند از محمدعلی عمویی، رضا شلتوکی، اسماعیل ذوالقدر، عباس حجری بجزستانی، ابوتراب باقرزاده و تقی کی‌منش. از این شمس افسر، دو نفر از آنها، شلتوکی و کی‌منش در جریان بازجویی در زندان‌های جمهوری اسلامی یا به دلیل صدمات ناشی از شکنجه کشته شدند و سه نفر، حجری بجزستانی، ذوالقدر و باقرزاده در کشتار جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ اعدام شدند.

فشاری زندانی بودن، تبعید بودن، از این زندان به آن زندان رفتن، تحقیر و فشار زندانبان را تحمل کردن، درشرایطی که شما حتی اگر مریض شوید یک قرص آسپرین هم در اختیار شما نمی‌گذارند. این است ماهیت زندان‌های ایران.

س: رژیم ایران منکر این است که در ایران اینگونه شکنجه‌های جسمی و روانی وجود دارد. نظر شما چیست؟

ج: این بسیار طبیعی است که رژیم ایران اینگونه شکنجه‌ها را منکر شود. ولی واقعیت‌ها آنقدر روشن هستند و رژیم ایران آنقدر رسوا است که حتی ساده‌ترین مردم نیز نمی‌توانند این ادعاهای رژیم را باور کنند. البته رژیم همیشه برای سازمان‌های خارج از کشور و برای اعتراضی که محافل آزادیخواه خارج و نگرانی‌هایی که آنها نسبت به اوضاع خشونت‌بار ایران دارند ابراز می‌کنند، مجبور است که این مسئله را حتی با یک نوع اقدامات دیگر و با یک نوع ظاهرسازی برای آنها معکوس جلوه بدهد. از جمله هیئت‌های جدیدی که از کمیته بین‌المللی حقوق بشر و کمیته بین‌المللی دفاع از زندانیان و سازمان‌های دیگری مثل سازمان صلیب سرخ جهانی و یا نمایندگانی از کنفدراسیون که در سال ۵۰ به

ایران آمدند، اولاً یک عده از اینها را راه ندادند و به عناوین گوناگون و موانع به اصطلاح قانونی آنها را بازگرداندند و برخی از آنها را اغفال کردند و آنها را به یک نوع زندان‌های دیگری می‌بردند که زندان سیاسی نبود. ۹۹ درصد زندانیان سیاسی ایران در زندان‌های قصر، شیراز و مشهد هستند. خلاصه با عناوین گوناگون سعی می‌کردند آنها را فریب بدهند، اما بعداً ما متوجه شده بودیم که همین نمایندگان از اوضاع ایران نوشته بودند و ما خواندیم و دیدیم که همان چیزهای خیلی کوچک آنها را به قسمتی از واقعیات رسانده بود و آنها توانسته بودند علیرغم همه تدابیری که برای اغفال آنها به کار بردند، قسمتی از این واقعیات را متوجه شوند. ما حتی می‌توانیم اسناد و مدارک خیلی زنده‌ای از خشونت و شکنجه حیوانی رژیم در اختیار شما بگذاریم. ببینید ما الان صرف‌نظر می‌کنیم از تمام آن افرادی که طی این دو سه سال اخیر به چوبه اعدام سپرده شدند. صدها نفر که اسامی‌شان را حتی رژیم مجبور شده بود که در روزنامه‌های خودش اعلام کند و صدها نفر که اعلام نکرد به‌خصوص از مبارزینی که در کردستان می‌جنگند و مبارزینی که در جنوب و قسمت بلوچستان مشغول هستند و رژیم آنها را به‌عنوان راهزن و سارق مسلح اعدام می‌کند، که تمام اینها

همه‌اش توسط رژیم پوشانده شده و اعلام نگردیده است. ما حتی اینها را در نظر نمی‌گیریم. در نظر نمی‌گیریم که رفقای مبارز و فرزندان راستین خلق که فقط به‌خاطر رهایی خلقشان، برای آزادی مردم زحمتکش‌شان از قید استثمار و ستم امپریالیزم و دستگاه مزدور طبقه حاکمه به پا خواسته بودند چگونه اعدام شدند. درباره رفقای رزمنده‌ای مثل حنیف‌نژادها^(۱۶) و احمدزاده‌ها^(۱۷)، سپهری‌ها^(۱۸)، رضایی‌ها

۱۶ - محمد حنیف‌نژاد، از بنیان‌گذاران و عضو مرکزیت سازمان مجاهدین خلق ایران بود. در سال ۱۳۵۰ در جریان بازداشت جمعی اعضای سازمان در نتیجه‌ی تعقیب و مراقبت گسترده‌ی ساواک بازداشت و در ۴ خرداد ۱۳۵۱ به همراه چهار نفر دیگر از اعضای مرکزیت سازمان مجاهدین خلق در میدان تیر چیتگر تیرباران شد.

۱۷ - مسعود و مجید احمدزاده، هر دو از اعضای اولیه و بنیان‌گذار گروه معروف به احمدزاده پویان بودند که پس از اتحاد با باقی‌مانده گروه معروف به جزئی_ظریفی به چریک‌های فدایی خلق ایران تبدیل شد. مسعود احمدزاده عضو مرکزیت و یکی از تئوریسین‌های سازمان بود و کتاب او، «مبارزه مسلحانه؛ هم استراتژی، هم تاکتیک» تا سال‌ها یکی از متون اصلی راهبردی و استراتژیک این سازمان محسوب می‌شد. در جریان ضربات سال ۱۳۵۰ به چریک‌های فدایی خلق، مسعود احمدزاده در تابستان ۵۰ بازداشت شد، به فاصله کوتاهی از او مجید احمدزاده که بعد از بازداشت مسعود وارد مرکزیت سازمان شده بود، هم دستگیر شد. در جریان اعدام تعداد زیادی از اعضای چریک‌های فدایی خلق، مسعود و مجید جزو اولین سری کسانی بودند که در ۱۱ اسفند ۵۰ به همراه چهار نفر دیگر در میدان تیر چیتگر تیرباران شدند.

۱۸ - سیروس سپهری، از کادرهای چریک‌های فدایی خلق ایران بود که در شهریور ۱۳۵۰ بازداشت و به فاصله‌ی کوتاهی تحت شرایط نامعلومی در زندان کشته شد. چهار برادر دیگر او نیز در جریان مبارزه کشته شده‌اند. فرخ در سال ۵۱ و ایرج در سال ۵۲ در جریان درگیری با ماموران ساواک به قتل رسیدند، فرهاد در سال ۵۴ در جبهه نبرد خلق ظفار به خاک افتاد و

و بدیع‌زادگان‌ها و لیست بسیار طولانی از سایر انقلابیونی که به چوبه اعدام سپرده شدند، دیگر حرف نمی‌زنیم. ما فقط از کسانی برای شما یاد می‌کنیم و در مقابل شما قرار می‌دهیم که در همین سال‌های اخیر در زیر شکنجه کشته شده‌اند. تازه این اسامی را که من الان مطرح می‌کنم تا آنجایی است که به یادمانده و تا آنجایی است که اطلاعات ناقص ما حکایت می‌کند. این افراد از آیت‌الله سعیدی^(۱۹) و از نیک‌داودی^(۲۰) که در سال ۴۹ در مقابل مقاومت‌ها و تظاهرات مردم ما در برابر ورود سرمایه‌داران آمریکایی دستگیر شدند، بعداً بدون اینکه سر و صدایی در بیاید در زیر شکنجه کشته شدند. بعد در جریان مبارزات سال‌های ۵۰

فرشاد در شهریور ۱۳۶۰ توسط جمهوری اسلامی اعدام شد.

۱۹ - آیت‌الله سید محمدرضا سعیدی، از روحانیون هوادار خمینی در قم بود که بعد از صدور اعلامیه‌ای علیه سفر هیات اقتصادی آمریکا به ایران در خرداد ۱۳۴۹ بازداشت و ده روز بعد تحت شرایط نامعلومی در زندان کشته شد.

۲۰ - حسن نیک‌داودی از فعالان کمونیست در دهه چهل بود که با محافل مختلفی ارتباط داشت. در بهار ۱۳۴۹ در ارتباط با بازداشت تعدادی که قصد رفتن به فلسطین برای گذراندن دوره‌های آموزش نظامی را داشتند و به همین دلیل به «گروه فلسطین» معروف شدند بازداشت شد. نیک‌داودی در خرداد ۱۳۴۹ و در جریان بازجویی به دلیل ضربه‌ای که به سرش می‌زنند دچار خون‌ریزی مغزی شده، در بیمارستان شهربانی جان می‌دهد. شکرالله پاک‌نژاد در دفاعیاتش در دادگاه در مورد او می‌گوید: «جلادان ساواک وقتی می‌بینند که مهندس حسن نیک‌داودی در اثر شکنجه‌های مداوم رو به مرگ دارد، فوراً او را از زندان قزل‌قلعه به زندان قصر انتقال می‌دهند تا وانمود کنند که در اثر شکنجه نمرده است. پس از انتقال به زندان قصر چون حال وی وخیم بوده به بیمارستان شهربانی منتقل می‌شود. ولی معالجات موثر واقع نشده و مهندس جوان می‌میرد. علت مرگ وی ضربات وارده به گردن و صدمه دیدن نخاع تشخیص داده شد. تمام پزشکان معالج وی تصدیق کرده‌اند که مرگ نیک‌داودی در اثر شکنجه در قزل‌قلعه صورت گرفته است.»

رفیق شهیدمان بهروز دهقانی^(۲۱)، از رفقای فدایی خلق که بعد از ساعت‌ها شکنجه‌های حیوانی که بر او روا داشتند زیر شکنجه شهید شد. اصغر بدیع‌زادگان که بعد از ساعت‌ها شکنجه او را با اجاق سوزاندند. ما نظر شما را به این مسئله جلب می‌کنیم که این رفقا، هوشمند خامنه‌ای^(۲۲)، محمود شامخی^(۲۳)، مهدی

۲۱- بهروز دهقانی، از اعضای شاخه تبریز چریک‌های فدایی خلق بود که بعد از عملیات مصادره اسلحه‌های کلانتری خیابان شهناز به تهران آمد و مخفی شد. در بهار ۱۳۵۰ سر قرار لو رفته‌ای بازداشت و در ۲۳ خرداد همان سال در اثر صدمات ناشی از شکنجه کشته شد. بهروز دولت‌آبادی که همان زمان در سلول دیگری بوده است، می‌گوید: «بهروز دهقانی در روزهای آخر آن‌چنان شکنجه شده بود که حتی قادر به راه رفتن نبود و اوایل دو پاسبان او را کشان‌کشان به توالی می‌بردند و پس از چندی آن‌چنان وضع‌اش وخیم شد که برایش ظرفی به سلول می‌بردند... ساعت سه صبح بیست و سه خرداد صدای آژیر آمبولانس آمد. بهروز دهقانی در اثر شکنجه در سلول‌اش جان سپرده بود.»

۲۲- هوشمند خامنه‌ای، از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران بود که در ۲۸ فروردین ۱۳۵۲ در یک درگیری مسلحانه مجروح شد و به چنگ ماموران ساواک افتاد و به فاصله‌ی کوتاهی تحت شرایط نامعلومی در زندان کشته شد.

۲۳- محمود شامخی، از اعضای مسئول شاخه خارج از کشور سازمان مجاهدین خلق ایران بود که در اردوگاه‌های نظامی الفتح دوره‌های آموزشی را گذراند و در اردوگاه به نام ابو عامر شناخته می‌شد. پیش از آن، در سال ۱۳۴۹ شامخی یکی از شش مجاهدی بود که در مسیر رفتن به بیروت توسط پلیس دویی بازداشت و زندانی شدند و در نهایت هواپیمایی که آنان را برای استرداد به ایران می‌برد، توسط اعضای دیگر سازمان ربوده شد. شامخی در تابستان سال ۵۱، با توجه به ضرباتی که سازمان خورده بود، برای جبران کمبود نیرو به درخواست رضا رضایی، عضو وقت مرکزیت سازمان به ایران آمد و در اواخر مرداد همان سال در جریان درستیگیری با ماموران ساواک با استفاده از کپسول سیانور جان داد.

محسن^(۲۴)، محمدرضا خوانساری^(۲۵) اینها چه شدند؟ اینها کجا هستند؟ هوشمند خامنه‌ای دانشجوی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، محمود شامخی دانشجوی دانشکده حسابداری شرکت نفت بود. مهدی محسن برادر شهید سعید محسن، رفیق کارگرمان کجا رفت؟ چطور شد؟ محمدرضا خوانساری کجاست؟ ما نمی‌پرسیم، ما نمی‌خواهیم از رژیم ایران بپرسیم، ما می‌دانیم چه به سر این رزمنده‌ها آمده است. ما می‌خواهیم نظر شما را جلب کنیم به این مسئله، نظر سازمان‌های بین‌المللی را، ما نمی‌پرسیم محمدرضا میرمحمدصادقی^(۲۶) چه شد؟ خلیل طباطبایی^(۲۷) چه

۲۴ - مهدی محسن، از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران و برادر سعید محسن (عضو مرکزیت مجاهدین) بود. در اسفند ۵۱ سر یک قرار تشکیلاتی به محاصره‌ی دشمن درآمد و تلاش کرد با کپسول سیانور خودکشی کند، اما او را به بیمارستان رساندند. مهدی محسن با فاصله‌ی کوتاهی در بیمارستان یا زندان تحت شرایط نامعلومی کشته شد.

۲۵ - محمدرضا سادات خوانساری، عضو سازمان مجاهدین خلق ایران که در جریان دستگیری‌های جمعی شهریور ۱۳۵۰ به همراه دیگران بازداشت شد ولی چون مدرکی در مورد فعالیت‌های او به دست نیامد، آزادش کردند. خوانساری بعد از آزادی بلافاصله با اعضای باقی‌مانده سازمان در تماس قرار گرفت و مخفی شد. او در اسفند ۵۱ یا فروردین ۵۲، در مسیر تهران - اصفهان با ماموران ساواک درگیر شد. از سرنوشت او مانند بسیاری دیگر اطلاع دقیقی در دست نیست ولی قدر مسلم این است که یا در جریان همان درگیری، برای این که زنده به دست دشمن نیفتد با سیانور خودکشی کرد و یا به فاصله‌ی کوتاهی تحت شرایط نامعلومی در زندان کشته شد.

۲۶ - محمدرضا میرمحمدصادقی، از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران که در اسفند ۱۳۵۰ در خیابان شاهرضا (آزادی کنونی)، نزدیک میدان ۲۴ اسفند (انقلاب کنونی) در یک درگیری مسلحانه زخمی و دستگیر شد. او تحت شرایط نامعلومی در زندان کشته شده است.

۲۷ - خلیل رفیعی طباطبایی، عضو سازمان مجاهدین خلق ایران که در پاییز ۱۳۵۰ بازداشت و به احتمال زیاد در بهمن همان سال در اثر صدمات

شده؟ سید رضا دیباج^(۲۸) چه شد؟ اینها چه شدند؟ هویت اینها مشخص است محمدرضا میرمحمدصادقی دانشجوی دانشگاه تهران شبانه اقتصاد بود. خلیل طباطبایی دانشجوی دانشگاه آریامهر بود. سید رضا دیباج دانشجوی دانشگاه شیراز بود. اینها همه مشخص است، هنوز خانواده رفیق کارگرمای علی ولی پور^(۲۹) در انتظار پسرشان هستند. اینها نمی دانند که پسرشان در زیر شکنجه درخیمان کشته شده است. ما می پرسیم تا نظر شما را به این حقایق جلب کنیم. ما می پرسیم جمشیدی رودباری^(۳۰)، از رفقای فدایی خلق، رفیق انقلابی مبارزی که در سال ۵۱ دستگیر شد و زنده دستگیر شد

ناشی از شکنجه در زندان کشته شد.

۲۸ - سید رضا دیباج، هوادار سازمان مجاهدین خلق ایران و پیش از آن از مرتبترین با گروه حزب الله بود که در سال ۵۰ منحل شد و اکثریت اعضای آن به سازمان مجاهدین خلق پیوستند. در مرداد ۵۱ در شیراز بازداشت و در اوایل شهریور همان سال تحت شرایط نامعلومی در زندان کشته شد.

۲۹ - علی ولی پور، عضو سازمان مجاهدین خلق ایران بود. طی ضربات سال ۵۱ ارتباطش با سازمان قطع شد. در تلاش برای ارتباط گیری مجدد بود که در فروردین ۵۲ با ماموران درگیر و بازداشت و به فاصله کوتاهی تحت شرایط نامعلوم در زندان کشته شد.

۳۰ - عباس جمشیدی رودباری، از اعضای چریک های فدایی خلق ایران بود. در تیر ماه ۱۳۵۱ در یک درگیری خیابانی گلوله به جمعماش برخورد کرد، بیهوش شد اما زنده ماند و به چنگ دشمن افتاد. خبر این درگیری به همراه خبر دروغین کشته شدن جمشیدی رودباری همان زمان در مطبوعات رسمی منتشر شد. با این وجود او بیش از دو سال در زندان کمپتهی مشترک ضدخوابکاری تحت بازجویی و شکنجه بود تا سرانجام در مرداد ۱۳۵۳ به شکل نامعلومی کشته شد. از آنجا که از او وصیت نامه ای به جا مانده است به نظر می رسد بعد از دو سال در نهایت ماموران ساواک تصمیم به قتل او گرفته باشند.

و مدت یک سال در زیر شدیدترین شکنجه‌های وحشیانه رژیم در کمپته زنده بود و در حالی که رژیم برای فریب مبارزان مان او را کشته اعلام کرده بود. رفقای ما او را در زندان می‌دیدند. در زیرزمین‌های نمناک و تاریک شهربانی می‌دیدند که زنده است، می‌دیدند که از دو پا فلج شده و می‌دیدند که هر روز در زیر شکنجه‌های وحشیانه قرار دارد. دژخیمان ساواک روزنامه‌ای را که خبر کشته شدن این رفیق در آن درج شده بود به او نشان می‌دادند و می‌گفتند الان ما هر کاری که دلمان بخواهد می‌توانیم با تو بکنیم. این رفیق را بعد از یک سال شکنجه کشتند. ما می‌پرسیم جواد ربیعی چه شد؟ آقا، سرنوشت اینها به کجا کشیده شده؟ این افراد مشخص هستند. جواد ربیعی^(۳۱) فارغ‌التحصیل دانشکده علوم رشته فیزیک دانشگاه تهران بود. او الان کجاست؟ اینها تنها جزئی از این واقعیت‌های خشن و خونینی است که در میهن ما جریان دارد. ما صحبت نمی‌کنیم از صدها مبارزین کرد و صدها مبارزین بلوچ که زیر تیغ اعدام قرار دارند. ما صحبت نمی‌کنیم از آنها که به‌عنوان راهزن مسلح و به‌عنوان قاچاقچی و هزار عنوان عوام‌فریبانه دیگر آنها را اعدام می‌کنند و زیر شکنجه می‌برند. اینها چیزهای خیلی کمی است که برای ما روشن است. هم‌اکنون ما از سرنوشت

۳۱- جواد ربیعی، از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران، که بعد از بازداشت‌های سراسری شهریور ۵۰ مخفی شد. در اسفند ۵۲ و بعد از کشته شدن رضا رضایی و تغییرات در سازماندهی تشکیلات مجاهدین خلق، در حالی که عضو مرکزیت شاخه‌ی سیاسی - تئوریک تشکیلات به مسئولیت تقی شهرام بود، در شرایط نامعلومی در اصفهان کشته شد.

چند تن از رفقای دیگرمان [بی‌خبر هستیم]، رفقا شیرین معاضد^(۳۲)، مرضیه احمدی اسکویی^(۳۳) از رفقای فدایی خلق که در بهار امسال دستگیر شده‌اند، هنوز هیچ خبری از آنها نیست. چه سرنوشتی دارند معلوم نیست. از رفقای مجاهد خودمان، ابراهیم جوهری^(۳۴)، لطف‌الله میثمی^(۳۵) و

۳۲- شیرین معاضد، از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، مدتی مسئول آذربایجان و انتشارات سازمان بود. در اردیبهشت ۱۳۵۳ سر قرار لو رفته‌ای به محاصره دشمن درآمد و تلاش کرد با خوردن قرص سیانور زنده به دست دشمن نیفتد. ماموران ساواک او را بلافاصله به بیمارستان رساندند و زنده نگاهش داشتند. با این وجود به فاصله‌ی کوتاهی تحت شرایط نامعلومی در زندان کشته شد.

۳۳- مرضیه احمدی اسکویی، از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران بود که مبارزه سیاسی را در جبهه دموکراتیک خلق معروف به گروه شایگان شاعیان آغاز کرد. او نیز مانند اغلب اعضای این گروه در روند ادغام این گروه با سازمان چریک‌های فدایی خلق به این سازمان پیوست. روزی که شیرین معاضد بر سر قرار لو رفته‌اش می‌رفت، مرضیه از طریق شنود بی‌سیم ساواک متوجه لو رفتن قرار می‌شود و برای آگاه کردن معاضد از خانه خارج می‌شود ولی دیگر دیر شده بود و شیرین معاضد در تور ساواک قرار گرفته بود. آنها از هم جدا شدند و سپس هر دو در مکان‌های مختلف با ماموران ساواک درگیر شدند. مرضیه احمدی اسکویی در همین درگیری کشته شد.

۳۴- محمد ابراهیم (ناصر) جوهری، عضو سازمان مجاهدین خلق ایران، در جریان ضربه سراسری به تشکیلات مجاهدین در شهریور ۱۳۵۰ بازداشت شد و تا تابستان ۵۱ در زندان بود. پس از آزادی با سازمان تماس گرفت و مخفی شد. در جریان سازماندهی جدید به عضویت مرکزیت شاخه نظامی با مسئولیت بهرام آرام درآمد و از اولین کسانی بود که در جریان تغییر ایدئولوژی مارکسیست شد. در ۲۷ مرداد ۱۳۵۳ بعد از حادثه انفجار در یک خانه‌ی تیمی (در خیابان شیخ هادی) در اثر اشتباه هنگام ساختن بمب بازداشت و در دادگاه به حبس ابد محکوم شد.

۳۵- لطف‌الله میثمی، از اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران بود که در جریان بازداشت‌های جمعی شهریور ۱۳۵۰ بازداشت و در شهریور ۵۲ آزاد

سیمین صالحی^(۳۶) در مرداد ماه گذشته دستگیر شده‌اند. شما چه خبری از دستگاه‌های تبلیغاتی، از مطبوعات رژیم درباره این افراد شنیدید؟ مطابق آخرین خبرهایی که داریم رفیق لطف‌الله میثمی را در حالیکه بازوی چپش را بریده بودند، در زیر زمین زندان کمپته دیده‌اند. همینطور سیمین صالحی را در بیمارستان شهربانی دیده‌اند. اما سرنوشت این رفقا چه

شد. پس از آزادی با سازمان تماس گرفت و بعد از چندی مخفی شد. در جریان سازماندهی جدید به عضویت مرکزیت شاخه‌ی نظامی با مسئولیت بهرام آرام درآمد. در ۲۷ مرداد ۱۳۵۳ بعد از حادثه‌ی انفجار در یک خانه‌ی تیمی (در خیابان شیخ هادی) در اثر تصادف در هنگام ساختن بمب یک دست خود را از میچ و چشم‌هایش را از دست داد. بر بازداشت و در دادگاه ابتدا به اعدام و سپس با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شد. او در زندان مدتی بعد از علنی شدن تغییر ایدئولوژی در سازمان مجاهدین خلق، هم از مارکسیست‌شده‌ها و هم از مجاهدینی که مسلمان باقی مانده بودند فاصله گرفت و به جریان‌ات مذهبی مخالف مجاهدین نزدیک شد. بعد از سرنگونی حکومت پهلوی و آزادی از زندان، سازمانی را با عنوان «نهضت مجاهدین خلق ایران» تشکیل داد که از حکومت اسلامی هواداری می‌کرد و گاه‌گاهی هم مواضعی انتقادی می‌گرفت. به دلیل همین مواضع انتقادی هرگز به سازمان او اجازه‌ی فعالیت داده نشد اما تا سال‌ها نشریه‌ی «راه مجاهد» را به عنوان ارگان داخلی این سازمان منتشر و پخش می‌کرد. او نشریه‌ی «چشم‌انداز ایران» را هم منتشر می‌کرد که لغو امتیاز شد و با جریان موسوم به شورای فعالان ملی_ مذهبی همکاری می‌کند.

۳۶- سیمین صالحی، عضو سازمان مجاهدین خلق ایران و شاخه‌ی نظامی با مسئولیت بهرام آرام بود که در جریان تغییر ایدئولوژی مارکسیست شد. در ۲۷ مرداد ۱۳۵۳ بعد از حادثه‌ی انفجار در یک خانه‌ی تیمی (در خیابان شیخ هادی) در اثر تصادف در هنگام ساختن بمب، در حالی که یک چشم خود را از دست داده بود، و با وجود باردار بودن، دست به فرار می‌زند ولی در ترافیک گیر می‌کند و دستگیر می‌شود. او در دادگاه به حبس ابد محکوم شد. از جمله نک به:

<http://peykar.org/PeykarArchive/Mojahedin/jozveye-amniyati/08-jozveye-amniyati-Enfejare-Sheykh-Hadi.pdf>

می‌شود و نهایت کارشان به کجا می‌رسد، مسئله‌ای است که مسلماً نمی‌تواند مشخص شود. از سرنوشت رفیق‌مان جوهری هیچ اطلاعی در دست نیست با اینکه می‌دانیم زنده دستگیر شده و به اسارت در آمده است. من هنوز لیست بالا بلند دیگری هم در ذهنم دارم. از افرادی که می‌شود برایتان مطرح کنم. جواد ضیاءالحق، دانشجوی دانشکده فنی در جریان اعتصابات سال ۵۲ به اتهام ارتباط با سازمان ما دستگیر می‌شود. اما رفقاییش دیگر هیچ‌وقت نمی‌توانند بفهمند که ضیاءالحق چه شد. شاید شما این به اصطلاح شیرین‌کاری اخیر سازمان امنیت را به یاد داشته باشید که در باره رفقای شهیدمان خسرو گل‌سرخ (۳۷) و کرامت‌الله دانشیان (۳۸)، دو

۳۷- خسرو گل‌سرخ، شاعر، روزنامه‌نگار و دبیر بخش هنری روزنامه‌ی کیهان بود که در یک محفل روشنفکری مارکسیستی هوادار مبارزه‌ی مسلحانه عضویت داشت. این محفل البته هرگز از بحث و مطالعه قدمی فراتر نگذاشت، با این وجود اعضای آن در سال ۱۳۵۱ بازداشت شدند. اتهام اولیه‌ی آنها تشکیل «گروه کمونیستی» بود ولی در نتیجه‌ی اعترافات اعضای گروه صحبت در مورد طرح ترور شاه هم به اتهامات افزوده شد. پس از بازداشت گروه دیگری از روشنفکران، ساواک این دو پرونده را در هم ادغام کرد و به این ترتیب پرونده‌ی جعلی ولی پرو و پیمان درست کرد. خسرو گل‌سرخ در دادگاه علنی‌ای که برای این گروه تشکیل شد از خودش دفاع ایدئولوژیک کرد و به اعدام محکوم شد. او را در سحرگاه ۲۹ بهمن ۱۳۵۲ در میدان تیر چیتگر تیرباران کردند.

۳۸- کرامت‌الله دانشیان، دانشجوی اخراجی دانشکده فیلمسازی تلویزیون ملی ایران و معلمی بود که به همراه برخی از دوستانش که کارمندان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و روزنامه‌نگار بودند، در یک گروه بود. ساواک توسط شخصی به نام امیرحسین فطانت در این گروه نفوذ کرد و پیش از آن که دست به عملی بزنند، اعضای آن دستگیر شدند. پرونده‌ی این گروه توسط ساواک با پرونده‌ی گروهی که گل‌سرخ عضو آن بود ادغام شد. دانشیان در دادگاه علنی به دفاع ایدئولوژیک پرداخت و به اعدام محکوم و

رزمنده‌ای که با شجاعت تمام در بیدادگاه رژیم سفاک ایران ایستادند و مردانه از حقوق مردم دفاع کردند و از حقانیت تفکر و راهشان، ولی رژیم حتی شجاعت این را نداشت که خبر اعدام آنها را اعلام کند. روزنامه‌هایشان اعلام کردند که رای دادگاه در مورد این دو رفیق ابرام شد. البته این ترس سازمان امنیت و این پنهان کاری و مخفی کردن شکنجه‌ها و جنایاتی که انجام می‌شود جنبه دیگری را هم نشان می‌دهد و آن ترسی است که از خشم مردم ما و ترسی که از انتقام مردم ما و توده‌های زحمتکش ما دارند. رژیم ایران و لاجرم دستگاه سازمان امنیت آن یک سیستم ضدخلقی است و نمی‌تواند همراه خلق باشد. نمی‌تواند در مقابل خلق راستگو باشد. او باید خلق را فریب دهد. او جز این چاره‌ای ندارد.

س: اجازه بدهید از تعداد زندانیان سیاسی ایران از شما سؤال کنم. فکر می‌کنید تعداد این زندانیان سیاسی چه رقمی را تشکیل می‌دهد؟

ج: من نمی‌توانم آمار دقیقی از تعداد زندانیان سیاسی ایران به شما ارائه بدهم. اما اینقدر می‌دانم که در چند سال اخیر سرعت ماشین دستگیری، شکنجه و اعدام و کشتار سازمان امنیت و سیستم پلیس رژیم ایران حتی یک لحظه

هم کم نشده و هر روز شتاب بیشتری را نشان می‌دهد. اگر به افرادی که در سال ۵۰، در اوایل ۵۰ در زندان‌ها بودند اشاره بکنیم که شاید در هر کدام از زندان‌ها حدود ۱۵۰ تا ۲۰۰ نفر می‌رسید و الان اگر ببینیم که متوالیاً بندهای مختلف را از زندان‌های مختلف خالی می‌کنند تا زندانیان سیاسی را در آن جای دهند، بنابراین مشاهده می‌کنیم که الان مرتباً در ایران بیشتر از همه چیز زندان ساخته می‌شود و زندان‌هایی که گفتیم به اصطلاح اسمش را زندان مدرن گذاشته‌اند و ما اسمش را گذاشته‌ایم زندان‌های آهن و سیمان، زندان‌های پولاد. آن موقع شاید حدود تقریبی افرادی که الان در زندان‌ها هستند حدس زد. زندان‌های عمده‌ای که الان زندانیان سیاسی قرار دارند، یکی زندان موقت است که تمام بندهای زندانیان عادی را در آن تخلیه کرده‌اند و کلا در اختیار کمیته گذاشته شده و ساختمان جدیدی هم در کنارش ساخته‌اند. این زندانی است که تمام مبارزین را بعد از دستگیری در وهله اول به آنجا می‌برند و در آنجا تحت شکنجه قرار می‌دهند. معمولاً بیش از ۴۰۰ - ۵۰۰ و تا ۷۰۰ نفر، گاهی اوقات در زمان اعتصابات، اعتراضات و تظاهرات مردم و دانشجویان به ۱۲۰۰ نفر هم می‌رسد. بعد زندان قصر است که محکومین در آن هستند. چندین بند به زندانیان سیاسی اختصاص دارد. از یک سال

پیش تا به حال چندین بند عادی را خالی کردند و آنها را به زندان قزل‌حصار منتقل کردند و زندان قصر را تقریباً به طور انحصاری به زندانیان سیاسی اختصاص داده‌اند. البته آنها، زندانیان سیاسی نمی‌گویند، بلکه بنابر اصطلاحات خودشان خرابکار می‌گویند. از زندان‌های دیگر زندان تازه ساز مشهد است که از تعداد دقیق زندانیان اطلاع ندارم. حدوداً ۳۰۰ نفر و شاید هم بیشتر باشد. زندان شیراز است در همین حدود. دیگری زندان اوین است یعنی شکنجه‌گاه اوین که قبل از تشکیل کمیته مشترک ساواک و شهربانی، تا قبل از بهمن ۵۰، متهمین سیاسی را به آنجا می‌بردند. در آنجا الان، هم زندان قدیمی هست و هم جدید. این‌طور خبرهایی رسیده که در میان کوه‌های اوین درکه تونل‌هایی کنده و زندان‌های جدیدی می‌سازند که ساختمان‌هایش جدیداً به پایان رسیده و می‌گویند آخرین امکانات شکنجه، آلات و ادوات آزار و اذیت فراهم شده. زندان‌های تاریکی است و تک سلولی و خیلی چیزهای دیگر از این قبیل و اینها نشان می‌دهد که رژیم خیلی خوب می‌داند که با چه آینده‌ای روبروست و بیشتر از هر چیز در پی تدارک بیشتر به اسارت کشیدن خلق ما و مبارزین رزمنده‌اش است. بدین ترتیب می‌شود مجموعه زندانیان سیاسی ایران را بیشتر از چهار هزار یا پنج هزار نفر حساب کرد و با محاسبه زندانیانی که در زندان‌های

شهرستان‌ها مثل اصفهان و همدان، کرمانشاه (که کردهای مبارز عمدتاً در آن هستند) احتمالاً از این هم بیشتر خواهد شد. وقتی ما صحبت از زندانیان سیاسی در ایران می‌کنیم، این تفاوت دارد با آن زندانیان سیاسی که در کشورهای دیگر است. در کشورهای دیگر احیاناً یک روابط نیمه دموکراتیک ممکن است حاکم باشد. چون در اینجا کار سیاسی معادل با مرگ است. یعنی کسی می‌آید کار سیاسی می‌کند و کسی مبارزه می‌کند که در واقع از جانش در ابتدای راهش گذشته باشد و این فرق می‌کند با آن نوع مبارزاتی که ما در کشورهایی با حکومت‌های لیبرالی یا نیمه لیبرالی و یا کشورهای نیمه دموکراتیک می‌بینیم مثل برخی از کشورهای آمریکای لاتین. چون در آنجاها اصلاً قانون اعدام وجود ندارد، در حالیکه شما اگر درست توجه کنید می‌بینید که رژیم ایران به چه سادگی مبارزین، یعنی فرزندان خلق را اعدام می‌کند. بنابراین این کمیت، کیفیتی را می‌رساند که بسیار بیشتر از حد معمول خودش است. چنانکه باید آن را با آن شدت سرکوب و خصومتی مقایسه کرد که رژیم بر خلق اعمال می‌کند. نقطه تقابل آن شدت تضاد و مخالفتی است که خلق با رژیم احساس می‌کند.

س: در این مورد که گفتید زندانیان سیاسی

ایران تحت شرایط سختی به سر می‌برند چه هدف‌های سیاسی دارند و در چه رابطه سیاسی دستگیر شده‌اند؟

ج: همان‌طوری که برایتان گفتم در ایران یک رژیم دیکتاتوری پلیسی حاکم است. از نظر این رژیم مسئله این نیست که چه کسی و چه گروهی دارای چه خط مشی سیاسی باشد و دارای چه هدف سیاسی است. برای رژیم اینطور مطرح است که هر صدای مخالفی و هر گونه مخالفتی باید در گلو خفه شود و باید به زور سر نیزه نابود شود. برای این رژیم امکان ندارد که بتواند هیچ صدای مخالفی را پذیرا شود یا گوش کند. بدین ترتیب تمام گروه‌ها و مبارزین که در زندان‌ها هستند علیرغم اینکه ممکن است خط مشی‌های گوناگون سیاسی را ارائه کنند ولی همه آنها به شدت زیر سرکوب همین سیستم پلیسی، همین سیستم دیکتاتوری فاشیستی رژیم ایران قرار دارند. البته باید متذکر شد که با اوجگیری مبارزه مسلحانه در سال‌های اخیر تعداد مبارزین و انقلابیونی که دستگیر شده‌اند بسیار بیشتر از گذشته‌اند، یعنی مقارن و همگام با اقدام طبقات و اقشار مختلف مردم و جنبش انقلابی سال‌های اخیر، یعنی جنبش مسلحانه طبیعتاً تعداد این نوع افراد هم در زندان‌ها بیشتر است. یک نکته‌ای که بد نیست در اینجا تذکر بدهم این است که این برای ما، در جنبش ما، [یک] نقطه مثبت است که هیچ

گروه سیاسی و هیچ نیروی سیاسی مخالفی در ایران نیست که به نوعی مبارزه مسالمت‌آمیز و به نوعی مبارزه اصلاح‌طلبانه معتقد باشد. همه این گروه‌ها در عین اینکه ممکن است و چنین هم هست، اختلافاتی در خط‌های سیاسی خود داشته باشند، در راهی که به هدف‌شان می‌رسند اختلاف داشته باشند، اما عموماً همه در این هدف مشترک هستند که رژیم ایران رژیم دیکتاتوری فاشیستی سرمایه‌داری کمپرادور است و هیچ راهی جز مبارزه مسلحانه برای از بین بردن آن وجود ندارد. منتها این مسئله‌ای است که چگونه بایست این مبارزه را تدارک دید و چگونه باید به این مرحله رسید. اینجاست که نقطه افتراق‌هایی به وجود می‌آید و از همین جاست که اختلافات سیاسی به هر حال موجود است ولی در مجموع همان‌طور که گفتم تمام مبارزین سیاسی تحت سرکوب وحشیانه رژیم ایران قرار دارند و نقطه پیوند وحدت‌شان هم درست در همینجاست، یعنی درست در سرکوبی که از طرف رژیم نسبت به آنان اعمال می‌گردد نهفته است.

س: معنای این دیکتاتوری فاشیستی که شما می‌گویید به‌طور کلی هیچ راهی جز مبارزه مسلحانه باقی نگذاشته چیست؟ برای ما توضیح بدهید.
ج: شرایط ایران چیست و چرا ما می‌گوییم حاکمیت

یک سیستم دیکتاتوری، یک سیستم دیکتاتوری پلیسی؟ این شرایطی است که هرگونه حرکت مردمی و هرگونه مقاومت ناچیز صنفی - اقتصادی یعنی مثلاً درخواست ساده کارگران برای اضافه دستمزد، و آن هم در پایین‌ترین سطح درخواست‌های یک طبقه اجتماعی، حتی گرایش متری فرهنگی، یعنی حتی نویسندگانی که بخواهند به‌طور آزاد چیز بنویسند و به‌طور آزاد صحبت بکنند با سرکوب رژیم روبرو می‌شوند. در شرایطی که همه این حرکت‌ها با زور سرنیزه و فشار اسلحه رژیم خونخوار ایران سرکوب می‌شود، در شرایطی که سرمایه‌داری دولتی ایران، سرمایه‌داری‌ای که الان به شکل یک خُرده‌امپریالیزم و یا نیمه‌امپریالیزم در منطقه درآمدی است و شاخک‌های مکنده‌اش را حتی از مرزهای ایران فراتر برده است؛ [در] منطقه خلیج، در کشورهای آفریقایی، در منطقه آنها در میان توده‌های زحمتکش آن کشورها فرو برده و خون آنها را می‌مکد. این سرمایه‌داری که تمام ابزار کوبنده دیکتاتوری ۵۰ سال ایران را، این دیکتاتوری که از سال ۱۲۹۹ یعنی آن کودتای معروفی که انگلیسی‌ها به‌دست رضا خان به‌وجود آوردند، بر مردم ما فشار وارد می‌آورد. تمام ابزاری که این دیکتاتوری در عرض این ۵۰ سال ساخته و پرداخته همه را به خدمت خودش گرفته. این سرمایه‌داری که ماشین عظیم سیاسی، اقتصادی،

نظامی و پلیسی که با رشد اقتصادی‌اش توانسته در جامعه ما به وجود بیاورد، بر آن اضافه شده. یعنی این سیستم دیکتاتوری پلیسی را با این سیستم دیکتاتوری اجتماعی خودش آمیخته و از مجموعهٔ اینها یک دستگاه عظیم سرکوب را تدارک دیده. ما چه می‌توانیم به این رژیم بگوییم و چه اسمی می‌توانیم به این شرایط بگذاریم. هر نیروی مخالف و هر ارگان خلقی حتی من می‌خواهم به شما بگویم بخش‌های باقی مانده‌ای از عناصر وابسته به طبقات متوسط که شاید گرایش‌های خیلی خفیفی فقط بصورت اصلاح‌طلبی داشتند، حتی اینها هم زیر سرکوب مستقیم پلیس قرار دارند، یعنی حتی به آنها هم رحم نمی‌شود. یعنی در چنین شرایطی، شرایط به‌خصوص دیکتاتوری فاشیستی پلیس رژیم ایران، چه راه دیگری می‌ماند؟ چه راه دیگری می‌ماند که ما بتوانیم حقوق میلیون‌ها مردم زحمتکش ایران را، میلیون‌ها مردمی که تحت ستم چنین سیستم خونخواری آخرین رمق جانشان را دارند از دست می‌دهند احیا بکنیم؟ چگونه می‌توانیم برای حقوق آنها مبارزه بکنیم، جز اینکه دست به سلاح برده شود؟ جز اینکه ما مبارزه مسلحانه دراز مدت را بپذیریم؟ این تضاد چگونه قابل حل است؟ به این دلیل استراتژی مبارزه مسلحانه دقیقاً در رابطه با سیستم حاکم در ایران معنا می‌دهد. برای ما، البته شکل‌های خاص‌اش هم متناسب با همین اشکال

ویژه مخصوص سیاست حاکم بر جامعه ما تعیین می‌شود.

س: شما اشاره به مفهوم کلی مبارزه مسلحانه در ایران کردید که همه گروه‌های مخالف در آن مشترک هستند. استنباط سازمان شما از این مبارزه مسلحانه چیست؟ و شکل خاصی که سازمان شما با مبارزه مسلحانه برخورد می‌کند چیست؟

ج: ما معتقد هستیم به نقش سازمان‌های پیشتاز در تدارک مبارزه مسلحانه توده‌ای. اما این نقش چه معنی می‌دهد، وظیفه این سازمان‌های مسلح پیشتاز چیست؟ بسیاری تصور می‌کنند که وقتی ما صحبت از نقش سازمان‌های مسلح پیشتاز می‌کنیم، منظورمان این است که خود این سازمان‌ها مبارزه را آغاز کنند و خودشان ادامه دهند و خودشان به پایان برسانند. در حالیکه بسیار مشخص است مبارزه در واقع مال توده‌هاست، این توده‌ها هستند که باید مبارزه‌شان را با دستگاه طبقات حاکمه شدت ببخشند. این توده‌ها هستند که می‌توانند دشمن را شکست دهند. این مردم هستند که به خاطر سرکوبی که می‌شوند و به خاطر منافعی که از آنها تزییع می‌شود مبارزه می‌کنند و مبارزه‌شان جریان دارد. ولی این مبارزه باید سازمان پیدا کند و این سازمان‌یافتگی و این ارتقاء و رشد مبارزه خود این مردم

که جریان دارد، چیزی است که سازمان مسلح پیشتاز به ایجادش کمک می‌کند، یعنی عمل مسلحانه پیشتاز چیزی نیست جز یک عمل سیاسی. بدین ترتیب، ما پیش از اینکه صحبتی درباره محتوای نظامی این عمل مسلحانه پیشتاز بکنیم و پیش از آنکه حتی به فرمول‌هایی درباره رابطه میان امر سیاسی و امر نظامی، اصلاً فرصت بحث و گفتگو داشته باشیم، معتقد هستیم عمل مسلحانه پیشتاز یک عمل سیاسی است، باید و می‌تواند به‌عنوان یک عامل موثر، عاملی که عنصر آگاه را، تئوری را، در مقاومت نهفته توده و در جنبش خودبه‌خودی توده‌ها وارد بکند پذیرفته شود. و این مسئله خیلی روشن است. عمل مسلحانه پیشتاز شرایطی را ایجاد می‌کند که آن مبارزه عظیمی که در میان طبقات خلق جاری است، یعنی آن اعتصابات کارگران، آن مبارزه اصناف، آن مبارزه روشنفکران و دانشجویان، همه اینها تحت یک محور و حول یک محور سازمان پیدا کنند. سطح این مبارزه که مثلاً ممکن است در میان کارگران در مرحله فعلی اقتصادی باشد، صنفی باشد، این سطح ارتقاء و سازمان پیدا کند به سمت مبارزه مسلحانه و بدین ترتیب عمل مسلحانه پیشتاز. [این سطح] محوری را رسم می‌کند در میان خلق و در میان مبارزه خلق که هم‌اکنون جاری‌ست، که تمام نیروهای خلقی و تمام طبقات خلقی، طبقات متوسط و خرده‌بورژوازی و دهقانان

فقیر، کارگران، اقشار روشنفکر و دانشجویان، اینها بتوانند حول این محور سازمان پیدا کنند. بدین ترتیب از یک طرف خود حزب طبقه کارگر که به عنوان ستاد فرماندهی و رهبری جنبش ضدامپریالیستی خلق ایران است، تنها و تنها می‌تواند در شرایط خاص ایران از طریق عمل مسلحانه و تداوم و رشد جنبش مسلحانه تشکیل شود و در این راه هرگونه بحث و گفتگویی درباره تشکیل حزب طبقه کارگر بدون آنکه شرایط مناسبی برای هماهنگی و ارتقاء مبارزه در جامعه ما جریان یافته و در طبقات مختلف خلق ما فراهم شده باشد، در این شرایط دیکتاتوری غیرممکن است. همین جا بیاییم بررسی و روشن کنیم که عمل مسلحانه پیش‌تاز همان‌طور می‌تواند مثل جرقه‌ای باشد که دقیقاً فضای تاریک محیط را روشن می‌کند و بلافاصله به نابودی می‌گراید. نه آن تئوری نادرستی که می‌آید وظیفه سازمان پیش‌تاز را فقط عمل مسلحانه‌ی او خلاصه می‌کند، و حتی این وظیفه را مترادف با نابودی این سازمان پیش‌تاز قرار می‌دهد. این تئوری به نظر ما نمی‌تواند چیز درستی باشد، در حالیکه وظیفه اساسی سازمان پیش‌تاز عبارت از بسیج و هدایت مبارزه خلق حول محور مبارزه مسلحانه، این محوری که ما امروز می‌گوییم در مبارزه خلق حول آن سازمان پیدا کند، همان چیزی است که خود رژیم، در واقع طرف دیگر تضاد، شرایط مادی آن را ایجاد می‌کند.

به‌عنوان مثال شما توجه کنید که چگونه دانشجویان در دانشگاه توسط گارد شهربانی که در تمام دانشگاه‌ها مستقر هستند سرکوب می‌شوند، یعنی این دانشجویان حتی برای کوچکترین خواست صنفی خود مواجه با چی می‌شوند؟ مواجه با سرکوب پلیس؛ یا در میان کارخانه‌ها شما توجه کنید که به چه آسانی کوچکترین درخواست کارگران یعنی درخواست‌های اقتصادی‌شان با گلوله و با زور سرنیزه پاسخ داده می‌شود که نمونه‌اش “جهان چیت” است^{۲۹۵} یا کارخانه‌های دیگری که در همین سال ۵۳ با آن مواجه بودیم. مثل کارخانه “کفش ملی” یا “ایرانا” یا “لندرور” یا کارخانه “ایران ناسیونال”، یا سیستم‌های حفاظتی که در

۳۹ - اشاره‌ای است به اعتصاب اردیبهشت ۱۳۵۰، حدود دوهزار کارگر جهان چیت کرج برای اعتراض به شرایط وحشتناک کار در کارخانه‌های محمد صادق فاتح یزدی پیاده به سوی تهران حرکت می‌کنند که در کاروانسرای سنگی ژاندارم‌ها آنها را به گلوله می‌بندند...

”... چنانچه در سال ۱۳۵۰ [همین پلیس شاه ضد کارگر بخاطر حفظ منافع [محمد صادق] فاتح سرمایه‌دار معروف و صاحب کارخانجات جهان چیت کرج بیش از ۲۰ تن از کارگران مبارز و حق طلب آن را در کاروانسرای سنگی به گلوله بست و در همین سال جاری با شلیک گلوله‌های خود قریب ۸ تن از کارگران کارخانجات شاهی به شهادت رسانید.“ قیام کارگر شماره یک ۱۳۵۴ صفحه ۶

سازمان مجاهدین در ساعت سه و پانزده دقیقه روز ۲۹ خرداد ماه ۱۳۵۳ پاسگاه کاروانسرای سنگی را که از جمله مراکز نظامی‌ای بود که نقش فعالی در کشتار توده‌های کارگر داشت با بمب منفجر ساخت. قیام کارگر شماره یک صفحه ۱۰. نک:

<http://peykar.org/PeykarArchive/Mojahedin-ML/pdf/Ghiame-Kargar-1.pdf>

همه کارخانه‌ها توسط عناصر وابسته ساواک به وجود آمده است. یا شما حتی توجه کنید که تمام ادارات ایران دارای یک سیستم حفاظتی است. هر اداره‌ای، هر وزارتخانه‌ای و هر دستگاهی موظف است که در کنارش یک سیستم عریض و طویلی به نام سیستم حفاظتی که مستقیماً زیر نظر ساواک است داشته باشد. این سیستم، این ادارات و عناصری که در آن کار می‌کنند را دقیقاً زیر نظر سازمان امنیت قرار می‌دهد. به این ترتیب هر مقاومتی بلافاصله چه‌طور می‌شود؟! سرکوب می‌شود. بدین ترتیب که با همین مقاومت‌ها که نمی‌تواند به وجود نیاید، خیلی به آسانی و در شرایط مساعدتری تبدیل می‌شود به مقاومت مسلحانه و می‌تواند ارتباط پیدا کند با محور مسلحانه شرایط مادی، پیوستن و پیوند یعنی پیوستن طبقات مختلف خلق و پیوند مبارزه آنها با مبارزه مسلحانه [که علیه] همین دیکتاتوری‌ها می‌باشد. منتها نکته قابل توجه دیگر اینکه [از] نظر ما مبارزه مسلحانه به‌عنوان شکل اصلی و شیوه اصلی مبارزه مسلماً نمی‌تواند مستقل و فارغ از شیوه‌های فرعی دیگر مبارزه باشد و [از] اشکال دیگر مبارزه که در میان طبقات مختلف خلق ما جریان دارد غافل بماند. این شکل اصلی باید تمام اشکال فرعی را در بر بگیرد و اصلاً بدون در بر گرفتن اشکال فرعی مبارزه، شکل اصلی به پیروزی نمی‌رسد. بدین ترتیب وظیفه

سازمان پیشتاز، سازمان دادن همین اشکال فرعی مبارزه حول محور مبارزه مسلحانه است؛ و به همین دلیل است که در مقابل سازمان پیشتاز وظایف متعدد سیاسی - تشکیلاتی قرار می‌گیرد. یعنی تنها مسئله‌اش این نیست که عمل مسلحی انجام دهد، بلکه مسئله مهمتر این وظایف متعدد سیاسی - تشکیلاتی است که بتواند همه مبارزه و همه اشکال مبارزه جاری در میان خلق را حول محور مسلحانه سازمان دهد. اینها معنای خاص [ی] است که مبارزه مسلحانه برای سازمان ما دارد و وظیفه سازمان پیشتاز هم در همین رابطه قابل درک است.

س: سازمان‌های پیشتاز در این چند سال اخیر تلفات زیادی را متحمل شده‌اند، آیا این تلفات با توجه به نتایجی که گرفته‌اید برای شما قابل قبول است؟

ج: ما با مسئله تلفات مان برخورد مشخصی داریم. در طی سال‌های ۵۰ و ۵۱ سازمان‌های پیشتاز متحمل تلفات سنگینی شدند و ضربات بزرگی را از دشمن دریافت کردند. در این سال‌ها تقریباً ۸۰ تا ۹۰ درصد از کادرهای اصلی این سازمان‌ها به اسارت در آمدند و یا به چوبه اعدام سپرده شدند. البته ما نمی‌خواهیم با این تلفات یک برخورد استراتژیک بکنیم، یعنی نظرها را به یک جریان دراز مدت

موکول کنیم. بدین معنی که فقط تاثیر طولانی خون‌ها و فداکاری‌های هر یک از این عناصر که مسلماً در جنبش انقلابی آینده ایران اثر مثبت می‌گذارد مورد نظر قرار دهیم. نه، همچنین نظر ما این نیست که بگوییم مبارزه هست و پیروزی و شکست را هم با خود به همراه دارد و انقلاب خون می‌طلبد، نه اینطور مطرح نمی‌کنیم البته همه اینها واقعیت دارد. اما ما می‌خواهیم نتایج نزدیکتر آن را و ابعاد دیگر قضیه را هم مورد بررسی قرار دهیم. این بررسی را باید در یک رابطه مشخص تاریخی یعنی در رابطه با گذشته و حال و آینده نزدیک جنبش انقلابی ایران، جنبش کنونی که هم‌اکنون جریان دارد، مورد تعمق قرار داد. اتفاقاً سؤالی را هم که شما مطرح کردید و مسئله تلفات را در رابطه با مسئله نتایج سیاسی ناشی از جنبش مسلحانه عنوان کردید، در واقع این حساب که چیزی که آدم می‌دهد باید ببیند در مقابل‌اش چه می‌گیرد در همین سئوالتان گنجاندید، برای ما هم مطرح است. ما هم باید ببینیم در مقابل آن چیزهایی که دادیم، چه چیزهایی گرفته‌ایم. از نظر ما این نیروها، نیروهای خلق‌اند، نیروهایی که به اسارت دشمن درآمده‌اند یا به دست دشمن نابود شده‌اند. اینها فرزندان هستند که محصول کار و رنج و کوشش همین مردم‌اند و مسلماً انرژی‌های آنها باید در بارور ساختن مبارزات مردم و در به پیروزی رساندن مبارزات

مردم و در جهت منافع آنها محسوب شود. اما این ضرباتی که ما خورده‌ایم از نظر ما محصول یک دوره از ضعف عمومی جنبش بود، وضعی که به‌طور تاریخی در جنبش ایران حاکم بود و وضعی که آن را ما در شکل میراث بن‌بست‌های سیاسی سال‌های قبل، و میراث بی‌تجربگی مهلک سیاسی و تشکیلاتی گروه‌ها و احزاب مبارز می‌دانیم. به‌خصوص بعد از سرکوب خونین ۱۵ خرداد این بن‌بست‌های سیاسی تشکیلاتی شکل خاصی به خودش گرفت. البته مسئله دیگری هم در این دوران مطرح بود و آن تحولاتی بود که سیستم استثمار سرمایه از کار، و سرمایه وابسته به امپریالیزم از کار توده‌های مردم را جایگزین سیستم سنتی استثمار فئودالی وابسته به امپریالیزم می‌کرد. این البته آغاز یک دوره‌ای بود که طبیعتاً بحران‌ها و ابهاماتی هم به‌وجود می‌آورد و مسائل جدیدی را هم مطرح می‌کرد. بدین ترتیب اگر ما یکی از مهمترین نتایج آغاز جنبش مسلحانه و عمل مسلح سازمان پیشتاز را شکستن همین بن‌بست سیاسی - تشکیلاتی بدانیم، شاید اگر به همین نتیجه اکتفا کنیم خودش خیلی نتیجه بزرگی باشد و شاید بتواند برابری بکند با همه آنچه که از دست داده‌ایم. شما در نظر بگیریید سال‌های بعد از ۴۳ تا ۴۶ حتی تا سال ۴۸، در این سال‌ها جریان عمومی فکری نیروهای مترقی و انقلابی چه بود؟ چه مسئله‌ای مشترک

بود در این جریان‌های فکری؟ مسیر حرکت و ویژگی این جریان‌های فکری شاید در این نکته قابل عنوان باشد که همه آنها در یک سری ابهامات سیاسی و استراتژیکی شریک بودند. هنوز تحلیل مناسبی از موقعیت رژیم از محتوای سیاسی - اجتماعی و اقتصادی‌اش، به‌خصوص با تحولاتی که از نظر زیربنایی به‌وجود آمده بود و استقرار حاکمیت امپریالیزم در شکل سیستم سرمایه‌داری وابسته به‌وجود نیامده بود؛ تحلیلی از مناسبات جدید اجتماعی، از اشکال اساسی تولید و موقعیت طبقاتی مختلف جامعه، نیازها و خواسته‌های این طبقات، نیروهای خودی و نیروهای دشمن، اینها مسائلی بود که واقعا در آن شرایط در ابهام عمیقی بود. خلاصه آن افق تیره‌ای که سرکوب خونین ۱۵ خرداد گسترده بود، هنوز ابرها و تیرگی‌های خود را در افکار و اذهان مبارزین حفظ کرده بود. در حالیکه شرایط جدید هم بر این مسئله و هم بر این ابهام به نوبه خود می‌افزود. اما شلیک اولین گلوله‌های سازمان پیشتاز و طنین انفجار بمب‌های آنها درست همان چیزی بود که این پرده‌های ابهام را پاره کرد. سال ۵۰ از این نظر با ویژگی‌های خاصی ممتاز می‌شود. این امر توانست چشم‌اندازهای جدیدی و افق‌های روشنی از مبارزه را، از موقعیت طبقات اجتماعی را، و نیروهای موجود در آن را مقابل انقلابیون قرار دهد. این افق‌های تازه که به‌وجود آمد

و ما شاهد شکفتگی فکری و شکفتگی سیاسی، و شکفتگی ایدئولوژیک هستیم، امروز در جامعه‌مان مرهون چه چیزی باید دانست جز مبارزه مسلحانه؟! این یک نتیجه.

اما من شما را اشاره می‌دهم به همین واقعیت‌هایی که در مقابل‌مان می‌بینیم. آیا علیرغم این همه سرکوب شدید پلیس در ایران و علیرغم تمام فشارهای فوق‌العاده‌ای که بر مردم ما وارد می‌شود این غلیان جنبش که در جامعه به وجود آمده و ما شکل بارز و مشخص آن را در ظهور گروه‌های متعدد و کوچک، گروه‌هایی که از پایگاه‌های مختلف اجتماعی ظاهر شده‌اند می‌بینیم، اینها را به چه چیزی می‌توان تعبیر کرد؟ شما در نظر بگیرید در عرض همین سه سال، ما با چه غلیانی از جنبش توده‌ای روبرو بوده‌ایم. غلیانی که در هیچ یک از ادوار گذشته سابقه نداشته. من می‌توانم حتی در اینجا به شما بگویم که سازمان‌های پیش‌تاز حتی از جذب و هدایت این گروه‌ها واقعا به دلیل ضعف‌های درونی خودشان و ضعف‌های تشکیلاتی‌شان عاجز هستند. یعنی نیروهایی در جامعه آزاد شدند که این سازمان‌ها هنوز نتوانسته‌اند آنها را به طرز کامل جذب کنند، متشکلشان سازند و هدایتشان کنند. نیروهایی که در سال‌های قبل، نه اینکه هسته و نطفه‌شان موجود نبود، بلکه در آن سال‌ها در چنان عمقی موجود بودند که بسیار طول می‌کشید و حاکمیت رژیم آنچنان یک

طرفه بر آنان اعمال می‌شد که شاید بسیار زمان طولانی [ای] لازم بود که جریان خود بخودی رشدشان از عمق به سطح بیاید. اتفاقاً جنبش مسلحانه دقیقاً در رابطه با همین است که معنای خاص به خودش می‌گیرد. بدین ترتیب جنبش مسلحانه می‌تواند با مبارزه به همه طبقات و اقشار خلقی به‌طور روشن برخورد کند و آنها را به‌سوی خودش جلب کند و تا سطح خودش، تا سطح سیاسی خودش ارتقاء دهد و به همین ترتیب است که سازمان‌های پیشتاز می‌توانند این نیروها را حول محور مسلحانه سازماندهی کنند. البته این معادله‌ای است بین جنبش و ضدجنبش. معادله‌ای تاریخی. عمل مسلحانه پیشتاز این معادله را که تا کنون بنفع رژیم خاتمه پیدا می‌کرد و تا کنون با برتری کامل او در هر دوره از مبارزات پایان یافت، تغییر داده است. بعد از مبارزات سال‌های ۲۰ و مبارزات نهضت ملی کردن نفت و دوران مصدق و انتهایش که به کودتای ننگین ۲۸ مرداد کشید، یعنی حاکمیت کامل ارتجاع و نیز بعد از آن یعنی در سال‌های ۴۰ که گفتیم با یک مرحله کیفی جدیدی از نظر حاکمیت سرمایه‌داری وابسته روبرو هستیم، این دوره هم بعد از ۱۵ خرداد به نفع کامل همین حاکمیت به پایان می‌رسد و تمام می‌شود. تا برسیم به سال‌های ۵۰. اینجا دیگر یک نیروی جدیدی ظاهر می‌شود، این نیروی جدید به سایر

نیروهای خلقی و عناصر مبارز اجازه می‌دهد که بتوانند در این طرف معادله تکیه‌گاه و پایگاهی را برای خود جستجو کنند. شما در نظر بگیرید غیر از این افق‌های بسیار روشنی که ما به‌عنوان نتیجه اول مطرح کردیم غیر از چشم‌اندازهای سیاسی - تشکیلاتی که در تجربه خاص خودشان با دستگاه طبقه حاکم به‌وجود آمده و در این گروه‌ها متمرکز شده و امروز در دست همه انقلابیون ما قرار دارد، ما در عین حال با چه نیروهای رو به رشدی روبرو هستیم. آری نیروهای رو به رشد، چه از نظر آنچه که بالفعل موجود است و چه از نظر امکاناتی که بالقوه موجود است و ما می‌بینیم که اینها در راستای تکامل جنبش انقلابی ایران به‌وجود آمده. نیروهایی که، تجربیاتی که، رهنمودها و چشم‌اندازهایی که پشتوانه آینده جنبش انقلابی ماست. **این نتیجه دوم.**

اما باز هم مسائل به همین جا خاتمه پیدا نمی‌کند. ما غیر از آن گروه‌های سیاسی و مخفی که در نتیجه دوم اسم بردیم و در واقع نشان‌دهنده مقاومت نهفته توده‌ای هستند، در جریان این سال‌ها مواجه با اوج تازه‌ای از جنبش خودبه‌خودی توده مردم بوده‌ایم. شما توجه کنید به اوجگیری مبارزات در میان طبقات مختلف خلق که تحت تاثیر مبارزه مسلحانه دیده می‌شود. شما ببینید جنبش دانشجویی روشنفکران در این سال‌ها وارد چه دورانی از رشد و اوج خود

شده. ما هر روز بیش از پیش موج اعتصابات و اعتراضات حتی مقاومت‌ها و برخوردهای خشمگینانه دانشجویان را در دانشگاه‌های مختلف سرتاسر کشور با پلیس می‌بینیم. حرکت این نیروها در این شرایط به‌خصوص شاید قدری اعجاب‌آور باشد، چرا می‌گوییم در این شرایط؟ برای اینکه اگر در نظر بگیریم، سرمایه‌داری ایران چه شرایط رفاه‌آمیز و چه شرایط آماده‌ای برای وابسته کردن این اقشار، البته بر اساس نیازهای صنعتی و فنی خودش فراهم نموده است. ببینید چقدر امکانات مساعدی موجود است برای وابسته شدن این اقشار روشنفکری، آن وقت شما به ویژگی این جنبش پی می‌برید که عبارت است از سطح بالای آگاهی سیاسی در میان این قشر. نه تنها این مسئله در داخل موجود است و با شدت خیلی زیادی تمام پهنه‌های فعالیت‌های روشنفکری را فرا گرفته، بلکه در خارج از کشور ما با سازمان نسبتاً متشکلی، سازمان کنفدراسیون دانشجویان مقیم خارج روبرو هستیم که فعالیتش در سطح جهانی قابل دقت و شایان توجه است. این از جنبش دانشجویی.

البته ما صحبت از این نمی‌کنیم که هنرمندان و نویسندگان و سایر روشنفکران جامعه ما چگونه به عناوین گوناگون از مبارزات‌شان دست بر نمی‌دارند و به مبارزات‌شان چگونه محتوای جدیدی داده‌اند و متناسب با رشد جنبش

مسلحانه، شما امروز با فرهنگ جدیدی روبرو می‌شوید، در میان جامعه با ادبیات جدیدی روبرو می‌شوید، با اشعار جدیدی روبرو می‌شوید که در اینها همین ادبیات که به شکل زیرزمینی جاری‌ست دارای محتوای انقلابی است و کاملاً متأثر از جنبش مسلحانه است و به دنبال چنین مضمون سیاسی، حرکت فرهنگی در جامعه به وجود آمده است که اشکال و محتوای جدید فکری را در میان این اقشار موجب شده که هر چه بیشتر روز به روز ما رواج و گسترش آن را می‌بینیم. اما مسئله به همین جا خاتمه پیدا نمی‌کند این مسئله کوچکی است در مقابل آن جنبش عظیم‌تر و از نظر ما مهم‌تری که ما در میان طبقات زحمتکش می‌بینیم و اوج تازه‌ای که امروز پیدا کرده است، البته فکر نکنید که منظور ما در اینجا این است که همه این حرکت‌ها را ناشی از تأثیرات جنبش مسلحانه و تأثیرات عوامل ذهنی و روبنایی بدانیم. مسلماً شرایط زندگی مردم ایران، منظور طبقات زحمتکش خلق ایران است، روز به روز وضع بدتری به خودش می‌گیرد. فشار استثمار شدیدتر شده، گرانی، قحطی، فقر، فقر خانمان برانداز در ایران بیداد می‌کند. اینها مسائلی است که خیلی خوب قابل لمس است، اینجا در ایران خیلی خوب ما اینها را حس می‌کنیم، شما از این سر ماه تا آن سر ماه احساس می‌کنید که ارزش پولتان کم شده، تورم در اینجا

با مقیاس ۲۰ تا ۲۵ درصد حرکت می‌کند. مسلم است که این فشارها بر زحمتکش‌ترین طبقات به‌خصوص کارگران و تهیدستان شهرها و روستاها، به پیشه‌وران کم‌مایه فشار وارد می‌آورد. اینها چیزی است که شرایط عینی این جنبش را مسلماً فراهم ساخته و آنچه که ما می‌گوییم مسلماً باید در کنار این شرایط، این شرایط مادی مورد توجه قرار گیرد، به‌رحال اوج جدیدی از جنبش‌های خودبه‌خودی کارگری، از مقاومت‌ها، از اعتراضات، از اعتراضات خشن و فعال، از زد و خوردهای مردم با پلیس که حالا شکل خیابانی به خودش گرفته. ما حتی شاهد پیوند و ارتباط اعتصابات و اعتراضات دانشجویان با کارگران هستیم، شاهد پیوند مبارزه این طبقات مختلف هستیم. این امر بسیار قابل توجه است. رهنمودهایی که جنبش مسلحانه در اختیار این طبقات گذاشته و چشم‌اندازهایی که باز کرده مسلماً در این جریان تأثیرات به‌سزایی داشته. رژیم ایران هم‌اکنون در وحشت بسیار زیادی به سر می‌برد. مسئله تنها به شهر منتهی نمی‌شود. هم‌اکنون شهرهای ایران کانون‌های بالقوه در حال انفجاری هستند که می‌توانند آتشی از خشم، آتشی از شعله‌های کینه طبقاتی و مبارزه آشتی‌ناپذیر را به‌وجود بیاورند و این چیزی است که رژیم با تمام قوایش سعی در به تاخیر انداختن آن دارد. اما روستاها نیز از این قضیه برکنار نیستند. شما

اگر توجه کنید که در غرب ایران، در کردستان ما با چند دوره از جنبش توده‌ای سر و کار داشته‌ایم و با چه شدت و خشونت‌ی این جنبش‌ها سرکوب شده و هنوز پایدار است، هنوز در این مناطق جنبش‌ها ادامه دارند و گروه‌های مبارز مسلح وجود دارند. این مناطق کاملاً میلیتاریزه است. در آنجا حکومت نظامی به‌طور کامل در تمام مدت سال جاری است. در جنوب شرقی ایران، در بلوچستان، شما توجه کنید بلوچستان دیگر آن آرامش صد سال پیش را ندارد، خلق بلوچ پی برده که چگونه تحت ستم رژیم ایران و سرمایه‌داری قرار گرفته است. او الان مبارزه‌اش را در آنجا آغاز کرده، اگر چه به شدت پوشانده می‌شود و اگر چه توطئه سکوت بر این مبارزه هم اعمال می‌شود. اما شما با دقت بیشتری خواهید دید که چه جریان عظیمی از مبارزه در این منطقه جاری است. در لرستان امسال ما با یک جریان جدیدی مواجه بودیم. هسته‌های چریکی مسلحی در کوهستان‌های بروجرد و لرستان شروع به عمل کردند. مقادیر و تعداد زیادی از این عناصر به دست رژیم اعدام شدند و یا اسیر گردیدند، مخفیانه و بدون این که اعلام شود زیر شکنجه قرار گرفتند. این گروه که به نام گروه دکتر اعظمی^(۴۰) معروف است،

۴۰ - هوشنگ اعظمی لرستانی، پزشک و هوادار جبهه ملی در بروجرد بود که محبوبیت مردمی زیادی داشت. در دهه چهل مانند بسیاری از اعضا و هواداران جبهه ملی در داخل و خارج از ایران مارکسیست و هوادار مبارزه

هنوز وجود دارد، سرتاسر منطقه حکومت نظامی است. سرتاسر منطقه را می‌گردند. در جنوب ایران، خلق عرب وجود دارد که آن هم به نوبه خود از استعمار شدید رنج می‌برد و شرایط عینی انقلاب در آنجا فراهم است و تاکنون شورش‌های متعددی را علیه رژیم و به منظور آزادی شاهد بوده است. اینها چهره‌های عمومی است از اوضاع ایران، اوضاع شهرهای بزرگ که می‌دانید خبرش بیشتر می‌رسد: از مقاومت‌ها، از اعتصاب‌ها و اعتراض‌ها، اگر چه از اوضاع روستاها اخبار کمتری پخش می‌گردد.

جنبش مسلحانه در جامعه ما بر روی طبقات مختلف

مردم جامعه تاثیر گذاشته با تمام ابعاد و نتایج‌اش. خب من

مسلحانه شد، با گروه مشهور به جزنی - ظریفی در تماس قرار گرفت و در ارتباط با فعالیت‌های آنان گروهی را در لرستان سازماندهی کرد. هرچند ساواک از طریق عباسعلی شهریاری، نفوذی ساواک در تشکیلات حزب توده ایران رد مبهمی از گروه لرستان به دست آورده بود اما کاری از پیش نبرد، هر چند در تابستان ۴۹ هوشنگ اعظمی چند ماه بازداشت و بازجویی شد. بعد از مدتی رکود در فعالیت گروه، سازماندهی نوینی شکل گرفت و هوشنگ اعظمی از خرداد ۱۳۵۳ مخفی شد و به همراه تعدادی از اعضای گروهش برای آغاز مبارزه مسلحانه به کوه‌های اطراف بروجرد رفت. این نبرد چند ماه ادامه داشت و نیروهای ارتش و ژاندارمری و ساواک، کل منطقه را قرق کردند. بسیاری از روشنفکران و مبارزان سیاسی منطقه و همین‌طور اقوام هوشنگ اعظمی و مردم محلی بازداشت شدند. سرانجام در شرایط نظامی منطقه گروه از هم پاشید و برخی از اعضای آن بازداشت شدند. بعضی از اعضای گروه، از جمله هوشنگ اعظمی خودشان را به تهران رساندند و در امکانات سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران مستقر شدند. هوشنگ اعظمی به احتمال زیاد در درگیری ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۵ در یکی از خانه‌های تیمی چریک‌های فدایی خلق کشته شد اما ساواک از اعلام این خبر جلوگیری کرد.

فکر می‌کنم که پاسخ سؤال شما تا اندازه‌ای روشن شده باشد.

س: تا آنجایی که ما می‌دانیم سازمان شما برای تفکر مذهبی موجود در جامعه ایران اهمیت خاصی قائل است، شما می‌توانید ما را بیشتر در معرض این موضع سیاسی یا ایدئولوژیک سازمان‌تان قرار دهید؟

ج: ما هم‌اکنون یک مبارزه ضدامپریالیستی را در میهن خود می‌گذرانیم. رژیم ایران یک رژیم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیزم است که بر تمام نیروهای خلق فشار وارد می‌آورد. بنابراین انقلاب ما یک انقلاب دمکراتیک از نوع نوین آن است. دموکراتیک است یعنی این انقلاب می‌تواند و باید طبقات مختلف و اقشار خرده‌بورژوازی و بقایایی از بورژوازی ملی، توده‌های عظیم دهقانی، تهیدستان شهر و پیشه‌وران شهری و کارگران را علیه امپریالیزم و در راس آن امپریالیزم آمریکا بسیج نماید. این انقلاب از نوع نوین است. از این جهت که رهبری این مبارزه باید در دست پرولتاریا، در دست تفکر و ایدئولوژی او باشد که سازمان ما نیز به‌عنوان بخشی از نیروهای پیشتاز پرولتاریا دارای چنین تفکر و مسلح به چنین اندیشه‌ای است. هدف ما در بطن مبارزه ضدامپریالیستی فعلی جامعه، رسیدن به یک جامعه سوسیالیستی است. اما آنچه موضع سیاسی

ایدئولوژیک سازمان را نسبت به اقشار و طبقات دیگر خلقی معین می‌کند در رابطه با همان ماهیت دمکراتیک فعلی انقلاب ایران است که در چنین کادری خرده‌بورژوازی مذهبی نیروی قابل توجهی را در جامعه ما تشکیل می‌دهد که می‌بایست به آن توجه شود. اگر این مسئله را به‌طور کلی در نظر بگیرید آن وقت متوجه می‌شوید که برخورد ما با مسائل جامعه‌مان از این دیدگاه دارای چه عناصری است. جامعه ما، به‌خصوص طبقات متوسط و قشرهای وسیع و عظیم، شدیداً معتقد به تفکر مذهبی هستند. مذهب همیشه در جامعه ما دارای دو وجه و دو مفهوم کاملاً متفاوت بوده، یک مفهوم عبارت بوده از مذهب طبقه حاکمه، مذهبی که تبدیل به چماق سرکوبی برای طبقات زحمتکش می‌شود و مذهبی که می‌توانسته ایدئولوژی و طرز تفکر مبارزه‌جویانه این اقشار و طبقات را در طول تاریخ تا قرن اخیر نشان دهد. مثلاً ما در جامعه ایران در دوران حاکمیت حکومت‌های فئودالی در چند صد سال اخیر، حتی از همان دوران ظهور اسلام به نحوی می‌بینیم که چگونه این مذهب می‌تواند در شکل تشیع، در شکل مبارزات قهرمانانه و ضدظلم مردم آن زمان به خدمت آنها در بیاید و مبارزه اجتماعی - اقتصادی آنها را توجیه کند. از این نظر تاریخ تشیع، تاریخ سراسر مبارزه است که علیه حکومت‌های جبار، علیه سلاطین و

پادشاهان موضع می‌گرفته و مبارزه می‌کرده و نمونه‌های مشخص تاریخی هم‌اکنون از این جریان به‌خوبی در دست است. مبارزات علویان، مبارزاتی که سالیان دراز تحت لوای همین ایدئولوژی علیه سیستم حکومتی امویان با عباسیان شد از این جمله است. یا مبارزات اجتماعی مربوط به قرون سوم و چهارم هجری که همین طرز تفکر قیام‌های اجتماعی خودش را علیه طبقات ستمگر صورت می‌داد. بدین ترتیب مذهب در ایران به دلیل چنین سابقه‌ای از محتوی مبارزه‌جویانه‌اش علیه طبقات ستمگر، حاوی یک مجموعه سیاسی و اجتماعی مترقیانه‌ای می‌شود و آنچنان شکل می‌دهد که ما می‌توانیم آن را در مبارزه خونین و پرشکوه کربلا در تاریخ اسلام علیه دستگاه بنی امیه تجسم بدهیم. این چیزی است که بزرگترین سنت مبارزه‌جویانه تشیع را در عالی‌ترین شکلش، در شکل مقاومت مسلحانه نشان می‌دهد و [آنچه] یکی از بزرگترین سمبل‌های فکری و محمل‌های ایدئولوژیک مقاومت این اقشار را در طول تاریخ ساخته، این فرهنگ می‌باشد. همین فرهنگ در جامعه ما نفوذ و رسوخ بسیار عمیقی دارد، چون از یک تاریخ طولانی و پر محتوی برخوردار است. البته همان‌طور که گفتیم مذهب و آن تفکر مذهبی همواره در دوران‌های مختلفی از زندگی اجتماعی مردم و متناسب با موقعیت‌های سیاسی اقتصادی

این دوران‌ها اشکال و حتی مضامین مختلفی پیدا می‌کرده، ولی تا همین دوران‌های اخیر این مذهب، این مذهبی که ما در ایران اسمش را تشیع می‌گذاریم همواره مبارزه این اقشار را که در موقعیت خودشان بسیار مرفعی بودند، توجیه می‌کرده است. ما در اینجا صحبت از دوران‌هایی می‌کنیم که طبقات متوسط، یعنی طبقاتی که از نظر تولیدی یک اقتصاد نیمه‌کالایی را متجلی می‌کرده، یعنی صنعتگران و پیشه‌وران شهری و تجار خرده‌پا و... پیشروترین اقشار اجتماعی بودند و عموماً روشنفکران طبقات ستمدیده یعنی روشنفکرانی که بعدها در راس جنبش‌های دهقانی قرار می‌گرفتند از میان این طبقه بلند می‌شدند و اگر می‌بینیم در ایران، به‌خصوص در ایران، صرف‌نظر از شرق که به دلیل رشد خرده‌بورژازی، مذهب هم در آن ریشه‌ها و بنیان‌های عمیق‌تری داشته و اصلاً، عموماً مذهب از شرق منشاء گرفته. مذاهب مختلف، این جنبش‌های اجتماعی عموماً در پوشش‌های مذهبی جلوه‌گر می‌شدند و به همین دلیل مثلاً وقتی به جنبش سربداران توجه می‌کنید با اینکه یک شورش دهقانی است ولی از چارچوب تفکر و ایدئولوژی مذهبی جلوه‌گر می‌شود و خیلی خوب مشاهده می‌شود که در راس این جنبش همان روشنفکران شهری قرار دارند. روشنفکران مربوط به طبقات متوسط شهری قرار دارند. همین‌طور جنبش علویان در

مازندران که قبلاً گفتیم یا همان جنبش‌های اجتماعی - سیاسی قرن سوم و چهارم هجری. همه اینها را می‌توان مثال زد. بدین ترتیب توجه ما به مذهب به‌عنوان یکی از مهمترین ویژگی‌های روئینایی این طبقات و اقشار، به‌عنوان سنتی که ریشه‌های عمیق تاریخی و فرهنگی در جامعه ما دارد قابل توجه است. ما به خوبی می‌توانیم شکل این مقاومت، شکل آزادی‌خواهی و شکل این مبارزه ضدظلمی مردم را مثلاً در قالب قیام حسینی، سمبل‌های مترقی از سنن مذهبی به توده‌ها تسلیم کنیم. باز تاکید می‌کنم اول اینکه دین به‌عنوان یکی از ویژگی‌های مهم روئینایی برخی از طبقات جامعه ماست که اکنون اولاً به‌هرحال در مقابل امپریالیزم قرار دارند و منافع‌شان در زیر سلطه چنین سیستمی مورد تعرض قرار گرفته و ثانیاً ویژگی‌های فرهنگی آنها و اعتقاداتشان را بالاخره به‌عنوان یک واقعیت نمی‌شود نادیده گرفت. دوم اینکه مذهب را باید کاملاً جدا کرد از آن نوع مذهبی که امروز طبقات حاکمه ایران و در تمام طول تاریخ همه طبقات حاکمه مدعی آن بودند، که البته منافع ضد‌مردمی آنها را توجیه می‌کرد و هم اینکه آلتی برای سرکوب و تحمیق توده‌ها بود. در هر حال باید هم این مذهب، از مذهب طبقات حاکمه جدا باشد چون همان‌طور که گفتیم منافع طبقات متعددی را توجیه می‌کند، موضع ما، موضع سیاسی ما نسبت به مذهب هم دقیقاً در

رابطه با درک چنین ویژگی‌هایی که در هر حال واقعیت دارد و مربوط است به طبقات مختلف خلقی جامعه ما معنی می‌دهد.

س: شما اشاره کردید به مبارزات گوناگون و جنبش‌های اجتماعی متعددی، چه در داخل و چه در خارج. آیا تا به حال کوشش‌هایی برای گردآوری این نیروها تحت یک پرچم واحد صورت گرفته است یا نه؟

ج: به عقیده ما هیچ مانع غیرقابل رفعی درباره وحدت نیروهای ضدامپریالیستی ایران وجود ندارد، به‌خصوص که با سرکوب خونین روز افزون پلیس که به نیروهای مترقی و انقلابی ایران وارد می‌شود این ضرورت بیش از پیش مطرح می‌شود. سازمان ما این ضرورت را به خوبی درک کرده و حاضر است با تمام وجود و با تمام نیرو و امکاناتش برای از بین بردن تمام موانعی که در راه چنین وحدتی ممکن است وجود داشته باشد کوشش کند. مبارزه ما یک مبارزه ضدامپریالیستی است در جبهه‌های گوناگون و مربوط به طبقات و نیروهای مختلف. بنابراین اتحاد این نیروها تحت یک چارچوب واحد، تحت یک جبهه واحد به‌نظر ما هم امری ممکن است و هم امری ضروری. امری ممکن است به دلیل اینکه همه اینها در مقابل یک دشمن قرار دارند، در مقابل یک سیستم سرکوب قرار دارند. زیر سلطه یک دشمن

مشترک قرار دارند. ضروری است بدین دلیل که دشمن هر روز بیشتر از پیش در تمرکز نیروهایش، در همبستگی نیروهای ارتجاعی و استثماری کوشش می‌کند و می‌خواهد با تفرق این نیروها هر چه بهتر و هر چه فوری‌تر آنها را سرکوب کند، به این دلیل ما می‌توانیم اینجا اعلام کنیم که در چنین شرایطی از رشد مبارزه‌مان اکنون عنصر بسیار مساعدی برای این وحدت در این همبستگی نیروهای مترقی و انقلابی ایران فراهم آمده و می‌توانیم اعلام کنیم که در این راه آنچه را که از دستمان برآید انجام می‌دهیم.

س: شما در بین صحبت‌های خود اشاره کردید که هم‌اکنون رژیم ایران شاخک‌های سلطه طلبانه خود را به منطقه دراز کرده و گفتید که رژیم ایران هم‌اکنون در منطقه به‌عنوان یک خرده‌امپریالیست عمل می‌کند، ممکن است توضیح بیشتری در این باره بدهید؟

ج: جواب سؤال شما مطالب متعددی را در اینجا مطرح می‌کند که من فکر نمی‌کنم همه آنها را بتوان در یک جلسه و تحت یک سؤال مورد بررسی قرار داد، اما به‌طور کلی ما می‌توانیم نقش جدید ایران را در منطقه و پایه‌های سیاست جدیدی را که ما با یک سیاست امپریالیستی حتی

در منطقه اسم‌گذاری کردیم، تحت دو عنوان کاملاً مرتبط به هم [بررسی کنیم]: یکی مسئله تغییر سیاست کلی امپریالیزم جهانی و در راس آن امپریالیزم آمریکا در منطقه است؛ با تمام ملاحظات و شرایط وابسته به خودش یعنی با تمام تضادهایی که در خود جناح امپریالیست‌ها، تضادهای عمده‌ای که هم‌اکنون بر سر تقسیم مجدد جهان بین این گروه سرمایه‌داران پیش آمده، بین اروپا، بین کشورهای اروپایی و آمریکا، و حتی بین کشورهای واقع در اتحادیه‌های واحد اقتصادی این اختلافات بروز کرده. **یکی این مسئله، مسئله دیگر** رشد خود سرمایه‌داری ایران است، سرمایه‌داری وابسته‌ای که امروز از منابع غنی، از نیروهای انسانی، از مواد خام و از اوضاع مساعد جغرافیایی برخوردار است.

این دو مسئله البته نمی‌تواند مستقل از هم باشد. زیرا همان‌طور که گفتیم تحولی که منجر به حاکمیت تولید سرمایه‌داری در ایران شد، در سال‌های ۴۰ یک تحول اصیل و یک تحولی که در جریان مبارزه مترقیانه علیه نیروهای مرتجع صورت گرفته باشد نبود. مثلاً کشورهای اروپایی که در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ به یک چنین تحولی رسیدند، یعنی بورژوازی فرانسه، مثلاً در جریان رشد خودش، در جریان کسب حاکمیت خودش با نیروهای مرتجع فئودالی و با نیروهای واپسگرا به مبارزه بلند شد و در این جریان منافع

توده‌های عظیمی از خلق خود فرانسه، یعنی منافع عظیمی از دهقانان و توده‌های شهری نیز خوابیده بود. یعنی این مبارزه یک مبارزه مترقیانه بود. اما در ایران این تحول دقیقاً ناشی از آن ضرورت‌هایی بود که امپریالیزم در سطح جهانی بدان مبتلا بود و از مسائلی که در برابرش قرار گرفته بود و می‌بایست برای استثمار بیشتر و برای رها شدن از تناقضات درونی‌اش و برای استثمار بیشتر خلق‌های جهان بدان‌ها پاسخ می‌داد. این یک سیستم [واحد] بود یعنی سیستم سرمایه‌داری وابسته ایران آلتی بود برای جریان دادن هر چه بیشتر استثمار به سمت کشورهای سرمایه‌داری و در راس آن باز هم آمریکا. یعنی برای غارت بیشتر، برای استثمار بیشتر و برای اینکه یک نوع غارت شدیدتری را جایگزین آن کند. یک نوع غارت خفیف‌تر، یک نوع غارتی که دیگر کارایی خودش را در دوران اخیر از دست داده بود. یعنی اینکه چه از لحاظ اقتصادی، چه از لحاظ سیاسی، سیستم فئودالی دیگر نمی‌تواند آن درخواست‌ها و نیازهای درونی امپریالیزم را پاسخ بدهد. در ایران نمی‌توانست منافعش را به‌طور کامل با توجه به شرایطی که برایش پیش آمده بود برآورد. نمی‌توانست سیل عظیمی از سرمایه‌هایش را که متراکم شده بود، به‌خصوص بعد از [جنگ] بین‌الملل دوم در این کشورها به خودش جذب کند. به‌خصوص مسئله نیروی ارزان کار برای

سرمایه‌داری، سرمایه‌داری‌ای که به دوران امپریالیستی قدم گذاشته مسئله بسیار با اهمیتی است که در ایران از این نیروی کار بسیار ارزان برخوردار است. همه اینها باعث می‌شد که از نظر اقتصادی در ایران این تحول را انجام دهند. همینطور از نظر سیاسی این وضع دیگر نمی‌توانست ادامه پیدا کند. سیستم فئودالی سیستم پوسیده‌ای بود که دیگر صرف نمی‌کرد امپریالیزم تکیه‌اش را روی آن قرار دهد. به دلایل گوناگون سرکوب خونین خلق مبارز ما دیگر در آن شرایط نمی‌توانست به‌دست یک سیستم فئودالی وابسته به استعمار آمریکا و انگلیس صورت گیرد. این سرکوب حال بایستی به‌دست ماشین عظیم نظامی - پلیسی سرمایه‌داری صورت گیرد. در هر حال البته وقتی ما می‌گوییم که این تحول دقیقاً ناشی از ضرورت‌های امپریالیزم است، این را باید در نظر بگیرید که ایران تاریخش، تاریخ صد سال اخیرش، دقیقاً در رابطه با سلطه همین کشورهای بزرگ نوشته می‌شود، در رابطه با حاکمیت همین قدرت‌های بزرگ، چه در آن موقع، امپریالیزم انگلستان و روسیه تزاری و چه بعدها امپریالیزم آمریکا. یعنی در همان دورانی که فئودالیسم هم عمده‌تاً در ایران حاکمیت داشت، باز هم این سلطه موجود بود. پس خلاصه کنیم، سرمایه‌داری ایران یک سرمایه‌داری اصیلی [نبود و] در جریان مبارزه مترقیانه علیه نیروهای مرتجع

فئودالی، نیروهای مرتجعی که سد راه تکامل تولید بودند، به وجود نیامد. کما اینکه دیدیم همان فئودال‌ها و همان زمین‌دارن بزرگ که در راس‌اش خودِ دربار که از زمین‌داران بزرگ است... شما شاید شنیده باشید که یک نشریه معروف فرانسوی که این زمین‌داری و این تملک اموال مردم را به صورت یک هیستری تشبیه کرد که رضا شاه داشت و آن را به صورت یک کرم خاک‌خوری نشان می‌داد که هر لحظه در پی تسلط و تملک بیشتری است. به هر حال این سرمایه‌داری نمی‌توانست اصیل باشد و کاملاً به همان دلیل ماهیت‌اش، به دلیل آنکه از ضرورت‌های امپریالیزم ناشی شده بود، با ماهیت وجودی‌اش و اتحادی که با نیروهای مرتجع داشت علیه نیروهای خلق بسیج گردید. این سرمایه‌داری فاقد آن خصائص یک سرمایه‌داری ملی و مرفقی که معمولاً بعد از نظام فئودالی به وجود می‌آید بود. به همین دلیل ما همواره در بررسی اوضاع اجتماعی - سیاسی - اقتصادی ایران مجبوریم که رشد سرمایه را، رشد آن طبقه حاکم را، با رشد نیروهای تولید و اشکال تولید در رابطه با این سیستم سلطه مورد توجه و تحلیل قرار دهیم. به همین دلیل وقتی ما می‌گوییم تغییراتی در سیاست کلی امپریالیزم در سطح منطقه به وجود آمده؛ به همین دلیل وقتی ما این تغییرات را می‌خواهیم مورد بررسی قرار دهیم، در کنار تغییراتی که سرمایه‌داری ایران در عرض

این چند ساله به دست آورده و رشدی که کرده باید مطالعه کنیم. حالا باید طرح کرد که این رشد یعنی چه؟ ما نمی‌توانیم این دو را از هم مجزا کنیم. [چون] دقیقاً در یک رابطه مستحکمی با هم قرار دارند. اما حال بینیم این تغییراتی که امپریالیزم در سطح منطقه در سیاست‌اش مجبور بود به وجود بیاورد ناشی از چه بود و خود این تغییرات چه بود. این تغییرات عمدتاً ناشی از اوجگیری مبارزه خلق منطقه، روند رو به آگاهی بیشتر مردم و مقاومتی بود که در مقابل سلطه امپریالیستی که به عناوین مختلف بر آنها اعمال می‌شد نشان دادند. همان‌طور که می‌دانید آمریکا برای ادامه این سلطه‌اش برای استحکام آن دست به تسلیح و تقویت بزرگترین پایگاه ارتجاعی منطقه تا این سال‌ها، یعنی اسرائیل زد. اسرائیل برای امپریالیزم، چه در آن موقع که توسط انگلستان به وجود آمد و چه آن موقع که توسط پشتیبانی همه جانبه آمریکا بقاء‌اش ادامه پیدا کرد، به صورت سکوی پرتابی بود که قدرت و چماق امپریالیستی را بر سر خلق‌های منطقه می‌کوبید. قدرت صهیونیسم، قدرت اسرائیل اجازه می‌داد آمریکا با خیال راحت سالیان دراز مردم منطقه را استثمار کند، منابع آنها را غارت کند، نفت‌شان را ببرد. سرمایه‌داری با خیال راحت با تکیه به چنین چماقی، به تجارت خودش در این منطقه ادامه می‌داد و تا این زمان، این سکوی پرتاب

قدرتِ امپریالیستی ظاهراً کفایت می‌کرد. اما بنا بر طبیعت، طبیعت و قانون حرکت‌های اجتماعی این چیزی بود که محکوم به تغییر بود، محکوم به محکومیت بود. نیروهای دیگری ظاهر می‌شدند و آنها باید رشد می‌کردند، باید به مرور به قدرت می‌رسیدند تا بعد بتوانند حاکمیت خود را به‌دست بیاورند. به این ترتیب می‌بینیم که همزمان با رشد حاکمیت صهیونیسم از سال ۱۹۴۸ به بعد ما با یک جریان مقاومت عظیم توده‌ای و مردمی روبرو می‌شویم که عالی‌ترین شکلش را ما در ده - دوازده سال اخیر در جنبش فلسطین می‌بینیم. این جنبش مراحل خودش را طی می‌کند و به جایی می‌رسد که می‌تواند مصالح و منابع خودش را نه تنها بر رژیم‌های متفاوتی در خود کشورهای عربی تحمیل بکند و چیزی را که تا آن موقع به رسمیت نمی‌شناختند، به‌وجود بیاورد، بلکه این جنبش، جنبش انقلابی فلسطین، جنبش‌هایی بخش خلق فلسطین قادر می‌شود با تکیه بر تمام عوامل مساعدی که در جهت آزادی مردمش می‌تواند مساعد واقع شود، کشورهای سرمایه‌داری را وادار کند که در سیاست یک جانبه‌شان در اوضاع منطقه تجدید نظر بکنند و در واقع آنها را در تقابل دوراهی‌های خطرناک سیاسی - اقتصادی قرار می‌دهد که در یک طرف قضیه فشار نفت است، که دقیقاً این فشار نفت جریان جدیدی نیست که به ذهن احیانا رهبران عرب و یا

برخی از نیروها و محافل زده باشد. مسئله نفت چیزی است که دقیقاً در رابطه با اوجگیری مبارزه مردم معنی می‌دهد و گرنه این نفت صدها سال است وجود دارد و نزدیک به صد سال است که غارت می‌شود. اگر اکنون مطرح می‌شود این در واقع خواست توده‌هاست، خواست مردمی است که دیگر نمی‌خواهند زیر سلطه امپریالیزم باقی بمانند. آنها حقوق‌شان را درک کرده‌اند و رژیم‌های عرب هرگز نمی‌توانند دیگر تا این حد، تا این درجه از شناسایی حقوق مردم سر باز زنند. فشاری که مردم به آنها وارد می‌آورند، چنان [است] که شما در نظر بگیرید علیرغم تمام تضادی که رژیم ایران با انقلابیون منطقه دارد و اینکه مستقیماً حتی منافع‌اش مورد تهدید قرار می‌گیرد چگونه مجبور شد تحت فشار نیروهای خلق ما انقلاب فلسطین را به رسمیت بشناسد و سازمان آزادی بخش فلسطین را به عنوان تنها نماینده خلق فلسطین مورد قبول قرار دهد. این می‌دانید چقدر برای رژیم مرتجع ایران گرانبار بود؟ اما چاره‌ای نداشت. این بُعد مسئله نفت به‌عنوان یک شاخه از تظاهر مقاومت توده‌های خلق در منطقه است که فشار خودش را بر گرده سرمایه‌داری وارد می‌کند. البته در این میان مسائل مختلفی مطرح است. جناح‌های مختلف کشورهای امپریالیستی و سرمایه‌داری هستند که مسلماً بنا بر دلایلی که به ویژگی‌های خودشان

برمی‌گردد مواضع مختلفی دارند نسبت به مسئله نفت، کما اینکه در جریان بحران نفتی، بحران تحریم نفتی، کشورهای اروپایی و ژاپن بیشتر از هر کشور سرمایه‌داری دیگر و بیشتر از آمریکا ضرر دیدند. این تا اندازه‌ای به نفع آمریکا بود. ما این مسائل را در جزوه‌ای که اخیراً تحت عنوان “احتضار امپراطوری دلار و ماهیت بحران نفتی و اقدامات رژیم شاه”^(۴۱) انتشار دادیم، مورد بررسی قرار داده‌ایم. اما همین فشار، همین فشارهایی که در منطقه اوج می‌گیرد و حالا می‌آید و قدرت خودش را بر رژیم‌های ارتجاعی و نیروهای سرمایه‌داری و امپریالیستی جهانی وارد می‌کند، همین نیرو است که قدرت قهار این چماق سرکوب را مورد تهدید قرار می‌دهد، قدرت مطلق‌اش را مورد شک قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که نیروی دیگری در مقابل این قدرت مطلق که تا کنون بر منطقه اعمال می‌شده و منافع امپریالیستی را حفظ می‌کرده در حال ظهور است، در حال قدرت یافتن است و این برای خود امپریالیزم، خود سرمایه‌داری جهانی و در راس آن خود آمریکا مسلماً نتایج زیانباری دارد و آنها را وادار می‌کند که لااقل در فکر تدارکی باشند که بتواند به جای این

۴۱- نام این جزوه “احتضار امپراطوری دلار و توطئه‌های امپریالیستی آمریکا” است. نک. به:

قدرتی که در حال افول است، به جای قدرتی که روز به روز رو به انحطاط بیشتری می‌رود و به جای قدرتی که در سطح منطقه مورد تردید قرار گرفته، قدرت دیگری بیافریند. البته اینجا مسائل دیگری مطرح است که ما دیگر در مورد آنها صحبت نمی‌کنیم. مثلاً رقابت‌هایی که در منطقه بین قدرت‌های بزرگ مطرح است و منافی است که آنها دارند و این منافع به‌خصوص هم‌اکنون چگونه در مقابل هم قرار گرفته و همین‌طور رقابت‌هایی که بین خود جناح‌های سرمایه‌داری، بین کشورهای مختلف آن موجود است، چه از نظر اقتصادی و طبیعتاً چه از نظر سیاسی که ما فعلاً درباره این مسائل بحث نمی‌کنیم. اما این تردیدی که انحطاط و سقوط قدرت سرکوب امپریالیستی یعنی اسرائیل در منطقه به آن مبتلا می‌شود، به‌طور بارز در جریان جنگ اکتبر^(۴۲) جلوه‌گری می‌کند که اولین نتیجه ملموس یا بهتر بگوییم اولین نتیجه‌ای که به‌طور روشن این حرکت جدید به‌وجود می‌آورد و این به‌هم خوردن تعادل نیروها به نفع نیروهای خلقی در منطقه را ایجاد می‌کند، در مسئله نفت متجلی می‌شود و تظاهر بارز آن را نشان می‌دهد. نقطه تحول این حرکت را مشخص می‌کند. اما این [مسئله] نفت سرچشمه‌هایش کجاست؟ می‌دانیم که ماشین عظیم صنعتی و اقتصادی اروپا و آمریکا بدون این

ماده حیاتی، حتی یک لحظه هم نمی‌تواند کار کند. به این دلیل هم چشم‌ها متوجه خلیج می‌شود. از همین موقع است که کانون تضادها و محور اصلی اختلافات از منطقه خاورمیانه به منطقه خلیج منتقل می‌شود. این جابه‌جایی سیاسی - جغرافیایی در یک هدف اساسی امپریالیستی یعنی غارت منابع خلق‌ها و استثمار مردم آن، مردم این کشورهای زیر سلطه که اساسی‌ترین مسئله مهم اقتصادی را در دوران امپریالیزم تشکیل می‌دهد، حتما جابه‌جایی، یک تحول و تغییر را در مناسبات اقتصادی در حول و حوش این منطقه، در کشورهای این منطقه به‌وجود می‌آورد. اگر تا دیروز، همان‌طوری که گفتیم اگر اسرائیل می‌توانست منافع امپریالیست‌ها را در سطح منطقه محافظت کند، امروز چه کسی است که جریان نفت را، این جریان حیاتی را، این جریان خون بدن بورژوازی را، حرکتش را بسمت این مرکز تضمین بکند؛ [این] چه نیرویی است؟ آیا اسرائیل این قدرت را دارد؟ دیدیم که نه، کانون این تضادها را که گفتیم بدین ترتیب است و بسیاری از مسائل و اختلافات و فشار سیاست‌های کشورهای مختلف سرمایه‌داری و حتی دیگر بلوک‌های قدرتمند جهان، به این سمت از خاورمیانه معطوف می‌شود. فعل و انفعالاتی که از نظر سیاسی و از نظر نظامی در چند سال اخیر در این منطقه مشاهده می‌کنیم،

معلول چنین مسائل و چنین دیدهایی در سطح سیاست‌های بین‌الملل، و تغییری است که در هدف‌های امپریالیستی جهانی به علت اوجگیری مبارزه خلق‌ها اجباراً به وجود آمده است. بدین ترتیب به این نتیجه رسیدیم که برای امپریالیزم پیدا کردن پایگاه مناسب‌تری از اسرائیل برای حافظت آن شریان حیاتی که خون لازم را به صنایع‌اش می‌رساند و حیات صنعتی‌اش را تامین می‌کند باید به دست بیاید و این پایگاه جایی نمی‌تواند باشد جز در همین منطقه، و به‌خصوص جایی نمی‌تواند باشد جز در سواحل خلیج. اما این تنها یک طرف قضیه است، در کشورهای دیگری که در این منطقه واقع هستند، البته منظورمان کشورهای زیر سلطه این منطقه است، ایران از همه آنها شرایط مساعدتری دارد برای اینکه پایگاه امپریالیزم در منطقه باشد. نیروی انسانی غنی ایران نسبت به کشورهای منطقه مثل عربستان و یا امیرنشین‌های سواحل خلیج، قدمت تاریخی سلطه امپریالیزم در اینجا و بنیان‌های استعماری و دیکتاتوری، سرسپردگی کامل تاریخی طبقات حاکمه چندین ده ساله اخیر به امپریالیزم، منابع و معادن سرشار از مواد مختلف نفت، نیروی انسانی متبحر و خلاصه تمام آن شرایط لازمی که برای امپریالیزم چنین پایگاهی را ایده‌آل می‌کند، می‌تواند در ایران بدست بیاورد. متقابلاً ایران نیز به دلیل همین مسائل و به دلیل اینکه طبقه حاکمه

سرمایه‌داری وابسته به امپریالیزم از شرایط رشد بسیار مساعدی برخوردار است، مثلاً نیروی انسانی، به‌خصوص نیروی کار ارزان را مورد توجه قرار دهید. در ایران ما هنوز مزدهای ۲ تومان و ۳ تومان و ۵ تومان داریم. سطح دستمزد در ایران بخواهیم بگیریم در حدود هفت تومان است که از ۲ تومان و ۳ تومان شروع می‌شود تا حدود مثلاً ۱۵ تومان یا ۲۰ تومان، البته به اضافه آن شرایط بسیار وحشتناک کار و شدت استثمار، با کار حدود ۱۰ تا ۱۲ ساعت لااقل برای هر کارگر. صرف‌نظر از این مسائل، به هر حال این شرایط مساعد برای رشد سرمایه‌داری ایران همان‌طور که گفتم زمینه مادی این هدف امپریالیزم را برآورده می‌کند و به امپریالیزم اجازه می‌دهد که سرمایه‌داری درازمدت‌اش را و طرح‌ریزی درازمدت‌اش را برای به‌وجود آوردن چنین نیرویی در منطقه، یعنی اینکه ایران تبدیل به نیروی سرکوب و چماق سرکوب دیگری برای امپریالیزم شود، شاید قویتر از اسرائیل شرایطش آماده است. به همین دلیل است که شما در اوضاع سیاسی ایران در سیاست خارجی و در اوضاع حتی اقتصادی و نظامی ایران دقت بکنید، از حدود سال ۴۹ یعنی حدود سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۱ که این تحول، همان تحولی که گفتیم، در منطقه خاورمیانه در شرف تکوین بود، منتهی شد به جنگ اکتبر و عالیترین شکلش در جنگ اکتبر نشان داده

شد و مشاهده می‌شد. نمونه‌های آن اولین پیش قراول‌های چنین تغییر و تحولی دیده می‌شد. [در اینجا] مواجه با یک تغییر کیفی می‌گردیم. این تغییر کیفی در سیاست داخلی - خارجی و اوضاع نظامی رژیم، اولاً متناسب با رشد اقتصادی‌اش است، ثانیاً در ملازمت بسیار نزدیکی است با هدف‌های جدیدی که از طرف امپریالیزم به او سپرده شده و او به عهده گرفته است. این موضوع را شما در سال ۴۹ و ۵۰ یعنی حدود سال‌های ۷۰ و ۷۱ در مسائل بحرین و اشغال جزایر ابوموسی و جزایر نزدیک به تنگه هرمز، تنب بزرگ و تنب کوچک و بعد از آن تبلیغات دامنه‌دار معروف به خروج سربازان انگلیسی از منطقه و به اصطلاح پاک شدن منطقه از نیروهای خارجی و الی آخر به خوبی می‌توانید به یاد آورید که چگونه در چارچوب همین سیاست جدید امپریالیزم بود و اینکه مرتب از طرف رژیم ایران مطرح می‌شد که کشورهای خود منطقه از جمله خود ایران باید امنیت خود را حفظ کنند و این نقش به عهده خود کشورهای منطقه باشد، الی آخر، که دیدیم چگونه با استقرار نیروهای ایران در منطقه خلیج، نقشی که تا کنون به عهده نیروهای امپریالیستی بود به عهده ارتش ضدخلقی ایران قرار گرفت. البته اینجا یک موضوع دیگری هم مطرح است، مثل جایگزینی نفوذ آمریکا به جای انگلستان و رقابتی که این دو نسبت به هم داشتند به خصوص

در جریان مسئله بحرین، این موضوع خیلی خوب نمود داشت. شما اگر به خاطر بیاورید سال‌های قبل را که ایران مدعی الحاق بحرین به ایران بود بعد یک مرتبه در حدود سال‌های ۴۹ - ۴۸ (حدود ۷۰) یک مرتبه ورق برگشت ایران اعلام کرد که بحرین جزیره متروکه و دور افتاده‌ای است، مسئله مهمی نیست و به اصطلاح برای اینکه آن احساسات ناسیونالیستی را که یک مرتبه دامن زده بود از طرف دیگر جبران کرده باشد در طرح جدیدی که داشتند بحرین را تا حدی به اصطلاح جزیره مخروبه و خالی از سکنه‌ای معرفی می‌کردند و بعد طرح رای‌گیری و الی آخر که خیلی خوب مشخص بود جریان از چه قرار است. یعنی در واقع آمریکاییان توانسته بودند بدین ترتیب و با این نقشه‌اولا جای پای انگلیسی‌ها را جارو کنند و ثانيا با چنگ انداختن بر روی منابع عظیم نفت بحرین که نه البته زیرزمینی‌اش بلکه زیردریای‌اش یعنی نفت فلات قاره وجود داشت، منافع دراز مدت اقتصادی‌شان را تامین بکند و این البته در بهترین شکلش همان بود که اجرا کردند. بعد اشغال جزایر بود و بعد هم تقویت ناوگان‌های ایران. بعد صحبت و سر و صدا در مورد پایگاه‌های آمریکایی یعنی پایگاه‌های مشترک آمریکا و انگلیس در جزایر دیه‌گوگارسیا در اقیانوس هند و اینکه آمریکا و غرب اعلام کردند که نفوذ و قدرت بلوک شرق در

این منطقه زیاد است و باید ما با آن مقابله کنیم. از همین جا بود که ایران دست به خرید سلاح‌های هنگفتی از آمریکا زد. از این طرف جریان نفت سیل‌آسا به سوی غرب روان بود و از آن طرف پول‌ها و حاصل زحمات کار مردم، پول مردم و خون مردم که می‌رفت و میلیاردها دلار سلاح آورده می‌شد، میزان سلاحی که در عرض این سه سال اخیر خرید شده مطابق دقیق‌ترین آماري که در دست است در سال گذشته نزدیک به چهار میلیارد دلار حدودا سلاح خرید شده، بیشتر از ۲۵ میلیارد تومان، شما در نظر بگیرید که یک ایرانی، یک ایرانی که بگذریم از همان سهم درآمد سرانه‌ای که در واقع رقم گول‌زننده‌ای است و همه می‌دانند که تنها نشان‌دهنده شدت استثمار گروه معدودی از اکثریت عظیم مردم است، شما این را در نظر بگیرید که یک ایرانی که شاید درآمدش در سال واقعا بیشتر از ۱۵۰۰ یا ۱۳۰۰ تومان نمی‌رسد در سال باید فقط حدود ۱۰۰۰ تومان، خوب دقت کنید، سالیانه باید فقط ۱۰۰۰ تومان سهم بدهد برای تسلیح ایران. یعنی این کمترین چیزی است که ما محاسبه می‌کنیم. ۱۰۰۰ تومان برای یک ایرانی، و یک خانواده پنج نفره در ایران در سال ۵۰۰۰ تومان برای تسلیحات ایران خرج می‌کند. بله این از همان موقعی بود که این اقدامات در کنار هم صورت می‌گرفت. گفتیم زمینه مادی‌اش را شرایط مساعد

رشد اقتصادی سرمایه‌داری در ایران فراهم می‌ساخت. چیزی نگذشت که ایران تبدیل به همان چماق سرکوبی شد که از آن انتظار می‌رفت. حالا بنابراین تعجب‌آور نیست که شما امروز در چهار گوشه این منطقه دست نیروهای امپریالیستی را ببینید که از آستین رژیم ایران بیرون می‌آید. از آن طرف در ظفار، خلق قهرمان ظفار، خلقی که در زیر شدیدترین فشارهای ارتجاعی و استعمار قرار دارد، و دارد مردانه می‌جنگد؛ نیروهای مرتجع ایران به سرکوب آنها بلند شدند؛ از آن طرف در بلوچستان چیزی که همواره خواستند آن را بپوشانند، قیام مردمی را سرکوب می‌کنند. قیام مردمی که تنها با نان خشک زندگی می‌کنند، در کوهستان‌ها در دست‌شان تفنگی است، در انبارشان مقداری آرد. با یک مشت مردمی که سال‌های سال در زیر فشار رنج و فقر خرد شدند ولی اکنون به پا خاسته‌اند، توسط رژیم ایران سرکوب می‌شوند. از آن طرف در نظر بگیرید در کردستان، چه کردستان ایران و چه کردستان عراق، دخالت ایران و شرکت فعال ارتش ایران در جریان برخوردهای داخلی عراق با مدارک غیرقابل انکار تایید می‌شود. ارتش ایران در پشت جبهه مشغول سازمان دادن نیروهای شورشی کرد عراق است. از یک طرف بین نیروهای کرد اختلاف می‌اندازد و مانع وحدت آنها می‌شود، نیروهای کرد ایران را از نیروهای کرد در مناطق دیگر جدا

می‌کند.

توجه کنید که خود شاه خیلی وقیحانه مطرح می‌کند که ما تحمل نمی‌کنیم هیچگونه اقدامی و هیچگونه حرکتی را. منظورش حرکت مبارزه‌جویانه مردم است. نه فقط در داخل مرزهای ایران بلکه در ماورای مرزهای ایران نیز تحمل نمی‌کنیم، یعنی مطرح می‌کند اگر در بلوچستان پاکستان اتفاقی بیافتد و یا اگر جنگ دیگری در شبه‌قاره هند اتفاق بیافتد و یا هر حرکت دیگری در داخل خلیج اتفاق بیافتد، یعنی در هر نقطه به شعاع صدها کیلومتر از مرزهای ایران اتفاق بیافتد، رژیم خونخوار ایران اعلام می‌کند که ما مسئولیم و باید دخالت نظامی کنیم و نمی‌توانیم تحمل کنیم که مردم محروم و تحت ستم کشورهای ارتجاعی این منطقه دست به مبارزه بزنند و بخواهند حق خودشان را بگیرند. بخواهند از این فلاکت بیرون بیایند. بخواهند آزاد زندگی کنند. رژیم ایران نمی‌تواند تحمل کند. شاه نه تنها آزادی مردم ما را، بلکه آزادی خلق‌های منطقه را هم نمی‌تواند ببیند. جالب اینجاست که رژیم ایران حتی اعلام می‌کند که چه از ما درخواست شود و چه درخواست نشود، اگر حتی در آن سوی مرزهای ما در یک کشور دیگر اتفاقی بیافتد، حتی اگر از ما درخواست نشود ما دخالت نظامی می‌کنیم. ببینید این حرف را حتی فاشیست‌های زمان هیتلر

هم نمی‌زدند، این است ماهیت توسعه‌طلبی رژیم ایران، ماهیت تجاوزکارانه رژیم ایران. این است نقشی که به‌عنوان ژاندارم منطقه از طرف امپریالیزم به عهده گرفته و البته این نقش، این نقش ژاندارمی منطقه، این ماهیت تجاوزگرانه و توسعه‌طلبانه رژیم ایران، منهای آن شرایط مساعدی که سرمایه‌داری ایران از نظر رشد پیدا کرده، البته امکان‌پذیر نمی‌بود. سرمایه‌داری ایران وابستگی ارگانیک بسیار وسیعی با سرمایه‌داری آمریکا پیدا کرده، کافی است شما به این رقم توجه کنید که هم‌اکنون در ایران نزدیک به، یعنی دقیقاً بیشتر از ۱۴۰۰ شرکت آمریکایی، شرکت صرفاً آمریکایی (والاً آمریکایی‌ها در خیلی از شرکت‌ها سهم دارند) در ایران وجود دارد. ۱۴۰۰ شرکت آمریکایی! کافی است، به این مسئله توجه کنید که روابط نظامی تسلیحاتی ارتش ایران تماماً، [بیشترین] درصد از بودجه تسلیحاتی سلاح‌های ایران که قیمت آن بالغ بر چهار میلیارد دلار در سال می‌شود فقط از طرف آمریکا تامین می‌شود و این مبادله صرفاً با آمریکا صورت می‌گیرد. ایران در سال ۱۹۷۳ عمده‌ترین خریدار سلاح از آمریکا بوده است. آنوقت همینطور در نظر بگیرید که این سرمایه‌داری که هم‌اکنون یک رابطه ارگانیک وسیع با سرمایه‌داری آمریکا پی‌دا کرده، با درآمد هنگفتی که از راه حراج میلیون‌ها میلیون تن نفت این مردم به دست می‌آورد

[می‌چرخد]، وقتی می‌گوییم حراج واقعا حراج است، ما ماهیت این‌های و هوی مربوط به بالا بردن قیمت نفت و مسائل مربوط به آن را قبلا گفته‌ایم، در جزوه‌هایی که به همین منظور تهیه کرده‌ایم، نشان داده ایم می‌توانید مراجعه کنید به آن جزوه^(۴۳)، از درآمدهای حراج این میلیون‌ها میلیون تن نفت و ثروت این مردم، این مردمی که هنوز در خانه‌هایشان شب‌ها پهن می‌سوزانند، توانسته رشد عظیمی را به دست بیاورد. توانسته فربه‌تر بشود و توانسته سودهای کلان‌تری را به جیب بزند و توانسته در پشت سر خود یک سیستم سرکوب پلیسی در داخل و یک سیستم سرکوب نظامی در خارج از کشور به وجود آورد. پس، از یک طرف در جواب سؤال شما که پرسیدید نقش جدید ایران در منطقه، نقش توسعه‌طلبانه ایران در منطقه چه معنایی می‌دهد و خطوط اساسی‌اش چیست؟ ما از یک طرف تغییر سیاست امپریالیزم را در منطقه مورد بررسی قرار دادیم و به‌طور مختصر نشان دادیم که چگونه این سیاست به یک پایگاه جدید در منطقه، پایگاه جدید سرکوب در منطقه محتاج بود و از طرف دیگر نشان دادیم که سرمایه‌داری ایران، طبقه حاکم ایران، با امکانات وسیعی که از نظر انسانی و منابع در اختیار داشت چگونه می‌توانست این پایگاه را در اختیار سرمایه‌داری قرار

۴۳ - احتضار امپراطوری دلار و توطئه‌های امپریالیستی آمریکا

بدهد و چگونه این توسعه‌طلبی و همین تجاوزکاری باز هم در رابطه با نیاز همین سرمایه‌داری همین رژیم می‌توانست قرار بگیرد و چگونه برای او سودآور بود.

س: شما گفتید که درآمد سرانه مردم ایران حداکثر ۱۳۰۰ تومان است، در حالی که رژیم ایران این درآمد را بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ دلار حتی اخیراً ۱۰۰۰ دلار یعنی بیش از ۷۰۰۰ تومان ذکر می‌کند. شما این تفاوت را چگونه توجیه می‌کنید؟

ج: ببینید این درآمد سرانه همیشه موضوع کهنه‌ای بوده که سرمایه‌داری خواسته همیشه به وسیله آن مردم را فریب دهد و تحمیق‌شان کند. در حالیکه اتفاقاً مردم چیزهایی را که با زندگی و حیات مادی‌شان سر و کار داشته باشد خیلی خوب می‌فهمند. شما توجه کنید که ما در یک کشور سرمایه‌داری زندگی می‌کنیم که دارای اختلاف عظیم طبقاتی است، یعنی فاصله بین مردم فقیر آن، که اکثریت قاطع را تشکیل می‌دهند با مشتی سرمایه‌دار که از حاصل بهره‌کشی همین مردم هر روز فربه و فربه‌تر می‌شوند، تفاوت اینها از زمین تا آسمان است. تفاوت درآمدشان، تفاوت ثروتشان، و اینکه ما در سیستمی زندگی می‌کنیم که این تفاوت روز به روز، واقعا روز به روز به‌طور سرسام‌آوری

بیشتر می‌شود. یعنی در نظر بگیرید فاصله سطح زندگی و ثروت و تفاوت استفاده از نعمات زندگی و رفاه در مثلا ۱۰-۱۵ سال پیش بین یک خانواده دهقانی، بین یک کارگر شهری و ثروتمندترین آدم‌هایی که در آن موقع بودند و از همه چیز استفاده می‌بردند، یعنی طبقه حاکمه در آن موقع، فئودال‌های بزرگ و عناصر وابسته به آنها یا حتی ثروتمندان شهری. ببینید فاصله سطح برخورداری از نعمات زندگی در آن موقع را مقایسه کنید با وضع زندگی مردم ما و طبقه سرمایه‌دار فعلی ایران. یک طرف مواجه می‌شوید با میلیون‌ها مردمی که در شدیدترین شرایط بدوی و شرایط ابتدایی بین مرگ و زندگی دست و پا می‌زنند، صبح تا شب می‌دوند و عرق می‌ریزند، زحمت می‌کشند و لحظه‌ای را حتی نمی‌توانند به استراحت بپردازند، در تمام این مدت کار می‌کنند، خودشان، زنشان و بچه‌هایشان و بعد آخر شب که به خانه می‌آیند واقعا یک لقمه نانی هم ندارند که بخورند. شما حساب کنید توی همین ماه‌های اخیر که هستیم، توی همین ماه‌های اخیر در کرمانشاه و در دشت مغان که یک وقتی انبار گندم ایران بود، بلوچستان و سیستان اینها هر کدامشان به تنهایی می‌توانستند انبار گندم ایران باشند، قیمت نان لااقل دو برابر شده، در بعضی از شهرهای بزرگ دولت مجبور شد گندم از خارج وارد کند، شما در نظر بگیرید که در یک

خانواده ۵ - ۶ نفری که فقط بخواهند نان خالی بخورند و هیچ چیز دیگری نخورند، اینها باید در روز چقدر پول نان بدهند؟ حالا مخارج گرم کردن بچه‌ها در زمستان، مسائل بهداشتی، مرضی، بدبختی، هزار و یک چیز دیگر را شما به حساب نیاورید، اینکه توی مخروبه‌ها زندگی بکند یا اینکه توی کثافت و زیالهدانی زندگی بکند مطرح نیست، اصلا ما نمی‌خواهیم صحبت کنیم. اینکه فقط شکمش سیر شود، آن هم فقط با نان خالی. این یک طرف قضیه، طرف دیگر اینکه شما فقط توجه کنید به حساب‌های سر به فلک کشیده آقایان سرمایه‌دارها توی بانک‌ها و تند و تند بانک‌هایی که با سرمایه‌های ۴۰۰ میلیون تومان، ۸۰۰ میلیون تومان دارند ترتیبش را می‌دهند. آن هم با چهار یا پنج سرمایه‌دار و یا دو یا سه سرمایه‌دار. توجه کنید به زندگی آنها به کاخ‌های سر به فلک کشیده‌شان، کاخ‌های سبز و سفید و نمی‌دانم رنگ‌های گوناگون آنها، شب‌نشینی‌ها و تفریح‌ها و ولخرجی‌های شبانه‌شان. با اینها محاسبه کنید. ما یک محاسبه‌ای داشتیم اخیرا در مورد یک شرکت ساختمانی. صاحب این شرکت ساختمانی شاید شنیده باشید مهندس معین، توی شرکت “آوج” یک سرمایه‌دار است. سرمایه‌دار بزرگی به آن معنی نیست. مطابق محاسبه ما مخارج ماهانه این خانواده، این

خانواده‌ای که همراه با مهندس جفرودی^(۴۴) و علم^(۴۵) به دربار متصل هستند و کلاً یک بانندی را تشکیل می‌دهند که مناقصه‌های ۱۰۰ میلیون تومان به بالا را عمدتاً به آنها می‌دهند. اگر کمتر از ۱۰۰ میلیون تومان باشد اینها مناقصه را قبول نمی‌کنند. بله مخارج ماهیانه این خانواده برابر با درآمد ۸۰۰ کارگر است. یعنی ۸۰۰ کارگر اگر هر یکی‌شان ۵ نفر عائله داشته باشد، یعنی اینها درآمد ۴ هزار نفر را در یک ماه، چند نفری خرج می‌کنند. حالا به رقمی که گفتیم توجه کنید. بنابراین اگر بگوییم درآمد سرانه ۱۴۰۰ تومان است می‌بینیم که این در سال باید حدود ۷ هزار تومان درآمد داشته باشد یعنی در ماه به عبارتی ۶۵۰ تومان، ولی این ۶۵۰ تومان را یک خانواده ۵ نفری توی شهر هم حتی ندارد، چه رسد به اکثریت عظیم مردم ما که الان در روستاها زندگی می‌کنند. ۶۵۰ تومان الان درآمد یک خرده‌بورژوازی

۴۴ - کاظم جفرودی، نماینده‌ی رشت در دوره‌های هجدهم تا بیستم مجلس شورای ملی، بعد از دوره‌ی بیستم مجلس، به عنوان سناتور وارد مجلس سنا شد و رییس فراکسیون پارلمانی حزب مردم در این مجلس بود. او به رغم تلاش‌هایی که برای انتقال آرام قدرت از شاپور بختیار به مهدی بازرگان انجام داده بود، بعد از سرنگونی حکومت پهلوی از ایران گریخت و در پاریس درگذشت.

۴۵ - اسدالله علم، نخست‌وزیر سابق و وزیر دربار حکومت پهلوی از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۶. او یکی از متنفذترین شخصیت‌های دوران حکمرانی خاندان پهلوی بود. در دوران نخست‌وزیری او از جمله لایحه‌ی مصونیت حقوقی مستشاران نظامی آمریکا به مجلس فرستاده شد و او شخصاً دستور سرکوب شورش سال ۴۲ را صادر کرد. در تیر ماه ۵۶ برای معالجه‌ی سرطان به فرانسه رفت. او در ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ درگذشت.

شهری است، آن هم حداکثر یک خانواده پنج نفری که در شهر زندگی می‌کند. پس اگر شما می‌بینید که رژیم ایران اعلام می‌کند که درآمد سرانه به هزار دلار رسیده است، فردا هم شاید اعلام کند به ۱۵۰۰ دلار. اگر [در] عوض روزانه نزدیک به ۶ میلیون بشکه تبدیل شود به هفت میلیون بشکه، خوب معلوم است که درآمد سرانه را هم اعلام می‌کنند به ۳ هزار دلار. مسئله‌ای نیست، مسئله این است که توزیع این درآمدها چگونه صورت می‌گیرد. یعنی میلیاردها دلار پول نفت و میلیاردها تومان محصول کار این مردم که تولید می‌شود در سال، اینها چگونه توزیع می‌شود. این مسئله مهمی است. شما این را در نظر بگیرید والا شما تمام این درآمدها را بیاورید جمع کنید و تقسیم کنید بین ۳۰ میلیون آدم. خُب طبیعی است که ممکن است به هر کدامشان در عالم خیال احتمالا حتی ده هزار تومان هم برسد. ولی این فقط در عالم خیال است. حال بیاییم زندگی واقعی را، زندگی یک کارگر بینیم، در زندگی یک کارمند جزء بینیم، عالم واقعی را بیایم توی زندگی یک معلم ساده بینیم، توی یک روستایی بینیم، بینیم یک کارگر به‌ازای ده ساعت کار طاقت‌فرسا در پشت دستگاه چقدر حقوق می‌گیرد. محاسبه کنیم آیا مزد این فرد در رابطه با مخارجی که دارد چه اندازه است. یک کارگر صنعتی حداکثر مزدی که در

ابتدای ورود به کارخانه در ایران می‌تواند داشته باشد از ده - پانزده تومان بیشتر نیست. این مهم نیست که این کارگر چند تا بچه دارد و زن داشته باشد یا نداشته باشد و مخارج جای دیگر را متحمل می‌شود. مهم این است که او در ازای کار روزانه ۱۵ تومان، یعنی پانزده تا یک تومانی می‌گیرد. فکر کنید که این مسئله‌ای است که شما می‌توانید آن را در تمام کارخانه‌های ایران ببینید. تازه بعد از مدت چندین سال سابقه کار این ۱۵ تومان حداکثر ممکن است تبدیل شود به ۱۸ - ۱۷ تومان و یک کارگر که لاقط حدود هفت سال یا ده سال کار صنعتی کرده است حداکثر مزدش می‌رسد به ۲۰ تومان. حالا شما حساب کنید یک کارگر زن و بچه دارد که ۵ نفر هستند، او مخارج کرایه خانه دارد، غذا دارد، بیماری دارد، گرما و سرما دارد و هزار و یک جور بدبختی دیگر دارد و او باید با ماهی ۴۵۰ تومان که تازه حالا ممکن است هزار چیز دیگر هم ارزش کم بشود که ما فعلا به آن کار نداریم، زندگی بکند آن هم با مخارج سرسام‌آور شهر که برای یک تاکسی سوار شدن، یک ماشین سوار شدن باید کلی وقت [و] انرژی بگذارند. بگذریم در دهات که می‌توانند بوسیله بعضی از محصولاتشان کفایت بعضی از نیازهای خود را بکنند. در مورد کارگران در ایران شاهد وضع فجیعی هستیم. شما حساب کنید یک کارگر ایرانی، یک کارگر متعهد، یک کارگر که عهده‌دار مخارج سه - چهار نفر از اعضای خانواده‌اش

است، یعنی کم کم‌اش را حساب کنید، این جز با شانزده ساعت کارکردن حتی نمی‌تواند شکم زن و بچه‌اش را سیر کند، آن هم به زور، یک اطاق به اصطلاح صاف و ساده شما بخواهید توی تهران اجاره کنید، حداقل اجاره‌اش ۳۰۰ تومان در ماه است. حالا شما خودتان دیگر حدیث مفصل بخوانید از این مجمل. وضع کارمندان نیز به همین شکل، یک خرده بالا و پایین، وضع کسبه‌های جزء بدتر می‌شود. به‌خصوص بورژوازی و سرمایه‌داری بزرگ هر روز فشارش را به آنها بیشتر می‌کند. کفاش‌ها، مسگرها و تولیدات کوچک همه زیر فشار بورژوازی وابسته و بورژوازی بزرگ خرد می‌شوند. حال جالب اینجاست که سرمایه‌داری مثل اینکه تفضلی هم می‌کند. نخست وزیر در یک نطق خویش می‌گوید اگر بیکار هستید بیایید کارگر شوید. بله، معلوم است که کارگر شدن به نفع شماست، خُب، حالا ببینیم این وضع کارگر، آن هم وضع مهندس معین و آن هم وضع مهندس جعفرودی. حالا اینها تازه سرمایه‌دارهای کوچکش هستند. شما حساب کنید وضع عَلم، اقبال^(۴۶) و شریف‌امامی‌ها^(۴۷). دار و دستهٔ دربار و

۴۶ - منوچهر اقبال، از رجال عصر پهلوی که یک دوره نخست‌وزیر بود و در ده کابینه مختلف به عنوان وزیر بهداشتی، فرهنگ، راه، دربار و کشور حضور داشت. او هم‌چنین در دوره‌ای رییس دانشگاه تهران و مدیرعامل شرکت ملی نفت بود. در دوران او بود که ساواک تشکیل شد. اقبال در ۴ آذر ۱۳۵۶ در اثر سکته درگذشت.

۴۷ - جعفر شریف‌امامی، دو دوره نخست‌وزیر ایران در دوران حکومت پهلوی و رئیس مجلس سنا به مدت ۱۵ سال بود. او نقش مهمی در کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت محمد مصدق داشت. شریف‌امامی بعد از سرنگونی

خیامی‌ها^(۴۸) و رضایی‌ها^(۴۹) و لاجوردی‌ها^(۵۰)، دار و دسته آنها که یک عمر است دارند خون مردم ما را می‌مکند. شما حساب کنید ثروت اینها چقدر است. هر کدامشان هیچ احتیاجی ندارند که شما منتظر آمار و اسناد رسمی باشید. توی همین روزنامه‌های معمولی، توی همین کیهان در مدت همین شش ماه اخیر ورق بزنید ببینید که چند تا بانک، چند موسسه با چه سرمایه‌هایی که تازه به اصطلاح سرمایه‌های رسمی‌شان است، نه آن سرمایه‌ای که واقعا دارند. سرمایه‌شان را کمتر اعلام می‌کنند که کمتر مالیات بدهند و از این جهت هم سر مردم کلاه می‌گذارند. خب، با این وضعیتی که در مقابل‌تان می‌بینید که توده‌های عظیمی از مردم ما در فقر و رنج به سر می‌برند و یک کارگر که همان‌طور که برایتان گفتم بعد از ۸ ساعت، ۹ ساعت کار ۱۵ تومان حقوق می‌گیرد و یک سرمایه‌دار بعد از مدتی میلیون‌ها

حکومت پهلوی به انگلستان گریخت، چندی بعد به آمریکا رفت و در خرداد ۷۸ در نیویورک درگذشت.

۴۸ - احمد و محمود خیامی، موسسان کارخانه‌ی ایران ناسیونال و سرمایه‌داران معروف دوران پهلوی بودند. محمود خیامی هم‌چنین فروشگاه‌های زنجیره‌ای کوروش و بانک صنعت و معدن را نیز تاسیس کرده است.

۴۹ - علی و محمود رضایی، بنیان‌گذاران گروه صنعتی شهریار و بانک شهریار بودند که شرکت نورد را نیز در اختیار داشتند. علی رضایی عضو اتاق بازرگانی تهران و نماینده دوره‌ی هفتم مجلس سنا نیز بود.

۵۰ - خانواده‌ی لاجوردی از بزرگترین سرمایه‌داران دوران پهلوی بودند. آنها بیش از ۸۰ شرکت و کارخانه در شهرهای مختلف ایران داشتند و از آن جمله گروه صنعتی بهشهر به آنان تعلق داشت.

تومان ثروت می‌اندوزد، آیا می‌توانید شما بُهتان محاسبه فریب‌کارانه درآمد سرانه را مد نظر قرار بدهید و بگویید که بله درآمدها، درآمد کل و یا تولید کل را بیاییم تقسیم کنیم به کل جمعیت ایران و بعد درآمد هر کدام را حساب کنیم. واقعا در اینجا باید بپرسیم، ما اینجا می‌پرسیم که این سرمایه‌ها، این درآمدهای مشتی سرمایه‌دار زالوصفت، اینها محصول کار کی است، مال کیه؟ علتش را ما باید بفهمیم، ما می‌خواهیم این مسئله را روشن کنیم، چرا اکثریت عظیم مردم ما در فقر و رنج به‌سر می‌برند و بین مرگ و زندگی به‌سر می‌برند. هر روزی از زندگی برایشان مرگ تدریجی است، بچه‌شان باید روی دستشان و جلوی چشم‌شان از بیماری دست و پا بزند، آنوقت یک عده هم اینطور زندگی کنند، توی کاخ زندگی کنند یک روز اینجا باشند، یک روز پاریس روز بعد لندن یا نیویورک. برای خود هواپیمای اختصاصی داشته باشند، کشتی داشته باشند، کشتی تفریحی داشته باشند، جزیره داشته باشند. اینها مال چه کسی است؟ آیا با این وضع اختلاف طبقاتی ما می‌توانیم و اصلا این درست است که بیاییم درآمد سرانه را ماخذی بگیریم برای میزان رفاه مردم ایران؟ این فریب است. مال خود رژیم است. رژیم ایران خودش خوب می‌داند، این را هم تازه خوب می‌فهمد که مردم می‌فهمند. این چیزی است که مردم آن را با پوست و گوشت خود لمس

می‌کنند. بنابراین حتی دیگر احتیاجی نیست که برایشان توضیح دهیم، چون لمس می‌کنند، جلو چشم‌شان می‌بینند و چیزی نیست که دیگر نشود مثل خیلی چیزهای دیگر که قبلاً بحث کردیم آن را پوشاند.

س: شما از شرایط دیکتاتوری و خفقان پلیس ایران شمای وحشتناکی ترسیم کردید. حال این سؤال پیش می‌آید که بدین ترتیب و در این شرایط وحشتناک خونین پلیسی چگونه می‌توانید خودتان را حفظ کنید و فعالیت سیاسی‌تان را رشد دهید؟

ج: ببینید، وقتی که ما صحبت از شرایط دیکتاتوری پلیسی ایران می‌کنیم، این سوءتفاهم نشود. منظور ما این نیست که یک چیز خارق‌العاده‌ای است، یک چیز مستقل از جریان‌ات تاریخی و یا یک چیز متافیزیکی است و یا یک چیز جدا از همان ماهیت سرمایه‌داری وابسته ایران در اینجا وجود دارد. نه. دیکتاتوری، خشونت، سرکوب، اینها جزء لاینفک‌های اعمال قدرت از طرف یک طبقه استثمارگر است، و اینطور هم نیست که مثلاً فقط در ایران این دیکتاتوری موجود بوده و هست. شما مثلاً در نظر بگیرید که دیکتاتوری پلیسی تزاریسم آن هم مثلاً در حدود ۸۰ - ۷۰ سال پیش خیلی معروف بود و در حد خودش در آن

زمان متناسب با رشد نیروهای مبارز همان زمان خیلی شدید بود. بله الان دیکتاتوری پلیسی ایران هم شاید خیلی شدیدتر از دیکتاتوری پلیسی تزاریسم است و این را باید در رابطه با رشد نیروهای مبارزش دید و با تجربیاتی که الان مبارزین در دست دارند، تجربه‌ای که ۷۰ سال، ۸۰ سال مبارزه تحت چارچوب‌های علمی، تحت رهنمودهای علمی صورت گرفته و در مقابل‌شان هست، خُب متقابلا هم دشمن نیز پیچیده‌تر شده است، دشمن هم به همان نسبت که رو به اضمحلال می‌رود، رو به مرگ می‌رود، مقاومت‌اش نیز بیشتر شده است. این مقاومت نیز ناشی از همان احتضار است، مرگ است. شما ببینید که در شیلی چه کار کردند، شوخی نبود در عرض یک روز ۲۰ هزار نفر را از لبه تیغ گذراندند، یا در همین ایران، یا در ویتنام اینها همه تظاهرات گوناگون و بارز یک پدیده است. سرکوبی که در ویتنام جریان داشت و بمبارانی که حتی یک گیاه روینده‌ای را روی زمین باقی نمی‌گذاشت، آن سرکوب خونین که روزها و روزها همه چیز را و هر جنبنده‌ای را در هانوی نابود می‌کرد. بعدش هم توی فلسطین می‌بینیم، توی ظفار هم می‌بینیم و با چه وضعی هم می‌بینیم. خُب، آنچه نیروهای آمریکایی می‌کردند، اینجا یک دست‌نشانده‌اش توی ظفار می‌کند یا در داخل خود ایران. سرکوبی که می‌کنند، اینها همه جزء ذات بورژوازی

است، این دیکتاتوری یک چیز عجیب و خارق‌العاده‌ای هم نیست. وقتی می‌گوییم که چیز عجیب و خارق‌العاده‌ای نیست، منظور ما آن نیست که آن ویژگی‌هایش فراموش شود. یعنی شدتش و یا تاریخچه‌اش یا خوی درندگی‌اش، یا همه اینها، نه اصلاً اینها در نظرمان نیست. مورد نظرمان این است که در عین حال همین سیستم دیکتاتوری و سرمایه‌داری است که دارای خلل‌ها و تضادها و تناقضات عمیقی در درون خودش است که آن را ضربه‌پذیرش می‌سازد. این قابل اهمیت است، یعنی یک سیستم تمام و کمال و ضربه‌ناپذیر نیست. اینطور نیست که بی‌عیب و نقص باشد، همیشه قدرت قهار داشته باشد، همیشه قدرت سرکوب داشته باشد. کما اینکه دیدیم توی منطقه نمی‌توانست باشد و نبود. حتی ارباب‌های از اینها خیلی بزرگتر هم نتوانستند باشند. مردم ویتنام را ببینید. شما حساب کنید بیش از نیم میلیون سرباز آمریکایی با تمام آن تجهیزات‌شان، تکنولوژی‌شان، اشعه لیزرشان، سلاح‌های مرگبار جدیدشان و همه آن چیزهایی که ما دیدیم. دیدیم که چگونه در مقابل یک مردم، یک مردم ظاهراً سر و پابره‌نه و گرسنه به زانو درآمدند و پوزه‌اشان به خاک مالیده شد و چنان به خاک افتاد که آثارش بعد دامنگیر خود آنها، چه به صورت تورم و چه به صورت بحران‌های اجتماعی در داخل آمریکا خواهد ماند و هزار

مصیبت‌های دیگر که سرمایه‌داری در این [قضیه] پیدا کرد. به خوبی نشان داده می‌شود که سرمایه‌داری علی‌رغم همه خشونت‌اش و علی‌رغم همه درنده‌خویی‌اش باز ضربه‌پذیر است و باز هم خلل و فرج‌های بسیار زیادی در درون سیستم‌اش موجود است، از درون پوسیده است. این سیستم کهنه است، این سیستم ارتجاعی است، نمی‌تواند خلق‌ها را بسیج کند، او نمی‌تواند به نیروهای نو و رشدیابنده تاریخ و اجتماع تکیه کند. او نمی‌تواند نیروهای توده‌ها را در پشت سرش داشته باشد و لاجرم باید نابود شود و لاجرم باید ضربه بپذیرد و ضربه هم می‌پذیرد. کما اینکه ما داریم به او ضربه می‌زنیم. از آن طرف ... این تصور نادرست برای بعضی‌ها پیش آمده که یک چریک را، یک مبارز انقلابی را یک سازمان مخفی را، اینها را یک غول‌هایی تصور می‌کنند. برای آنها افسانه می‌سازند. فکر می‌کنند مبارزه با سیستم موجود فقط در انحصار این‌هاست و اینها موجودات فوق‌انسانی هستند. نه. همین آدم‌های معمولی، همین برادرهای شما، همین پسرهای شما، همین خواهرهای شما، همین‌ها، با همه نقاط قوت‌شان، با همه اشکال و ایراداتی که دارند، همین‌ها قضیه را درک کرده‌اند و شروع کرده‌اند. وظیفه‌شان را درک کرده‌اند. برای اجرای وظیفه‌شان و برای پاسخ به ندایی که تاریخ آنها را به

خودشان فرا می‌خوانند، و وظایفی که مردم در مقابل چنین افرادی که درک کرده‌اند قرار می‌دهد، آنها بپا خاسته‌اند. علیه یک چنین سیستمی بپا خاسته‌اند. خُب معلوم است، بی‌تجربگی‌هایی دارند و ضعف‌هایی دارند. ضربه می‌خورند. رژیم ضعف‌ها و بی‌تجربگی‌ها و پوسیدگی‌های درونی دارد و ضربه می‌خورد. مهم این است که ما، به‌عنوان یک سازمان سیاسی که حرکت آگاهانه‌ای را می‌خواهد در جامعه به‌وجود بیاورد، می‌خواهد حرکات خودبخودی که در جامعه هست، سمت دهد، سازمان بدهد، موظف هستیم این پدیده موجود را یعنی جامعه‌مان را با تمام مسائلش مورد بررسی قرار بدهیم تا قانونمندی‌های آن را بیرون آوریم. رژیم ایران هم، دیکتاتوری‌اش، پلیس‌اش، پلیس سیاسی‌اش، ارتش‌اش و سرکوب‌اش همه اینها پدیده‌هایی هستند که قابل بررسی هستند و باید آنها را شناخت. وقتی شناخته شدند، قوانین مقابله با آنها درمی‌آید و آن وقت می‌توان با آنها مبارزه کرد. البته اینطور هم نیست که بنشینیم گوشه‌خانه و بگوییم خُب، باید آنها را شناخت و جامعه را باید شناخت، بعد بلند شد! نه! شناخت و تغییر و همه اینها روشن است، در جریان خود عمل به وجود می‌آید. همان اندازه که شناختی،

باید شروع کرد. بدین ترتیب ما می‌توانیم با پلیس مقابله کنیم. البته نمی‌گوییم ما ضربه نمی‌خوریم، ما ضربه می‌خوریم، مسلم است، ولی سعی می‌کنیم از این ضربات مان درس بگیریم. از شکست‌های مان درس بگیریم، می‌توانیم جمع‌بندی کنیم، یکی از وظایف ما اتفاقاً همین است یعنی جمع‌بندی همین مسائل است، تحلیل همین مسائل است. به‌خصوص مسائل تاکتیکی. امروزه خیلی از گروه‌های کوچک هستند، خیلی از مبارزین ما هستند که در این زمینه‌ها، در زمینه‌های تاکتیکی بی‌تجربگی‌هایی دارند. ما یکی از وظایف مان این است که این مسائل را در اختیار آنها بگذاریم تا آن حدی که قدرت داریم. تا آن حدی که می‌توانیم نه تنها آگاهی سیاسی مردم را بلکه آگاهی تشکیلاتی مردم را و گروه‌ها را بالا ببریم. برای همین منظور مثلاً ما اخیراً یک جزوه‌ای تحت عنوان ”سازماندهی و تاکتیک‌ها“^(۵۱) چاپ کرده‌ایم. از رادیو^(۵۲) هم خواننده

۵۱- “سازماندهی و تاکتیک‌ها”، تابستان ۱۳۵۳

<http://peykar.org/PeykarArchive/Mojahedin/Sazmandehi-Va-Taktikha.pdf>

۵۲- رادیوی مشترک سازمان‌های جبهه ملی ایران در خاور میانه و سازمان مجاهدین خلق ایران که از سال ۵۲ با امکانات بیشتری روی موج متوسط هم شنیده می‌شد. این برنامه ابتدا یک ساعته بود و “رادیو میهن پرستان” نام داشت. با بهبود روابط بین ایران و عراق و تغییر شرایط، نام آن به “رادیو سروش” تغییر کرد. در این رادیو تجارب انقلابیون آمریکای لاتین و برخی آثار تئوریک از لنین و دیگران خوانده می‌شد.

شد. از کارهایی از همین قبیل راجع به شیوه‌های ساواک، راجع به شیوه‌های بازجویی، اینها پخش شده، مردم دیگر الان خیلی از این نظر سطح آگاهی‌شان بالا آمده، بنابراین می‌بینید که این خود تعادلی است. یک رابطه به اصطلاح دیالکتیکی موجود است، بین قدرت رژیم، بین شدت سرکوب و قهرش با قهر انقلابی توده مردم و پیچیدگی سازمان درونی جنبش، این یک رابطه دیالکتیکی دارد. یعنی هر چه دشمن پیچیده‌تر شود متقابلاً جنبش هم مجبور است پیچیده‌تر شود و مجبور است قوانین‌اش را ارتقا دهد، مجبور است ضعف‌هایش را از بین ببرد. این است که ما هیچ‌وقت ناامید نیستیم، از مبارزه با چنین سیستمی نه تنها ناامید نیستیم بلکه بسیار هم امیدواریم، چون همین دیکتاتوری و همین سرکوب اتفاقاً درست همان عاملی است که حرکت اجتماعی را خیلی سریع می‌کند. خیلی زود اتحاد به وجود می‌آورد بین نیروهای خلق، خیلی مبارزین را به هم نزدیک می‌کند. ما از این موضوع اتفاقاً خوشحال هستیم. یعنی از نظر ما این شرایط سخت نه تنها بد نیست بلکه بسیار هم خوب است، چون لااقل خیلی می‌تواند به ما استحکام بدهد و می‌تواند اصالت ببخشد. اینها چیزهای کمی نیست، خیلی از جنبش‌ها بودند، شرایط آسانی در اختیارشان بود.

این جنبش‌ها در ابتدا رشد کردند اما این رشد هماهنگ و همه جانبه نبود، در یک مرحله که قضیه سخت‌تر شد جنبش حتی ممکن بود نتواند به حرکت خودش ادامه دهد و به شکست بیانجامد. نمونه‌اش جنبش دهقانان فلیپین را مثال می‌آورم که بیش از یک میلیون دهقان بسیج شدند و به انقلاب پیوستند ولی انقلاب شکست خورد. اما به عکس وقتی شرایط در ابتدا پیچیده باشد و سخت باشد و این شرایط پیچیده و سخت عمدتاً در شکل تمرکز و دیکتاتوری بورژوازی تجلی می‌کند، یعنی عالی‌ترین شکل قهر سرمایه‌داری. همین دیکتاتوری بورژوازی است که ما باز هم عالی‌ترین شکل‌اش را در ایران می‌بینیم. در اینجا جنبش اگر بتواند آن مرحله ابتدایی را سالم طی کند، هر چند هم کند طی کند و هر چند هم حرکتش بطئی باشد ولی این حیات رشدیابنده جنبش، حتی می‌گوییم خیلی کند هم باشد، در آینده امکانات عظیمی از رشد سریع و امکانات بسیاری از نظر قدرت یافتن و رسیدن به سایر هدف‌هایش دارد. مهم این است که این جنبش بتواند آن مرحله ابتدایی‌اش را در شرایط سخت طی بکند. اگر بتواند این مرحله را طی کند یعنی خودش را توانسته باشد تطبیق بدهد. ببینید یک قاعده طبیعی هم هست، اصلاً آن موجودی می‌تواند تکامل پیدا کند و آن موجودی تکامل یافته‌تر است و می‌تواند بقا داشته باشد

و حق بقا دارد که بتواند خودش را با شرایط سخت تطبیق دهد. شرایط [او] را منکوب نکند و بر شرایط فائق شود و البته بله، در ابتدا خیلی رشدش کم است و خیلی حرکت ضعیف است، خیلی سرعت کند است ولی وجود دارد و مهم وجودش است. امروز جنبش ایران وجود دارد، این مسئله قابل اهمیتی است. رژیم دیگر چه کار می‌خواهد بکند، بالاتر از سیاهی که دیگر رنگی نیست، می‌خواهد حکومت نظامی بکند، خب بکند، دیگر بالاتر از این چیزی که الان اعمال می‌کند، چه چیزی هست؟ مگر فکر می‌کنید که این مسئله دیگر فرق می‌کند به حال ما؟ دیگر از گشت‌های خیابانی‌اش بگیری، اینکه هر کس را می‌ریزند خانه‌اش می‌گیرند، اینکه بدون هیچ‌گونه ضابطه و قانونی هر کسی را که دستگیر می‌کنند زیر شکنجه‌های طولانی قرار می‌دهند، یک روز، دو روز زیر شکنجه بدون حساب و کتاب و در واقع شما الان فکر کنید که در ایران ما با یک حکومت نظامی نامرئی روبرو هستیم. از این شهر می‌خواهی بروی آن شهر حکومت نظامی است. وسط راه می‌گیرندت هزار جور سؤال و جواب، هزار تا مسئله دیگر، [با] کوچک‌ترین سوءظنی دستگیر می‌شوی، یعنی اینها مسئله‌ای نیست که شما فکر کنید. حتی ما فکر می‌کردیم که اگر در یک سیستم نیمه‌دمکراتیک هم بودیم اینها به‌وجود نمی‌آمد در آینده.

منتها ما در ایران یک‌باره با همه اینها روبرو شدیم. اگر از یک شرایطی، بورژوازی به مرور همگام با رشد مبارزین شروع می‌کرد به اعمال خشونت، و شدت سرکوبش را بالا می‌برد ایران از همان ابتدا شدت سرکوبش را به منتهی رسانید و اینکه ما می‌گوییم این شرایط سخت نه تنها برای ما بد نیست بلکه برای ما خوب است، از این نظر می‌گوییم. واقعا این به ما اجازه می‌دهد که ما ارگان‌های خود را پیچیده‌تر کنیم. برای حرکت‌های بعدی دشمن از پیش آمادگی داشته باشیم. در حالیکه در یک شرایط مساعد، در یک شرایط مثلاً لیبرالی یا نیمه‌لیبرالی، مثل مثلاً بعضی از کشورهای آمریکای لاتین، ابتدا ممکن است رشد زیادی فراهم کنند، اما به همان نسبت آن سازمان در شرایطی که با یک قهر جدید و سرکوب شدیدتر روبرو شود مسلماً باید ارگان‌هایش را از نو سازمان دهد و پیچیده‌تر کند و ممکن است توی این جریان و خیلی چیزهای دیگر ضربه بخورد. توی ایران دیگر کاری نمانده است که نکرده باشند. گفتیم می‌خواهند ارتش را وارد کارزار شهری بکنند، یعنی در واقع فرقی نمی‌کند. ما مسئله برایمان روشن است. یعنی مسئله این است که باید، یعنی از نظر کلی باید حسابش را بکنیم که کرده‌ایم. به هرحال خاطرتان هست حدود سال ۷۱ یعنی سال ۵۰ در ترکیه، انقلابیون آنجا با جریان مشابهی روبرو شدند، یعنی

حکومت ترکیه یک باره دست به حکومت نظامی زد. می‌دانید که شرایط ترکیه با اینجا خیلی فرق دارد، یک شرایط نیمه‌دمکراتیک است در هرحال، این مسئله برای مبارزین آنجا کاملاً غیرمترقبه بود. خُب، یکسری هم ضربه خوردند. یک تعدادی از سازمان‌هایشان ضربه دید. عناصری از آنها دستگیر شدند. ولی جالب اینجاست که در خاطر آمد که برایتان بگویم از میان تمام مبارزینی که در ترکیه دستگیر شدند حتی یک نفر هم اعدام نشد، یک نفر هم محکوم به اعدام نگردید، مدت‌ها در پارلمان‌شان بحث بود، [در باره] آن انقلابی معروف ”دنیز گزمیش“^(۵۳) که آیا او را اعدام بکنیم یا نکنیم الی آخر. در ایران اصلاً بدون سروصدا، بدون اینکه اصلاً کسی خبردار شود، یک دفعه ردیفی ۲۰ تا، ۱۵ تا، ۳۰ تا را می‌بندند به رگبار مسلسل. خُب در آنجا ممکن بود بدرد بخورد ولی در اینجا چی؟! در اینجا ما از روز اول، از ابتدا با چنین قضیه‌ای روبرو بودیم و برای همین است که ما می‌گوییم شرایط سخت برای ما خوب است. رشد ما را اول کند می‌کند ولی اگر بتوانیم بقا داشته باشیم که امروز داریم و امروز می‌بینیم که جنبش سرپایش ایستاده و بقا دارد. خُب، آن موقع می‌شود خیلی امیدوارتر بود به آینده

۵۳- (۲۸ فوریه ۱۹۴۷ - ۶ مه ۱۹۷۲)، انقلابی و فعال سیاسی مارکسیست لنینیست اهل ترکیه در دههٔ ۱۹۶۰ بود، وی یکی از اعضای بنیانگذار ارتش آزادیبخش خلق ترکیه بود و در سال ۱۹۷۲ اعدام شد.

جنبش، و آنچه که از نظر ما اهمیت دارد، آینده است. این آینده است که در مقابل سرمایه‌داری ایران چشم‌انداز تاریکی را قرار داده، چشم‌اندازی پر از تضادها و پر از بحران‌ها و پر از مقاومت‌های توده‌ای مردم که الان ما داریم نمونه‌هایی از آنها را می‌بینیم، و برای ما چشم‌اندازهای روشن، افق‌های روشن از پیروزی و از موفقیت گشوده است.

س: الان که وقت مصاحبه به پایان می‌رسد، از اینکه ما را در جریان بسیاری از مسائل قرار دادید و وقت خودتان را در اختیار ما قرار دادید خیلی تشکر می‌کنم. در پایان آیا شما پیامی برای جنبش‌های منطقه و نیروهای مترقی جهان دارید؟

ج: شما به خوبی می‌دانید که خلق ما و دیگر خلق‌های منطقه، نیروهای مبارز ایران و دیگر نیروهای مبارز منطقه همگی تحت ستم یک امپریالیزم و در مقابل یک دشمن مشترک قرار داریم. این دشمن مشترک امپریالیزم آمریکاست، امپریالیزم جهانی که در راس آن امپریالیزم آمریکا قرار دارد و این خلق، این خلق‌ها، خلق‌های مبارز ایران هستند، خلق‌های کرد و بلوچ و عرب که سال‌هاست مبارزه‌شان ادامه دارد. خلق‌های مبارز عرب به‌ویژه در ظفار و فلسطین هستند، خلق قهرمان ترکیه است که آغاز مبارزه‌اش را می‌بینیم و نیروهایی

که، انقلابیونی که پیشتازان این خلق‌ها هستند و همه اینها تحت یک سلطه در زیر ستم یک دشمن مشترک قرار دارند. طبیعی است که در چنین شرایطی زمینه‌های مساعد و شرایط مادی اتحاد این نیروها، این خلق‌ها، اتحاد این نیروهای انقلابی منطقه کاملاً فراهم است. ما شاهد آن هستیم که نیروهای مبارز هر روز امکان می‌یابند که در روابط جدیدتری از همکاری و تبادل نظر و پشتیبانی یکدیگر وارد شوند، ما به سهم خودمان از هرگونه اقدامی در جهت این اتحاد استقبال می‌کنیم. با تمام وجود دست تمام نیروهای انقلابی منطقه را می‌فشاریم و از مبارزه‌شان پشتیبانی می‌کنیم، به هر نحو ممکن پشتیبانی می‌کنیم، ما یک تن واحد هستیم، بین خلق‌ها هیچ مرزی نیست، بین آن فلسطینی که سالیان دراز زیر سلطه صهیونیسم و سرکوب امپریالیزم قرار داشته و آن ایرانی که باز هم سالیان دراز زیر سلطه همین دشمن رنج برده، و باز هیچ فرقی نیست بین همین ایرانی و آن مرد ترک زحمتکش که سایه امپریالیزم را دائماً بر روی سرش دیده، و آن دهقان بلوچ و کرد و عرب که قرن‌ها و قرن‌هاست استعمار می‌شود و استثمار می‌شود. هیچ فرقی بین این نیروها و بین خلق‌ها موجود نیست. از طرف دیگر ما با شور و شوق به اقدامات نیروهای مترقی سایر کشورها، و حتی در کشورهای اروپایی نگاه می‌کنیم، اقدامات آنها را ستایش می‌کنیم، از اقدامات

آنها پشتیبانی می‌کنیم. سازمان‌های مترقی که هم‌اکنون موجودند، اینها سهم بسزایی در شناساندن ماهیت امپریالیزم دارند. سهم بسزایی در افشای ماهیت رژیم‌های دست‌نشانده دارند. در افشای جنایاتی که در این کشورها بر مردم روا داشته می‌شود نقش مهمی را ایفا می‌کنند. ما از اقدامات مترقیانه کنفدراسیون دانشجویان مقیم خارج و دیگر نیروهای مترقی ایرانی خارج کشور پشتیبانی می‌کنیم و از آنها دعوت می‌کنیم هر چه بیشتر جنایات رژیم حاکم ایران را افشا کنند، هدف‌های انقلابیون و مبارزین را توضیح بدهند و تشریح کنند. ما می‌خواهیم از این سازمان‌ها که وظایف خودشان را دست‌کم نگیرند. آنها وظایف مهمی به عهده دارند. درست است که جبهه اصلی مبارزه، در داخل خود ایران است، اما جبهه خارج می‌تواند کمک فراوانی به این خط مقدم جبهه بنماید. نباید این مسئله را نادیده گرفت. همین‌طور ما از سازمان‌های بین‌المللی دیگر، سازمان‌های مترقی مثل کمیته بین‌المللی حقوق بشر و کمیته حمایت از زندانیان سیاسی ایران و سازمان عفو بین‌الملل و سازمان حقوق‌دانان دموکرات و غیره دعوت می‌کنیم که بیشتر به مسائل داخلی ایران و جنایاتی که رژیم حاکم بر ایران برقرار کرده و اجرا می‌کند توجه کنند. ما از اقدامات آنها هم پشتیبانی می‌کنیم، بیایند از زندان‌های ایران بازدید کنند، افکار عمومی جهان را به

درون سینه مجرد هست از درون برآمده هست از یک سینه
 گفته هست از یک سینه در تمامی هست، این نیز از خلق و اسبج
 گفته. این نیز از یک سینه بوده نیز در زود زود به آفتاب و شعله
 درشت سینه نیز با زوده ها را داشته باشد و لا حرم با این نیز بود
 و لا حرم با این نیز به پذیرد و خیزد هم می پذیرد. گمانه ما را هم پذیرد
 فریغ. از این طرف ما از سینه زود دست برابر بعضی ما سینه کرده
 که یک حریف را که سینه از انسانی را که سینه سینه از انسانی
 یک حریفان تصور کنید، برایشان انسانه سینه نیز می کشند
 ما زود ما سینه مجرد نقطه را بخار انسانیست و انسانی مجردات نیز
 انسانی هست. نه هر یک از همه سینه، سینه را در هر طرف سینه
 سینه سینه سینه سینه. سینه ما، با همه نقاط منتشان با همه اشکال
 ایراد آنکه بکنند سینه ما، انسانی یک کردند تصدیق را در این سینه
 کردند. و خطه شان را در یک کردند، برابر اجزا و خطه شان را برای
 ما سینه سینه که تاریخ کرنا انجمن شان فرا سخنانند. و دو طاق که مردود سینه
 حین زود در یک سینه که اند زود سینه سینه با خواسته اند. علمیه
 حین سینه با خواسته اند. خوب معدم است. تجربه سینه دارند
 و صفیون دارند به خواسته سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 و در سینه که در درون سینه و در سینه سینه سینه سینه سینه
 یک سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
 را که سینه در جامعه مجرد با زود و سینه سینه سینه سینه

... این تصور نادرست برای بعضی‌ها پیش آمده که یک پریک را، یک مبارز
 انقلابی را، یک سازمان مافی را، اینها را یک غول‌هایی تصور می‌کنند. برای
 آنها انسانه می‌سازند. فکر می‌کنند مبارزه با سیستم موجود فقط در انحصار
 این‌هاست و اینها موجودات فوق‌انسانی هستند. نه همین آدم‌های
 معمولی، همین برادرهای شما، همین پسرهای شما، همین خواهرهای
 شما، همین‌ها، با همه نقاط قوت‌شان، با همه اشکال و ایراداتی که دارند،

سفر بنیم. بزودن کرامت این قصر و بنا درست برای بعضی ها پیش آمده که یک جزک
راه یک جاذبه انقلابی را یک ساله منجر به آنها را یک عمو برای تصویر می کشد برای

آن بنا است که چهارده نگر می کشد. سازمان باسیستم موجود فقط در امور است
در این مدت در وقتش هستند. نه این آدمهای معرفی این برادرهای شما همین

خواهرهای شما همین ها با همه تفاوت شان با همه اشکال و ایرادیکه دارند همین
تصویر را یک درک کرده و بعد از این چه شدیم کرده. و بعد شان را درک کرده برای اجرای

وظیفه شان در برای پاسخ به آنی که تاریخ آنها را خودش فرای خوانده و وظیفه ای که مردم
در مقابل چنین افرادی که کرده اند قرار می دهد. آنجا می خاسته اند علی بن عباس

سختی می خاسته اند خوب است. بی تجربه گیانی دارند و مسئولی دارند
فرسی خوانده و در مسئولی تجربه گیانی. برای کوی ادبی دارد و خبر می رود.

اینکه ما سران یک سازمان یکسازیم که می توانیم آگاهانه ای را که می خواهد
در جاده وجود یا دردی خواهد که حرکات خودی که در جاده هست سمت دهد

سازمان همه در خلف هستیم این پدیده در حوزة علمی این جا مدان را تمام است
مردم را می قرار می دهیم تا آنقدر برای آنرا بزرگ آوریم. در تمام ایران هم در یکا فوری

پیشی - بیسی بیسی انگلی - انگلی - هر اینها پدیده هائی هستند که قابل برای
هستند و این آمار است. وقتی می کشی و وقتی می کشی نه می توانی

همین ها قضیه را درک کرده اند و شروع کرده اند. وظیفه شان را درک کرده اند.

برای اجرای وظیفه شان و برای پاسخ به ندایی که تاریخ آنها را به خودش فری
می خواند. و وظیفی که مردم در مقابل چنین افرادی که درک کرده اند قرار
می دهد. آنها بپا خاسته اند. علیه یک چنین سیستمی بپا خاسته اند. فُت
معلوم است، بی تجربه گی هائی دارند و ضعف هائی دارند. ضربه می خورند...

این حقایق آشنا کنند، خفقانی که در ایران وجود دارد، برای خلق‌های دیگر جهان توضیح دهند. مردم دیگر جهان را روشن کنند. اینها وظایف کمی نیستند. من در پایان می‌توانم با الهام از انقلابی بزرگ “چه گوارا” بگویم: “رفقا و برادران، ما همه تحت سلطه یک امپریالیزم و در مقابل یک دشمن قرار داریم. دشمنی که امروزه در ویتنام کشتار می‌کند، در فلسطین کشتار می‌کند، همان دشمن ما است. بیایید یک، دو، سه، ... چند ویتنام دیگر بپا کنیم.”

پایان

اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۱۵

درباره: فرار مجاهدین از زندان (۱)

“اذا جاء نصرالله والفتح و رأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا“. هنگامی که یاری خدا و خورشید پیروزی نمایان شد، خواهی دید که خلق‌ها چگونه دسته دسته به راه حق رو می‌کنند. (قرآن، سوره نصر)

هموطنان عزیز و مبارز

شامگاه روز جمعه ۱۴ اردیبهشت دو تن از انقلابیون اسیر، برادر مجاهد محمدتقی شهرام و رفیق مبارز حسین عزتی توانستند با شرکت و همکاری بی‌دریغ یکی از فرزندان برومند و شجاع خلق ایران، ستوان یکم امیرحسین احمدیان افسر شهربانی، طبق یک نقشه دقیق و فوق‌العاده جالب از تبعیدگاه و زندان مغول، زندان شهرستان ساری، فرار کنند. انقلابیون مذکور در جریان هجوم وحشیانه پلیس به نیروهای مبارز و کشتار و شکنجه انقلابیون در شهریور ۱۳۵۰ همراه صدها تن دیگر به اسارت مزدوران شاه درآمدند. اما اکنون برادر مجاهد ما همراه این افسر دلیر و آزاده، پیروزمند و سالم

۱ - نشریه باختر امروز شماره ۴۷، آبان ۱۳۵۲

<http://peykar.org/Niruhaye-Digar/bakhtare-emrooz/bakhtare-emrooz-47.pdf>

با مقادیر متناهی سلاح و مهمات و مدارک اطلاعاتی از دشمن به صفوف برادران مجاهدش پیوسته است.

این عملیات در دو قسمت شروع و خاتمه یافت. قسمت اول از ساعت ۲۲ و ۳۰ دقیقه جمعه ۱۴ اردیبهشت در زندان مرکزی ساری شروع گردید و طبق یک نقشه کاملاً دقیق و متهورانه، کلیه مأمورین مسلح زندان خلع سلاح شده و با دستگیری ۱۴ مأمور نگهبان، زندان در اشغال انقلابیون درآمد و قسمت اول این عملیات با خروج از زندان و قطع شبکه ارتباطی زندان با شهربانی کل در ساعت یک و سی دقیقه بامداد ۱۵ اردیبهشت پایان یافت.

در قسمت دوم انقلابیون توانستند با از میان بردن کلیه آثار و علامات و با ایجاد رد پاهای اغفال کننده برای دشمن و تعویض اتومبیل خود در ساعت شش و ده دقیقه صبح همین روز به سلامت به تهران رسیده و اندکی بعد در پناهگاه‌های خود جای بگیرند.

دشمن که از دقت عمل و هوشیاری انقلابیون و ضربه‌ای که از درون صفوف خود توسط این افسر شجاع خورده بود و گیج و وحشت زده شده بود، به تلاش مذبحانه‌ای دست زد و با بسیج کلیه نیروهای ارتش محل و ژاندارمری و پلیس و ساواک و آگاهی، کوشید که ردپایی از انقلابیون فراری بدست آورد. اما کافیست همین قدر گفته

شود که حتی اتومبیلی که در صبح همان روز یعنی شنبه ۱۵ اردیبهشت، در خیابان خورشید و بخصوص در همان محلی که شهید مهدی رضایی، مجاهد ۱۹ ساله یکی از افسران ساواک را به هلاکت رسانده رها شده بود، بعد از چهار روز کشف گردید. در حالی که به فرمان مقامات پست و بی شرم دربار و ارتش و شهربانی و ساواک، می‌بایستی ظرف دو روز پیگیری این افسر خائن به شاه و اربابانش و خدمت‌گزار واقعی و شجاع خلق ستمدیده‌اش بدست جلاد سپرده شود تا حتماً و بزودی تیرباران گردد و مقامات ضدامنیتی ادعا کنند که با دستگاه اهریمنی شاه نمی‌توان درافتاد. اما این بار هم مثل دفعات گذشته این آرزو در دلشان خشکید. در این عملیات انقلابیون تعداد ۲۰ قبضه سلاح کمری از نوع «اسپرینگ فیلد» آمریکایی و ۹۰۰ تیر فشنگ ۳۸٪ اینچ که دشمن بخصوص برای کشتار فرزندان انقلابی خلق، قویترین آن را از اربابان آمریکایی‌اش تحویل گرفته بود و یک دستگاه بیسیم ساخت متجاوزان اسرائیلی و مقادیری غل و زنجیر مخصوص بستن دست و پای اسرا و مقادیری مدارک اطلاعاتی دشمن به نفع نیروهای انقلابی مصادره کردند.

عملیات پیروزمندانه انقلابیون در ساری، رعشه بر اندام جنایتکار شاه افکنده است. این عملیات بار دیگر تصمیم و اراده خلل‌ناپذیر خلق و پیشگامانش را در ادامه

مبارزه تا پیروزی نهایی بر علیه امپریالیزم آمریکا و انگلیس و صهیونیسم و رژیم سلطنتی پلید و فاسد ایران نشان می‌دهد. نتایج درخشانی که این پیروزی به‌طور خلاصه به همراه داشته است چنین است:

الف - دو تن از انقلابیون با انبوهی تجربه آزاد شدند و هر یک به صفوف برادران انقلابی مسلح خود پیوستند.

ب - پیوند افسر دلیر و آزادیخواه پلیس ستوان یکم احمدیان به صفوف مجاهدین خلق نشان می‌دهد که:

۱ - انقلاب مسلحانه و حق‌طلبانه خلق ما جبهه نوینی در قلب دشمن، ارتش و نیروهای مسلح دولتی علیه رژیم خونخوار شاه و اربابان آمریکایی و انگلیسی‌اش باز کرده است.

۲ - در اثر اوجگیری عملیات انقلابی و با روشن شدن ماهیت جنایتکارانه و خائنانه رژیم شاه، تضادها و تناقضات داخلی دشمن رو به رشد بوده و سازمان درونی دشمن به علت ماهیت ضدانقلابی و پوسیدگی ذاتی رو به تلاشی می‌رود و بی‌اعتمادی و ترس به شدت بر دشمن حاکم شده است.

۳ - این عمل چراغ راهنما و نقطه حرکتی است برای کلیه افراد شریف و آزادیخواه نیروهای مسلح که به نقش جنایتکارانه و ضدانسانی پلیس و ارتش در حمایت از منافع

غارتگران خارجی آگاهی کامل یافته‌اند و بنا به شرافت انسانی و علاقه به آزادی میهن، همواره در جستجوی وسیله برای مبارزه علیه رژیم خائن و آدمکش شاه‌اند. پیوستن این افسر آزادیخواه نشان داد که نیروهای مسلح قادرند چه ضربات هولناکی بر پیکر رژیم وارد سازند و متقابلاً چه خدمتی به جنبش آزادیبخش خلق خویش بنمایند.

۴- جا گرفتن این افسر شریف در کنار ما به عنوان یک برادر مجاهد نشان داد که علیرغم همه تبلیغات اهریمنی رژیم هیچ‌گونه دشمنی بین فرزندان انقلابی خلق با برادرانشان در ارتش و سایر نیروهای مسلح رژیم یعنی سربازان، پاسبانان، درجه‌داران و افسران که همه خود در زیر ستم و سلطه امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی در معرض توهین و پایمال شدن شرافت انسانی قرار گرفته‌اند، وجود ندارد و تمام توطئه‌های خونین دشمن به تشویق افسران و درجه‌داران شریف ارتش و شهربانی در کشتن خواهران و برادران انقلابیشان که جان خود را در راه آزادی و استقلال مردم ستم‌دیده گذاشته‌اند بی‌اثر خواهد ماند.

عمل این [افسر] آزادیخواه و وطن‌پرست نشان داد که همه تلاش‌های دشمن در ایجاد دشمنی و برادرکشی بین فرزندان انقلابی خلق و افسران و درجه‌داران شریف به شکست انجامیده است. همچنین نشان داد که مبارزه ما تنها

علیه امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی و صهیونیستی و دست‌نشانندگان قاتل و منفور آنها - دربار و طبقه حاکمه فاسد و در رأس همه اینها شاه جنایتکار - است و همه تلاش‌های شیادان جنایتکار رژیم که سعی دارند وانمود کنند که گویا ما با افراد ستمدیده و شریف نیروهای مسلح از افسر و درجه‌دار و پاسبان و سرباز که بوسیله همین رژیم تحت خفت‌آورترین شرایط به بردگی همین رژیم نوکران بیگانه کشیده شده‌اند، سر جنگ داریم. ما از ابتدا نیز اعلام کرده‌ایم که تنها سینه‌ای را سوراخ می‌کنیم که سینه برادران انقلابی و خلق ستمدیده ما را نشانه رفته و سوراخ می‌کند و تنها مغزی را متلاشی می‌کنیم که دائماً در اندیشه کشتار و استثمار خلق ما می‌باشد.

۵- این عمل همچنین پوچ بودن کلیه ادعاهای رژیم زبون و دروغ‌پرداز را در زمینه جادویی نشان دادن دستگاه‌های اطلاعاتی و ضداطلاعاتی ساواک و شهربانی، برملا ساخت زیرا که فرار تحت شدیدترین سیستم‌های پلیسی و در میان انبوهی از همین عناصر اطلاعاتی و در مدت چهار ماه تدارک با پیروزی کامل به انجام رسید.

۶- مصادره مقادیر متناهی اسلحه و مهمات از دشمن به نفع نیروهای انقلابی يك پیروزی نظامی چشمگیر بود که دشمن را به هراس انداخته و ضربات روانی - نظامی

بزرگی بر او وارد ساخته است. متقابلاً این سلاح‌ها قدرت آتش ما را افزایش داده و اراده ما را بر پیروزی بر دشمن توان می‌بخشد. اینکه ما امروز با همان اسلحه دشمن، با خود او می‌جنگیم، مرحله نوینی است در جنگ روانی با دشمن. دشمن که همواره به قدرت سلاح‌های خویش می‌نازد و خلق را می‌ترساند، امروز باید از قدرت سلاح‌های خودش در دست انقلابیون در هراس باشد.

افسران، درجه‌داران و سربازان شریف و آزاده ایرانی؛ دشمن قصد دارد با فریفتن شما به وسیله وعده و وعیدهای ننگین با پول، با درجه، با خانه و به بهای کشتن شخصیت و عزت نفس و حیثیت انسانی شما، دستتان را به خون خواهران و برادران انقلابیتان آغشته سازد یعنی به خون کسانی که در زیر سیاه‌ترین دیکتاتوری‌های مزدوران بیگانه بر علیه استبداد و سلطه آنان می‌جنگند.

برادران شرافتمند، در مقابل توطئه‌های ناجوانمردانه رژیم آدمکش و مزدور شاه مقاومت کنید و راه افتخارآمیزی که ستوان احمدیان، افسر شجاع پلیس گشود ادامه دهید و با کمک - هرچند کوچک - به برادران انقلابی و مسلح خود در ساختمان عظیم جامعه آزاد و فارغ از رنج بردگی و بهره‌کشی و جامعه مستقل و سرافراز ایران شرکت کنید. خلق ما هرگز

خاطره خدمتگزاران صادق و شجاع خود را از یاد نخواهد برد. این آخرین پیامی است که مجاهد دلیر ستوان احمدیان خطاب به افسران و درجه‌داران شرافتمند و آزادیخواه در دفتر یادداشت زندان نوشت:

«می‌دانم راهی که من انتخاب کرده‌ام آینده‌اش مرگ است اما من می‌روم و این لباس ننگین را ترك می‌گویم تا دیگر گرسنگان گرسنه نمانند.»

دروود خلق ایران به مجاهد دلیر امیرحسین احمدیان که ننگ پلیس شاه بودن را تحمل نکرد. گرامی باد خاطره افسران و درجه‌داران شهید ارتش که به خاطر میهن‌پرستی بدست شاه خائن تیرباران شدند. برافراشته باد پرچم مقاومت در مقابل دیکتاتوری شاه و غارت و تجاوز امپریالیزم آمریکا و انگلیس و صهیونیسم در ایران.

مجاهدین خلق ایران، اردیبهشت ۱۳۵۲



محمدتقی شهرام

(۱۷/۰۹/۱۳۲۶ - ۰۲/۰۵/۱۳۵۹)

۱۳۲۶ - ۱۷ آذر تولد

۱۳۴۴ - فارغ التحصیل دبیرستان هدف در رشته ریاضی و ورود
به دانشگاه

۱۳۴۸ - لیسانس ریاضی با رتبه شاگرد اول در دانشگاه تهران
۱۳۴۸ - عضویت در گروهی که بعدها سازمان مجاهدین خلق
ایران نام گرفت، تحت مسئولیت از جمله علی باکری و سعید
محسن

۱۳۵۰ - فوق لیسانس ریاضی با رتبه شاگرد اول

۱۳۵۰ - دستگیری

۱۳۵۰ - محکومیت به هفت سال زندان و سپس در دادگاه
تجدید نظر ۱۰ سال زندان

۱۳۵۱ - به همراه حسین عزتی کمره‌ای (گروه ستاره سرخ) به
زندان ساری تبعید شد

۱۳۵۲ - ۱۴ اردیبهشت، فرار از زندان ساری و پیوستن مجدد
به سازمان مجاهدین خلق ایران، به همراهی رفیق حسین عزتی

کمره‌ای و رفیق امیر حسین احمدیان، افسر سابق زندان

۱۳۵۴ - انتشار بیانیهٔ اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان
مجاهدین خلق ایران

۱۳۵۸ - ۱۱ تیرماه تقی شهرام در خیابان کارگر جنوبی دستگیر

و در پی بیش از یک سال حبس انفرادی در زندان‌های مخفی و شکنجه و آزار و پس از یک خیمه شب بازی چهار روزه به نام دادگاه به اعدام محکوم شد.^{*}

۱۳۵۹- در سحرگاه روز دوم مرداد جلادان جمهوری اسلامی رفیق تقی شهرام را تیرباران کردند

*- نک به بخشی از یادداشت‌های رفیق شهرام در این دوره زندان در: "دفترهای زندان، یادداشت‌ها و تأملات در زندان‌های جمهوری اسلامی ایران"، انتشارات اندیشه و پیکار، مهر ماه ۱۳۹۰ (اوت ۲۰۱۱)



فهرست انتشارات اندیشه و پیکار

(یا در همکاری با ناشران دیگر)

- ۱- رفرم یا انقلاب؟: ارزنگ رحیم زاده. آذر ۱۳۶۱.
- ۲- حماسه پیکارگران شهید در سمیده دم اعدام. دی ۱۳۶۱.
- ۳- کمیته کردستان در افت و ... افت. نوامبر ۱۹۸۴. (جزوه).
- ۴- حمایت از انقلاب ملی فلسطین و حق تعیین سرنوشت و استقلال آن. ژوئن ۱۹۸۵ (جزوه).
- ۵- از آرمانی که می جوشد: یادداشت‌های روزانه زندان از محسن فاضل، همراه با اسامی، عکس و پیام‌های شهدای پیکار... ۱۳۶۴.
- ۶- از بن بست آقای رجوی تا فداکاری آقای ابریشمچی: ملاحظاتی چند حول اطلاعیه جدید دفتر سیاسی مجاهدین. پوران بازرگان - تراب حق‌شناس، ۱۳۶۴.
- ۷- بازنده: داستانی از دستگیری، شکنجه و تسلیم قاسم عابدینی. نویسنده؟ خرداد ۱۳۶۴.

[تا اینجا به نام هواداران سابق سازمان پیکار منتشر شده است]

* * * * *

- ۸- سقوط بهای نفت و چشم انداز اوضاع اقتصادی جمهوری اسلامی ایران. دی ۱۳۶۵ (جزوه).
- ۹- گاهنامه "اندیشه و پیکار" شماره های ۱، ۲، ۳، ۴ از آبان ۱۳۶۶ تا آذر ۱۳۷۲.
- ۱۰- برگزیده‌ای از صد شماره نشریه محرمانه داخلی رژیم در هشت دفتر (اسنادی در افشای رژیم از زبان خودش) از فروردین

۱۳۶۸ تا دی ۱۳۷۰.

۱۱ - فلسفه و مارکسیسم: فلسفه، سیاست، ایدئولوژی و... اثر لویی آلتوسر، ترجمه ناصر اعتمادی. خرداد ۱۳۷۴.

۱۲ - دلها و دست‌ها در جنگ و صلح: گزارش سفری به السالوادور. بهرام قدیمی. ۱۹۹۴

۱۳ - سلمان رشدی و حقیقت در ادبیات: صادق جلال العظم ترجمه تراب حق‌شناس، انتشارات سنبله، هامبورگ. آذر ۱۳۷۸.

۱۴ - همکاری در تهیه زیرنویس فارسی و انتشار DVD فیلم مستند "نویسندگان مرزها، سفری به فلسطین" اثر سمیر عبدالله و خوزه راینس، توسط "خانه هنر و ادبیات" گوتنبرگ (سوئد).

۱۵ - یادداشت‌های زندان محسن فاضل. ترجمه به آلمانی ۱۹۹۱.

Aufzeichnungen aus dem Gefängnis, Mohsen Fasel

۱۶ - کنگره بین‌المللی مارکس: مارکسیسم پس از صد سال، کارنامه انتقادی و دورنمای آینده. به اهتمام و ویراستاری تراب حق‌شناس و حبیب ساعی. در سه جلد. جلد یک ۱۹۹۶ و جلد دو ۱۹۹۸ و جلد سه ۲۰۰۲. و یک سی دی حاوی هر سه جلد.

۱۷ - مسئله زن در برخی مدونات چپ: از نهضت مشروطه تا عصر رضا خان: هما ناطق، برگرفته از ماهنامه "زمان نو شماره ۱" تایپ مجدد و تکثیر. مارس ۱۹۹۹ (۳۶ ص).

۱۸ - پس از مانهاتان: چهار روشنفکر مارکسیست و بحث در باره سوء قصدهای ۱۱ سپتامبر. میزگرد با شرکت سمیر امین، ایوبنو، ایزابل مونال و ژرژ لابیگا. اداره کننده بحث رمی هره را. نوامبر ۲۰۰۱. (جزوه).

۱۹ - ابوجهاد از رهبران بزرگ انقلاب فلسطین و دوستدار انقلاب

- ۵: احساس و خاطره‌ای از تراب‌حق‌شناس. آوریل ۱۹۸۸ (جزوه).
- ۲۰ - به مناسبت جلسه بحث حول بحران: جای خالی بحران. خرداد ۱۳۸۵. (جزوه).
- ۲۱ - نبردی نابرابر. گزارشی از هفت سال زندان، ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸. نویسنده: نیما پرورش. ۱۳۷۴.

۲۲ - What Happened to Us in 1998? A Chapter of the Report on Seven Years Imprisonment in Iran.
By Nima Parvareh, 1995

- ۲۳ - چند نگاه کوتاه به حوادث سیاسی ایران: جنگ جناح‌ها و گفت‌وگوها و مقالاتی دیگر از تراب‌حق‌شناس. آگوست ۲۰۰۰. (جزوه).
- ۲۴ - حکایت‌های آنتونیوی پیر: معاون فرمانده شورشی مارکوس. ترجمه بهرام قدیمی. ژانویه ۲۰۰۱.
- ۲۵ - شکوه انقضا و تنهایی یک ملت: ۲۰ مقاله در حمایت از آرمان فلسطین نوشته استادان و روشنفکران فرانسوی. گزینش و ویراستاری: تراب‌حق‌شناس و حبیب ساعی. بهمن ۱۳۷۹ - فوریه ۲۰۰۱.
- ۲۶ - آرشیو کامل نشریه پیکار در پانزده CD، شامل ۱۲۷ شماره نشریه هفتگی پیکار، ۳۶ ضمیمه، تقویم سال ۱۳۶۰ و مجموعه سرودهای "به یاد قیام". ۲۰۰۱.
- ۲۷ - با فلسطین در روزهای سختی: گفتارها و کردارهایی چند. به کوشش تراب‌حق‌شناس. آوریل ۲۰۰۲. (جزوه).
- ۲۸ - کارل مارکس و بازگشت او: نمایشنامه تاریخی در یک پرده. اثر هوارد زین. ترجمه تراب‌حق‌شناس و حبیب ساعی. چاپ اول فوریه ۲۰۰۵.
- ۲۹ - در محاصره (شعر): محمود درویش. ترجمه تراب‌حق‌شناس.

ناشر آلفابت ماکزیما (استکهلم) و خانه هنر و ادبیات گوتنبرگ.
چاپ ۱۳۸۵ - ۲۰۰۶.

۳۰ - وضعیت زن در سنت و در تحول اسلام: منصور فهمی با مقدمه
محمد حربی. ترجمه تراب حق‌شناس و حبیب ساعی. آوریل ۲۰۰۷.

۳۱ - در بزرگداشت پوران بازرگان: (چند مقاله) آگوست ۲۰۰۷. (جزوه).

۳۲ - لوئیز میشل: یک عمر سرشار از مبارزه: انجمن دوستداران کمون
پاریس ۱۸۷۱. ترجمه و انتشار به فارسی ۲۰۰۸. (جزوه).

۳۳ - چهل مقاله از یهودی تباران ضد استعمار فلسطین با صدها
امضاء: به اهتمام تراب حق‌شناس و حبیب ساعی، ناشر مجله آرش -

پاریس. چاپ اول تیر ۱۳۸۹ - ژوئیه ۲۰۱۰.

۳۴ - آتش و کلام: تاریخچه‌ای از ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی:
نوشته گلوریا مونیوز رامیرز، ترجمه بهرام قدیمی ۲۰۱۰.

۳۵ - فایل های صوتی: دور اول گفت و گوهای درونی بین دو
سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران در

سال ۱۳۵۴. سپتامبر ۲۰۱۰

۳۶ - هشت فایل صوتی: گفت و گو بین سازمان مجاهدین خلق
ایران و گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در

تابستان ۱۳۵۶ - ۲۰۱۱

۳۷ - فایل های صوتی: دور دوم گفت و گوهای درونی بین دو
سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران در

سال ۱۳۵۶. ۲۰۱۱

۳۸ - دفترهای زندان. یادداشت‌ها و تأملات در زندان‌های
جمهوری اسلامی ایران: محمد تقی شهرام. مرداد ۱۳۹۰ = اوت ۲۰۱۱.

- ۳۹- پیکرها بر خاک، ایده‌ها بر پا: چند سخن از پوران بازرگان به مناسبت پنجمین سالگرد درگذشت او. مارس ۲۰۱۲ = اسفند ۱۳۹۰.
- ۴۰- تجربه فعالیت سیاسی در تشکل دانشجویان مبارز و نگاهی به جنبش دانشجویی دهه ۱۳۵۰. عباس زرندی. مارس ۲۰۱۲ = اسفند ۱۳۹۰.
- ۴۱- از گذشته تا آینده: مصاحبه‌ای با تراب حق شناس. مهر ماه ۲۰۱۲ = نوامبر ۲۰۱۲
- ۴۲- در محاصره (ویراست دوم): محمود درویش. ترجمه و صدای تراب حق شناس. اوت ۲۰۱۳
- ۴۳- در ایستگاه قطاری که از نقشه فرو افتاد: غسان کتفانی، ادبیات مقاومت در فلسطین اشغالی، محمود درویش: چند شعر و نوشته) ترجمه تراب حق شناس، اردیبهشت ۱۳۹۳ = مه ۲۰۱۴
- ۴۴- دفتری از نقاشی‌های ارژنگ خامنه‌ای و یادنگاره‌های زندان. نوامبر ۲۰۱۵ = آبان ماه ۱۳۹۳
- ۴۵- همراه با انقلابیون عمانی، یادداشت‌های جنگ ظفار: محبوبه افراز و رفعت افراز. مارس ۲۰۱۵ = اسفند ماه ۱۳۹۳
- ۴۶- چهل و هشت سال پس از چه گوارا - از او و در باره او: به کوشش تراب حق شناس. ۶ نوامبر ۲۰۱۵ = ۱۶ اسفند ۱۳۹۳



...روی میز رئیس زندان بیسیمی بود که ما قبلاً طرح
مصادره آن را هم داشتیم لذا بیسیم را برداشتیم،
تلفن‌ها را قطع کردیم. احمدیان یک مقدار دچار
احساسات شده بود. احساساتی خیلی پاک و لطیف که
ما می‌توانستیم حس کنیم چیست. او قدم به راه جدیدی
گذاشته بود. او حق داشت که هیچ‌آن‌قدر از ما

باشد. ما درست بود از زندان می‌آمدیم بیرون، درست
بود که صف‌های آه‌س را شکسته بودیم. اما من فکر می‌کنم
صف‌هایی که احمدیان شکست خیلی از ما قوی‌تر و خیلی از
ما محکم‌تر بود. او صف طبقه‌اش را شکست. صف‌هایی را
شکست که می‌توانیم امروزه ببینیم کسان دیگری که همان
قدرت و همان سلاح در دستشان است، به روی مردم آتش می‌گشایند.
او صف همه آنها را شکست و در این موقع پرسید که من می‌توانم
پیامی برای همه زندانیان و تمام مامورین بنویسم به‌عنوان
آخرین پیام به آنها؟ آخرین کلماتی که دوست گذشته‌شان
رفیقی که راه جدیدی در زندگی انتخاب کرده است برایشان
بنویسم؟ گفتیم بنویس اشکالی ندارد. دقیقاً کلماتش بی‌ادم
نیست. مضمونش این بود که:

"من راهی را انتخاب کردم که در انتهای آن آزادی و رهایی
مردم گرسنه، بدبخت و فقیر است. من می‌خواهم مال خلق مان
باشم. من می‌خواهم به آنها خدمت کنم. من نمی‌خواهم به
دشمنان مردم خدمت کنم." ...

(از متن مصاحبه)